

ہو اعلیٰ

مقالات موضوعی
علوم و مبانی
اسلام و تشیع

۹

سلام اللہ علیہا

سیرت تاریخ حضرت فاطمہ زہرا

جلد اول

برگرفته از بیانات و آثار

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی "مفتی اللہ ستارہ"

و حضرت آیت اللہ حاج سید محمد حسن حسینی طهرانی "مفتی اللہ ستارہ"

گروہ موضوع بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صلوات محی الدین بر حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَّةِ فِي تَعْيِينِ الْإِنْسِيَّةِ؛ صَوْرَةِ النَّفْسِ الْكُلِّيَّةِ، جَوَادِ الْعَالَمِ الْعَقْلِيَّةِ، بَضْعَةِ الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ، مَطَّلَعِ الْأَنْوَارِ الْعُلَوِيَّةِ، عَيْنِ عُيُونِ الْأَسْرَارِ الْفَاطِمِيَّةِ؛ النَّاجِيَةِ الْمُنْجِيَةِ لِمُحِبِّهَا عَنِ النَّارِ؛ ثَمْرَةَ شَجَرَةِ الْيَقِينِ، سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛ الْمَعْرُوفَةَ بِالْقَدْرِ، الْمَجْهُولَةَ

بِالْقَبْرِ؛ قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ، الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ؛ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

«درود و تحیات بی شائبه خداوند، و فرشتگان او، و حاملین عرش او، و جمیع عالم آفرینش او، از زمینی او و آسمانی او، بر آن پاکیزه گوهر قدس باد، که با تجرد قدسیه در هیئت انسیه، عالم بشریت را زینت داده است.

آن حقیقت طاهره، خود صورت نفس کلی و بخشنده و نیروآورنده عالم عقلی است. پاره‌ای از حقیقت احمدی، و مَطَّلَعِ و مَشْرِقِ انوار علوی است. و اصل و منبع سرچشمه‌های اسرار مکنونه فاطمی است.

رستگار و آزاد کننده محبین خود از آتش است، و جوهره ثمره درخت معرفت و یقین، و بزرگ بانوی بانوان عالمین. قدرش معلوم و معروف، و قبرش پنهان و مجهول است. نور دیده رسول الله، و نام گرامی و لقب سامی اش فاطمه زهراء، و بتول عذراء است؛ که درود و سلام خدا بر او باد.»
(معاد شناسی، جلد ۱۰، صفحه ۶۶)

فہرست مطالب و موضوعات

فهرست مطالب و موضوعات

سیری در تاریخ حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها (جلد اول)

صفحه

عنوان مطلب

مقدمه

۱۵ - ۲۴

بخش اول

مباحث کلی در توحید و ولایت

۲۵ - ۵۹

- ۲۷ معرفت خدا، علت ایجاد کائنات و انسان
- ۳۰ عینیت معرفت ولایت و معرفت ذات حق جلّ و علا
- ۳۱ جایگاه حضرت زهراء در ظهور و بروز ولایت در عالم هستی
- ۳۲ وجود حضرت زهراء، تجلی حیثیت قابلی ولایت رسول اللهی
- ۳۳ فصل اول: همه ائمه عليهم السلام نور واحد هستند**
- ۳۳ ولایت عین توحید بوده و برای قوام عالم ضروری است
- ۳۴ روایات وارده در خلقت ائمه عليهم السلام
- ۳۵ اصل طینت ائمه عليهم السلام نور است
- ۳۶ کیفیت اشتقاق نور ائمه عليهم السلام از نور واحد
- ۳۸ حضرت فاطمة الزهراء از رجال آیه نور، و در بیوت آن هستند

۳۹	نور حضرت زهراء از مبادی و مناشی عالم ايجاد و نشأه حیات می باشد.....
۴۲	فصل دوّم: لزوم توسّل و اعتصام به حبل الله الممدود
۴۲	حقیقت و معنای ولایت ائمه معصومین علیهم السّلام.....
۴۴	ولایت یعنی ظهور اراده پروردگار.....
۴۴	کیفیت ايجاد شیر از صورت روی پرده در معجزه امام رضا علیه السّلام.....
۴۵	نفس امام معصوم علیه السّلام صورت حقیقی تمام عالم وجود.....
۴۶	کیفیت ارتباط امام علیه السّلام و مقام ولایت با عالم وجود.....
۴۷	ولایت امام علیه السّلام در طول ولایت پروردگار متعال، نه در عرض آن.....
۴۸	عینیت حقیقت مقام ولایت و توحید پروردگار متعال.....
۴۸	چگونگی وصول به توحید پروردگار.....
۵۱	امتناع وصول اهل تسنّن به مقام توحید پروردگار متعال.....
۵۱	کلام علامه قاضی درباره استمداد از ذوات مقدّسه معصومین.....
۵۲	کشف حقیقت ولایت و توحید، هدف توسّل به ائمه اطهار علیهم السّلام.....
۵۳	به دنبال ظهور ظاهری حضرت بودن، باعث خسران انسان است.....
۵۴	مهم تهذیب و تزکیه نفس است، نه دانستن زمان ظهور.....
۵۵	توسّلات خاصّه اولیاء الهی به ذات مقدّس حضرت زهراء سلام الله علیها.....
۵۵	مقام حضرت زهراء علیها السّلام در أعراف.....
۵۷	صلوات جناب محیی الدّین بر حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها.....
۵۸	اشعار مرحوم کمپانی در مدح و منقبت حضرت زهراء.....

بخش دوّم

گزیده‌ای از فرمایشات حضرت زهراء علیها السّلام

۱۱۹ - ۶۱

۶۳	روایت اوّل: مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها
۶۳	أ. هویت مصحف فاطمه سلام الله علیها.....
۶۷	ب. متن و مفاد مصحف فاطمه.....
۶۷	کلام سیّد محسن امین در عظمت مصحف حضرت فاطمه علیها السّلام.....
۷۱	روایت دوّم: حدیث لوح حضرت فاطمه علیها السّلام

۱۷۹	روایت سوّم: خطبه فدکیه
۱۰۰	روایت چهارم: اعتراض حضرت فاطمه به سکوت امیرالمؤمنین
۱۰۳	عدم ادراک برخی از علماء از وجه اعتراض حضرت زهراء.....
۱۰۴	تبیین وجه اعتراض حضرت زهراء به امیرالمؤمنین علیهما السّلام.....
۱۰۸	امیرالمؤمنین از نقطه نظر واجدیت اتمّ اسماء و صفات، از حضرت زهراء بالاتر بوده است ...
۱۰۹	علت اعتراض، نبودن در افق امام علیه السّلام است.....
۱۱۱	تأثیر اختلاف شواکل در حقیقت توحید.....
۱۱۲	اشرفیّت حضرت زهراء بر ائمّه به واسطه افاضه رحمت ایشان است.....
۱۱۳	حضرت زهراء واسطه نزول به تمام مراتب عالم کثرت بود.....
۱۱۴	امام براساس باطن حکم می‌کند و ما براساس ظاهر باید حکم کنیم.....
۱۱۶	دستگیری حضرت امیر از حضرت زهراء برای رسیدن به آن عصمت کبری.....
۱۱۸	تفاوت مراتب در عصمت.....
۱۱۹	تصرف باطنی امیرالمؤمنین علیه السّلام در حضرت زهراء.....

بخش سوّم

بررسی برخی از جریانات تاریخ حضرت زهراء علیها السّلام

۱۹۵ - ۱۲۱

۱۲۳	فصل اوّل: قبل از ولادت حضرت صدیقه طاهره
۱۲۳	تفسیر فقره شریفه «یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنِكَ اللهُ...» در زیارت حضرت زهراء سلام الله علیها.....
۱۲۴	حضور عینی حقایق عالم وجود در مرتبه علم عنائی حق.....
۱۲۴	ادراک حضور واقعی بعضی از وقایع پیش از تحقّق و وقوع خارجی آنها.....
۱۲۶	کیفیت احاطه و علم غیب امام علیه السّلام نسبت به پدیده‌ها و وقایع عالم هستی.....
۱۲۷	عدم ترتّب علم حق و اراده پروردگار متعال بر زمان.....
۱۲۸	مورد امتحان قرارگرفتن حضرت زهرا سلام الله علیها قبل از خلقت.....
۱۲۸	منزلت و علو مقام حضرت زهراء سلام الله علیها در بیان مرحوم حدّاد.....
۱۳۰	فصل دوّم: ولادت حضرت صدیقه تا شهادت رسول الله
۱۳۰	حضرت خدیجه بر تمام مسلمین، حقّ حیات دارد.....
۱۳۱	رحلت فاطمه بنت اسد، و تشییع و تکفین رسول الله او را.....

۱۳۳ صدقات رسول الله برای فاطمه بنت اسد و خدیجه بنت خویلد
۱۳۴ سال رحلت ابوطالب و خدیجه، سال غم و اندوه رسول خدا
۱۳۵ علت عدم ازدواج مجدد پیامبر و امیرالمؤمنین در زمان حیات خدیجه و فاطمه علیهم السلام
۱۳۶ کیفیت ولادت حضرت زهراء سلام الله علیها
۱۳۸ محبت و علاقه شدید رسول خدا به حضرت زهراء
۱۳۸ خواستگاری امیرالمؤمنین از حضرت زهراء سلام الله علیهما
۱۴۴ شجره طوی، مهریه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام
۱۴۵ دلیل محبت و علاقه فراوان پیامبر اکرم به حضرت فاطمه زهراء
۱۴۶ حسادت و کینه برخی همسران پیغمبر نسبت به حضرت فاطمه زهراء
۱۴۷ سرایت دشمنی و کینه‌ورزی نسبت به حضرت زهراء از داخل خانه پیغمبر به خارج
۱۴۸ سبب جاودانگی حقیقت حضرت زهراء سلام الله علیها
۱۵۲ بررسی روایات ناراحتی حضرت فاطمه از امیرالمؤمنین علیهما السلام
۱۵۲ تبیین و جواب اول
۱۵۴ تبیین و جواب دوم
۱۵۷ تبیین و جواب سوم
۱۵۷ توضیحی راجع به حقیقت معنای أم أبیها
۱۵۸ حالات رسول خدا در وقت احتضار
۱۵۹ لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به فاطمه علیهما السلام
۱۶۱ علت منع کردن رسول خدا حضرت زهراء را از قرائت شعر حضرت ابوطالب
۱۶۲ امر رسول خدا به سد ابواب و آوردن کاغذ و قلم برای نوشتن وصیت
۱۶۳ رفتار و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب هنگام نزدیک شدن رحلت ایشان
۱۶۵ حزن و اندوه فاطمه علیها السلام در رحلت پدر
۱۷۱ اشعار حضرت زهراء بعد از رحلت پیامبر و مصائب وارده
۱۷۳	فصل سوم: بعد از شهادت پیامبر تا شهادت حضرت صدیقه
۱۷۳ استشهاد حضرت فاطمه زهراء به آیه تطهیر راجع به فدک
۱۷۶ اخبار رسول خدا از سبلی خوردن فاطمه زهراء سلام الله علیها
۱۷۷ کیفیت سبلی خوردن صدیقه طاهره سلام الله علیها توسط عمر خطاب
۱۷۸ قنغد نیز تازیانه بر دست مبارک حضرت زهراء زده است
۱۸۰ روایاتی دال بر قساوت قلب عمر خطاب

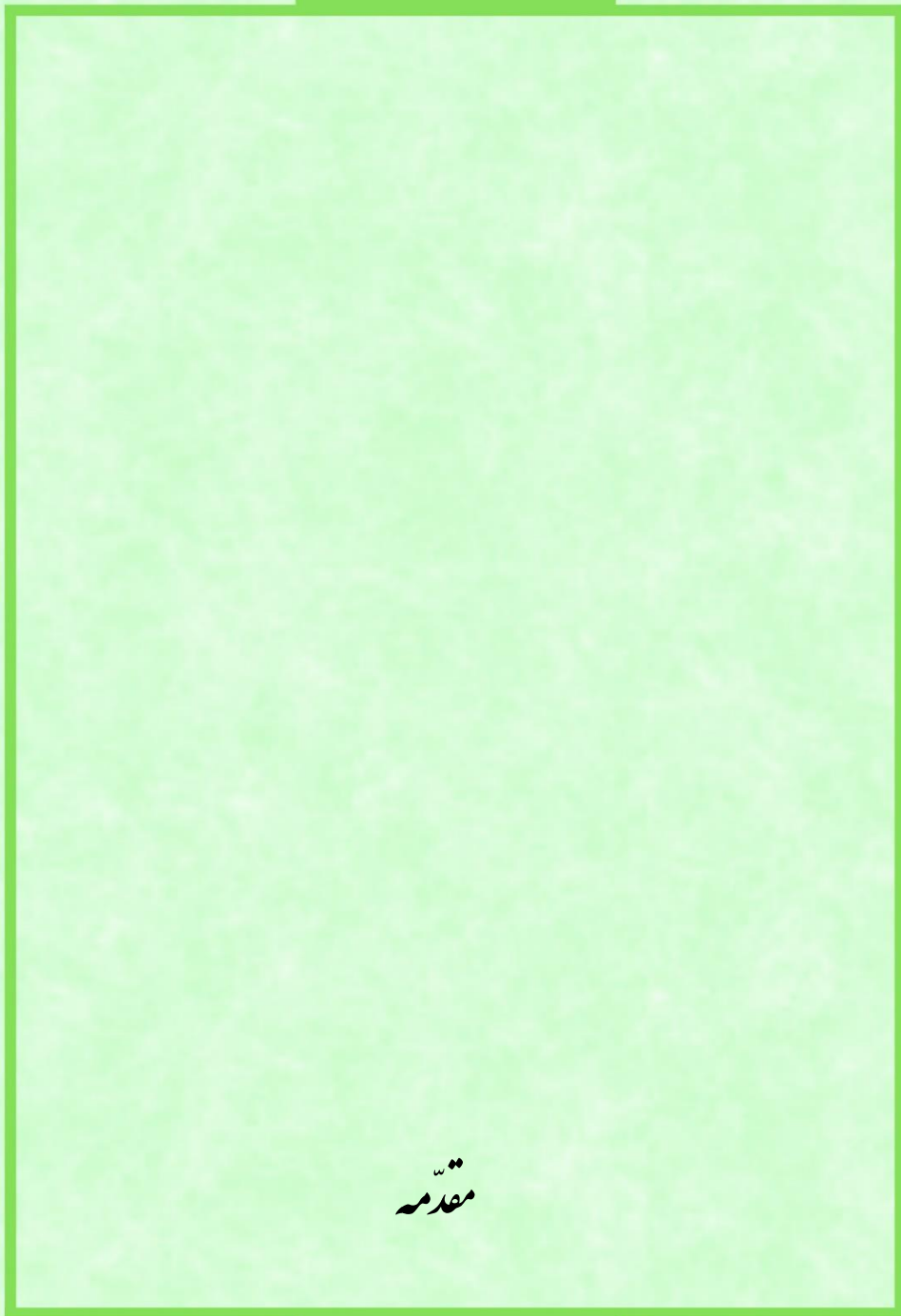
- تحلیل حضرت علامه طهرانی از رفتار عمر خطّاب در تندخویی با زن‌های عزادار ۱۸۳
- نمازگزاران بر حضرت صدیقه علیها السلام ۱۸۵
- درد دل امیرالمؤمنین با رسول خدا در فراق حضرت صدیقه کبری سلام الله علیهم اجمعین .. ۱۸۷
- وصایای حضرت زهراء به امیرالمؤمنین علیهما السلام ۱۸۷
- اختلاف در تاریخ شهادت حضرت صدیقه سلام الله علیها ۱۸۸
- راجع به نوشته روی قبر فاطمه زهراء سلام الله علیها ۱۸۹
- مرثیه آیه الله کمپانی در مصیبت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها ۱۹۰
- مرثیه دیگری از آیه الله کمپانی در مصیبت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها ۱۹۲

فهرست منابع و مصادر

۱۹۶

معرفی آثار

۱۹۷



مقدمه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى أَفْضَلِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«همواره در طول تاریخ دیدگاه‌های متفاوتی به کیفیت ارتباط با مصادر وحی و اهل بیت نبوت در میان علماء مطرح بوده است. متأسفانه اکثر افراد به واسطه عدم وصول به حقیقت ولایت و ابتلاء به ماتریالیسم اسلامی و ظاهرگرایی دینی دیدگاهی بسیار سطحی نسبت به این موضوع حیاتی دینی ارائه دادند. از همین جهت، بسیاری از سخن‌وران و نویسندگان در سخنرانی‌ها و نوشتجات خویش به عدم لزوم اعتصام به جبل الله الممدود، یعنی: ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام، تأکید و اصرار می‌ورزیده‌اند و صرفاً قیام به تکالیف و احکام ظاهریه را بدون توجه نفس و تعلق به مبدأ و منبع آن کافی و وافی می‌پنداشته‌اند و به خیال تحقق وحدت بین سنت و تشیع بر مانعیت التزام به ولایت و عقد قلبی به حقیقت ذوات مقدسه، در تحقق دین مقصد و غایت تأکید می‌نموده‌اند. این گروه بر این باور بودند که مقصود از ارسال رسل و انزال کتب، تشریح تکالیف و احکامی است که بشر را در گذران حیات دنیوی از جهت بقاء و ابقاء

روابط اجتماعی و تکالیف شخصی به مرتبه اعتدال می‌رساند و بیش از این تعهد و تکلیفی بر عهده شریعت و دیانت نمی‌باشد. حال این واسطه هر کس و هر طریقی می‌تواند باشد. مهم نفس دستورات و احکام است و بس. و همین نکته مهم و اساسی بر اساس توهم و تخیل اینان بود که عده بسیاری از صحابه رسول خدا را پس از ارتحال حضرت به سمت و سوی دیگری کشاند و از محور اصلی دیانت و شریعت دور گردانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاف زعم و توهم این‌گونه افراد بارها به اقتران و معیت این دو اصل مهم یعنی: قرآن و عترت تأکید می‌ورزید و می‌فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.^۱

بر خلاف حدس و گمان این‌گونه افراد، محوریت التزام به احکام و تکالیف بر عقد قلبی و اعتقاد نفس به حضور ولایت و احاطه علمی و عینی حضرات معصومین علیهم السلام بر زوایای وجودی و افعال و تصرفات شخصی افراد می‌باشد که بدون توجه به این نکته انسان به مجسمه‌ای خشک و جامد و بی‌روح مبدل می‌گردد که اثری بر رفتار و گفتار او گرچه بر حسب ظاهر آراسته و ممدوح باشد، مترتب نمی‌گردد. این افراد از این نکته غافل‌اند که دین صرفاً برای ایجاد رفاه اجتماعی و امنیت شغلی و حفظ و حراست از جان و مال و اعراض نیامده است،

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مصادر این روایت با همین الفاظ، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۳، ص ۲۳۴.

۲. *امام شناسی*، ج ۷، ص ۱۵:

«ای مردم! من در میان شما دو چیز نفیس و گران‌بها از خود به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من؛ و این دو چیز هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند، تا هر دو با هم در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

بلکه پرداختن به این امور و دخالت در قضایا و حوادث و امور اجتماعی به عنوان مقدمه و ایجاد بستر مناسب جهت تربیت نفس و تزکیه قلب و صعود به مراحل قرب ربوبی و تجرد و توحید است، که این هدف و مقصود جز با التجاء به عتبه صاحبان ولایت و امامت امر، امکان پذیر نمی باشد.^۱

بنابراین، تفاوت دو فرهنگ تشیع و تسنن حتی در صورت صحت تکالیف و استقامت احکام، در این است که در فرهنگ شیعه به واسطه اتصال قلبی و توجه انسان به ولایت معصومین علیهم السلام، حرکت نفس از عوالم کثرت و شهوات به سوی عوالم توحید و معرفت حق، حاصل می شود و انسان با استمداد از نفوس قدسی حضرات معصومین علیهم السلام از هر آفت و بلاء و مانعی مصون و محفوظ خواهد ماند، ولی در فرهنگ تسنن صرفاً به قیام و انجام تکالیف بدون سرمنشأ و مصدر آن توجه گردیده است و بین اهل بیت پیامبر با سایر اصحاب از هر طبقه و صنف، تفاوتی قائل نمی باشد و هم چنانچه به سایرین از منظر یک ناقل و مسئله گو می نگرند به اهل بیت رسول خدا نیز چنین تفکر و نگرشی دارند. و چه بسا سایرین را در مسئله حکومت و خلافت و نیز در مقام افتاء به آنها ترجیح دهند. و به جهت تأکید به همین نکته محوری و اساسی است که خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲

حال بگذریم از اینکه کنار گذاشتن اهل بیت پیامبر و رجوع به سایر افراد، چه انحراف و اعوجاجی را به وجود می آورد، که حتی در مسائل عادی دنیوی نیز به هزار اشکال و ایراد دچار می سازد.

۱. این مطلب در اسرار ملکوت، ج ۳ به طور اجمال آورده شده است.

۲. سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۳۱:

«بگو (ای پیغمبر) که من هیچ اجر و مزدی از شما مسئلت نمی کنم، مگر مودت و دوستی ذوی القربای مرا.»

متأسفانه غفلت از این مسئله حسّاس باعث گردید تا عده‌ای از مبلغان و سخن‌وران به سمت نگرش اهل سنت گرایش پیدا کنند و توجه به مهم‌ترین اصل از اصول دیانت را مُخَلّ به اجتماع و وحدت مسلمین بیندارند و در سخنان و نوشتارهای خود به انحراف و اعوجاج گرفتار آیند.

مسئله موالات با اهل بیت عصمت و متابعت بدون قید و شرط از آنان، به نحوی که حتّی تصوّر و خطور و قوف و تأمل در قبال اراده و مشیّت آنان راه نداشته باشد، به عنوان اصلی‌ترین و اساسی‌ترین آموزه فرهنگ تشیّع و مکتب حقّ مطرح می‌باشد، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

مَا نُودِيَ بِشَيْءٍ مِّثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ^۱

یک فرد مسلمان در نگرش دینی و اعتقادی تا به این نکته اساسی نرسد و ولایت معصوم علیه السلام را بر تمامی شرایش وجود خویش تفضیل نبخشد، ره به منزل مقصود نخواهد برد و نارسیده و ناپخته رخت از این سرا به آخرت خواهد برد! رسالتی که رسول خدا در روز غدیر مأمور به ابلاغ آن بود، معرفی و ارائه یک مسئله‌گو نبود و نیز تعیین یک حاکم عادل در میان امت نبوده است؛ زیرا گرچه شناخت مسائل و احکام و اشراف بر تکالیف شرعی از اهمیّت و جایگاه بسیار بالایی برخوردار است، ولی در تعیین سرنوشت و سعادت یک فرد نقش منحصر به فردی ندارد. چه بسا انسان در مقام عمل تکلیفی را به اشتباه انجام می‌دهد و مورد عفو و رحمت و بخشش پروردگار قرار می‌گیرد و یا در صورت اختلاف مجتهدین در فتوا، قطعاً یکی از دو حکم مخالف با کتاب الله و ما أنزَلَ اللهُ می‌باشد، اما

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸: «... عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ؛ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.»

جهت اطلاع بیشتر از مصادر این روایت شریف، رجوع شود به رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۸۲.

درعین حال شارع مقدّس قلم عفو بر روی خطاء و اشتباه افراد می‌کشد و آن عمل را مورد قبول و رضای خود می‌گرداند، کَمَا حُقِّقَ فِي مَحَلِّهِ.

و همچنین در مورد حکومت عادلّه و حاکم عادل نیز، گرچه عدالتی که به واسطه حکومت اولیای معصومین علیهم السّلام اجراء و دائر گردد با عدالت متعارف و مصطلح تفاوت فاحش دارد، ولی باز ایجاد امنیّت و عدالت و برقراری قسط و حقّ آزادی و بستر مناسب برای رشد و تعالی تا حدودی به واسطه حاکم عادل و منصف می‌تواند متحقّق گردد.^۱ چنانچه در طول تاریخ شواهدی بر این مطلب به چشم می‌خورد.

رسالت پیامبر در روز غدیر، معرفی راه و طریق وصول به مرتبه فعلیّت و تجرّد تامّ و توحید مطلق و کمال انسانیّت و سعادت مطلقه و لایتناهی و وفود در حرم قدس الهی به واسطه تسلیم و انقیاد و سرسپردن و عبودیّت در قبال حقیقت ولایت بوده است، مسئله توضیح احکام و تکالیف و اداره جامعه و حکومت حقّه جای خود را دارد. مسلمان بدون ولایت، رُبّات است و هیچ اثر و نتیجه‌ای بر اعمال و رفتار او مترتب نخواهد شد.

حقیقت دین همان روح و جان دین است، که به واسطه تحقّق به آن نفس از مرتبه حیوانی به سوی مراتب تجرّد عروج می‌نماید و بدون آن در همان مرتبه باقی می‌ماند، گرچه به ظاهر متمسک به اسلام و عامل به احکام و تکالیف ظاهری می‌باشد. و آن حقیقت، نفس ملکوتی معصوم علیه السّلام است که به واسطه اتصال به آن نفس قدسی، روح و جان انسان به حرکت در می‌آید فلهدا بزرگان فرموده‌اند: وصول به مرتبه توحید و معرفت الله، بدون اتّصال به ولایت و تربیت نفس

تحت اشراف صاحب ولایت امکان پذیر نمی‌باشد.^۲

۱. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳.

۲. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۱۳.

چنانچه در اشعار منسوب به حضرت شیخ اجل: محیی‌الدین عربی - رحمة الله علیه - آمده است:

رَأَيْتُ وَلَائِي آلَ طَه وَسَيْلَةً عَلِي رَغْمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبِي
فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبِي^۱
و نیز ابن فارض مصری می‌فرماید:

ذَهَبَ الْعُمْرُ ضِياعًا وَ انْقَضَى باطِلًا إِذْ لَمْ أَفْزِ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ
غَيْرَ مَا أُولَيْتُ مِنْ عِقْدِي وَلَا عِترَةَ الْمَبْعُوثِ حَقًّا مِنْ قُصَى^۲

بنابراین، تنها راه منحصر به فرد برای وصول به مدارج کمال، انقیاد تام و بدون قید و شرط نسبت به ساحت مقدس اولیای معصومین علیهم السلام، و در زماننا هذا قطب عالم امکان و حبلُ الله الممدودُ بینهُ و بینَ خلقِهِ أجمعین: حضرت بقیة الله حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا لثرابِ مقدمه الفداء می‌باشد و هیچ فرد دیگری را بآئی نحو کآن در ردیف و طراز آن بزرگوار نباید قرار داد، و فقط و فقط طوق بندگی و رقیّت او را به گردن آویخت، و فقط در جهت تحصیل رضا و خشنودی ذات مقدس او باید قدم برداشت و از هر فرصتی برای شناخت واقعی او بحقّ المَعْرِفَةِ کوتاهی نورزید، و از هر قدم و اقدامی برای رسیدن به حریم ولایت او غفلت نکرد، چنانچه در روایت امام هادی علیه السلام به یزید بن سلیط است که:

امام معصوم را فقط خدای متعال می‌شناسد.^۳

و هم‌چنان که بزرگان اهل معرفت و بصیرت فرموده‌اند:

ولایت همان حقیقت توحید، و حقیقت توحید نیز نفس ولایت است.^۱

۱. جهت اطلاع بر کیفیت انتساب این اشعار به جناب محیی‌الدین، رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۴۵، تعلیقه ۲ و ۳.

۲. دیوان ابن‌فارض، ص ۲۱۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۴.

و از اینجا به این نکته پی می‌بریم: علت اینکه در روز غدیر خداوند به رسول اکرم خطاب فرمود: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۲ چه بوده است؛ زیرا اسلام بدون ولایت مساوی است با صفر و هیچ. و وصول به این مرحله جز با پیمودن سلوک الی الله و تربیت و تزکیه سلوکی تحت اشراف و دستگیری یک عارف کامل و سالک واصل حاصل نمی‌گردد؛ چنانچه مرحوم علامه طباطبائی - رحمة الله علیه - بارها به شاگردان و ارادتمندان خود چنین می‌فرمودند.

و تبیین حقیقت ولایت و راه رسیدن به آن، منحصرأ در اختیار عارف واصل است لا غیر، و سایر افراد در تعریف و تبیین ولایت و امام علیه السلام رَجماً بِالْغَيْبِ مطلبی ابراز می‌دارند و از دور دستی بر آتش دارند، بدون آنکه هیچ خبری از آن آفاق عالیه و عوالم قدسیه داشته باشند.

و روی این حساب، انسان فقط باید به سخنان و تفاسیر و کلمات اولیای الهی در این عرصه گوش فرا دهد و مطالب آنان را به دقت و تأمل تام مورد تحقیق و متابعت قرار دهد.

در این برهه، مرحوم علامه آیه الله سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، و فرزند برومندشان حضرت آیه الله سیّد محمدمحسن حسینی طهرانی - أفاض الله علینا من برکات أنفاسهما القدسیه - از زمره نوادر عرصه معرفت و توحید و ولایت بودند که هم در مقام احاطه به علوم رسمیّه و فنون متداوله و متعارفه، و هم در مقام تزکیه و کشف حقائق ربوبی و سبحات جمال و جلال الهی، گوی سبقت از همگان ربوده، به اقصی مراتب تجرّد و توحید و ولایت دست یافته بودند، و بدون شک اگر ایشان را تک‌سواران عرصه معرفت و توحید و ولایت بنامیم سخن به گزاف نگفته‌ایم.

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۰.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۷، ص ۵۰:

«و اگر نرسانی و تبلیغ نکنی، اصلاً رسالت پروردگار خود را نرسانده‌ای و تبلیغ نکرده‌ای!»

مراتب اخلاص و معرفت و اتصال ایشان به صاحب ولایت کبری در حدی بود که تاکنون به این مقدار و میزان اطلاع و اشراف بر احوال و شئون علماء بالله و عرفاء الهی، کسی را به رتبه و موقعیت ایشان نیافته‌ایم و سراغ نداریم. روزی از حضرت علامه سؤال شد: «آقا جان، بهترین کتاب شما از جمله تألیفات چه می‌باشد؟» ایشان فرمودند:

کتاب لمعات الحسین، زیرا این کتاب فقط سخنان امام علیه السلام است. و پس از تأمل فرمودند:

بعد از این کتاب، کتاب امام شناسی بهترین تألیف من است! این حقیر پس از مطالعه این کتاب شریف (رساله مودت) گفتم: کسی که مایل و طالب وصول به مراتب معرفت و توحید و ولایت است بدون قرائت و تأمل تام در این کتاب ره به جایی نخواهد برد. کتاب حاضر نیز بخشی از مطالب و مباحثی است که آن بزرگواران در راستای تثبیت و اثبات مکتب حق و شریعت غراء مطرح نموده‌اند که خود گویای حقیقت حال و صدق مدعای ما می‌باشد.

از خداوند متعال برای روح متعالی و قدوسی آن علمای ربّانی و پاسداران مکتب توحید و عرفان، علو درجات و استغراق در بحار انوار تجلیات ربوبی و تنعم از جمیع مواهب و فیوضات صاحبان و متولیان ولایت مطلقه را خواستاریم، و نیز تأسی به شیوه مرضیه حقّه و پیروی از مبانی رصین و متین مکتب توحید و عرفان را برای جمیع دلسوختگان و دردمندان و طالبان این منهج قویم مسئلت می‌نماییم.

بِمَحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامِ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ^۱

۲۳ جمادی الأولى ۱۴۴۲

گروه موضوع‌بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع

۱. مقدمه حضرت آیه الله طهرانی - رضوان الله علیه - بر ترجمه عربی رساله مودت.

بخش اول

مباحث کلی در توحید و ولایت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و الصلاة على محمد وآله الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام الدين

معرفت خدا، علت ایجاد کائنات و انسان

قرآن کریم در معرفی پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿و إلهكم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم﴾^۱ «معبود شما معبود واحدی است که، هیچ معبودی جز او نیست؛ اوست که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می‌باشد.»

و در آیه‌ای دیگر، خداوند متعال در باب هدف از خلقت می‌فرماید:

﴿و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون﴾^۲ «و من جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت نمایند.»

در تفسیر این آیه شریفه، آمده است:

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۶۳.

۲. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

أى: ليعرفون؛^۱ «یعنی تا اینکه به معرفت ذات حق دست یابند.»

و مطابق آیه شریفه:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲؛ «خداوند آن کسی است که آسمان‌های

هفت گانه و زمین‌ها را به تعداد آنها آفرید، و امر را بین آسمان‌ها و زمین‌های

هفت گانه نازل فرمود؛ برای اینکه شما بدانید (یعنی تمام آسمان‌های

هفت گانه و زمین‌های هفت گانه و نزول امر از بین آنها، همه مقدمه است

برای علم شما، و اینکه بدانید) خداوند بر هر چیز تواناست.»

عَلَّتْ خَلْقَ كَائِنَاتٍ، حصول معرفت به ذات اقدس الهی است.^۳

۱. *كشف الخفاء*، ج ۲، ص ۱۳۲: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: أى ليعرفون؛ كما

فسره ابن عباس، -رضى الله عنهما-. و المشهور على الألسنة: "كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف

فخلقت خلقاً فبى عرفونى." و هو واقع كثيراً في كلام الصوفية، و اعتمده و بنوا عليه أصولاً لهم.»

تفسير البحر المديد، ج ۵، ص ۴۸۳: «و قال الورتجى عن جعفر الصادق [عليه السلام]: ﴿وَمَا

خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: أى ليعرفونى. و مداره قوله صلى الله عليه [و آله] و سلم فيما

يحكيه عن رب العزة: "كنت كنزاً مخفياً لم أعرف، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لأعرف." أى: ما

أظهرت الخلق إلا لأعرف بهم، فتجلت بهم في قوالب العبودية لتظهر ربوبيتى في قوالب العبودية،

فتظهر قدرى و حكمتى، فسبحان الحكيم العليم.»

۲. سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. ترجمه آیه از *ولایت فقيه در حکومت اسلام*، ج ۲، ص ۲۴۴.

۳. *مهر تابان*، ص ۱۶۲:

«تلمیذ: در آیه آخر از سوره طلاق وارد است: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ

يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾، مراد از این فقره

﴿وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ چیست؟ و چگونه از زمین مانند آسمان‌ها، هفت عدد آفریده شده است؟

علامه: در تفسیر اینکه از زمین مثل هفت آسمان خداوند خلق فرموده است، دو قسم وارد شده

است: اول آنکه: همان‌طور که آسمان‌ها را خداوند هفت عدد آفریده است، زمین را نیز مانند

آسمان‌ها هفت عدد آفریده است؛ و بنابراین، هفت آسمان و هفت زمین داریم.

و در حدیث قدسی نیز علت خلقت را، شناختن حقیقت خویش بیان می‌فرماید:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ؛ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ. ^۱

«در کتاب غیبت نعمانی از کلینی با اسناد متصل خود از ابن‌ابی‌نصر از حضرت ابی‌الحسن علی بن موسی علیهما السلام راجع به تفسیر آیه کریمه: ﴿وَمَنْ

أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ ^۲، روایت می‌کند که فرمود:

مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ وَرَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةٍ الْهُدَى. ^۳

حضرت فرمود:

«منظور از این شخص گمراه در آیه مبارکه، همان کسی است که رویه و دین

دوّم آنکه: خلق فرمود از زمین، موجودی را که آن مانند هفت آسمان است؛ و آن انسان است. و این‌گونه تفسیر ظاهراً به ابن‌عبّاس نسبت داده شده است.

و چون گفته‌اند که: در انسان سَبْعُ شِدَادٍ با جمیع قوایش موجود است، و همه در تحت تسخیر انسان است، بنابراین می‌توان گفت که: انسانی که دارای هفت آسمان است، و همه در وجود او منطوقی است؛ از زمین آفریده شده است. و این تفسیر قدری به‌حسب ظاهر بعید به نظر می‌رسد؛ گرچه تعبیر از انسان به ﴿وَمِنَ الْأَرْضِ﴾ بُعدی ندارد، چون اصل خلقت او از روئیده‌شدن از زمین است، و پس از روئیده شدن از زمین رشد پیدا می‌کند و به مقام تجرّد روحی و نفسی می‌رسد: ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نُبَاتًا﴾* (و خداوند شما را رویانید از زمین، رویانیدنی.)

و در هر حال، همان تفسیر اوّل به نظر اقرب است؛ و شواهدی از روایات و ادعیه نیز بر آن دلالت دارد.

*. سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷.

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹؛ تفسیر بیان السعادة، ج ۴، ص ۱۱۶. ترجمه: «قبل از آفرینش عالم گنجی پنهان بودم که دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم.» (محقق)

۲. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۶۹.

۳. سوره قصص (۲۸) آیه ۵۰. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۷: «و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که به دنبال خواسته‌های خود رود و از هوای نفس خود پیروی کند بی‌آنکه از هدایت الهی بهره‌مند باشد.»

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۷۸.

خود را همان آراء و افکار خود قرار داده و از ائمه هدی پیروی نمی کند.»
و این همان جاهلیتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم وارد شده است که:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.^۱ ۲

عیبیت معرفت ولایت و معرفت ذات حق جل و علا

«از کتاب کنز الفوائد کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة
بن عطا از حضرت صادق علیه السلام قَالَ:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلَّ
وَعَزَّ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ
اللَّهَ - وَاللَّهِ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَاذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَاذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا
بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ
أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ اِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.^۳

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده بر
اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جل و
عز و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم، سوگند به خدا که
پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند پس
در وقتی که او را شناختند او را می پرستند و به عبادت او برمی خیزند، و

۱. جهت اطلاع بیشتر از سند این روایت و معنای «مرگ جاهلی»، رجوع شود به امام شناسی، ج

۳، ص ۱۳ و ص ۲۸.

۲. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۲.

زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.»

ملاحظه می‌شود که: در اینجا حضرت، معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است، چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است؛ چون اولاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می‌گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست؛ بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.^۱

جایگاه حضرت زهراء در ظهور و بروز ولایت در عالم هستی

حضرت آیه الله طهرانی در درس *اسفار* می‌فرمایند:

«از مسائلی که بسیار مورد سؤال و تشکیک قرار می‌گیرد این روایت رسول خداست که می‌فرمایند:

«لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ، وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ»^۲

که آیا این جنبه تقدّم در روایت، تقدّم علی و به‌عنوان تام العلة می‌باشد یا مطلب دیگری است؟

۱. *امام شناسی*، ج ۳، ص ۳۱.

جهت اطلاع بیشتر پیرامون «تفسیر علامه طباطبایی از این روایت» و «شرایط هادی و راهنمای سیر و سلوک الی الله»، رجوع شود به *مهر فروزان*، ص ۳۳ و کتاب *اسرار ملکوت*، ج ۲.

۲. *جَنَّةُ الْعَاصِمَةِ* (میرجهانی)، ص ۲۸۳؛ *عوالم العلوم*، ج ۱۱، ص ۴۳؛ *الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء*، ج ۲۰، ص ۵۱۶. ترجمه:

«اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم، و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نمی‌کردم.» (محقق)

وجود حضرت زهراء، تجلی حیثیت قابل و ولایت رسول الهی

نفس رسول خدا که در مرتبه نزول اسماء و صفات الهی و «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ»، حیثیت تعلیلیه را در خلق ماسوی الله واجد می باشد و به عبارت دیگر همان مرتبه واحدیت و اولین مرتبه نزول از ذات می باشد؛ همزمان با اعمال حیثیت تعلیلیه از جانب نفس خویش، قبول آن حیثیت را در ماسوی الله ایجاد می نماید. و آن حیثیت قبول عبارتست از نفس حضرت صدیقه کبری که موجب خلق همه اکوان خواهد بود.

به عبارت دیگر: جهت خلق عالم هستی به دو حیثیت فاعلیت و قابلیت نیازی نیست و دو اراده متحقق نمی باشد که یکی اراده فاعلیت باشد و دیگری اراده قابلیت، بلکه منشأ هر دو مطلب نفس اراده رسول خداست؛ و همان گونه که حیثیت «كُنْ فَيَكُونُ» در واقع یک اراده بیشتر نمی باشد، در اینجا نیز نفس اراده فاعلیت همان ایجاد قابلیت است.^۱

و نیز در شرح فقره «أَبُو الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَأُمُّ الْإِمَّاكِنِ بِقَابِلِيَّتِهِ»^۲، می فرمایند: «پیامبر پدر عوالم وجود از جهت و حیثیت فاعلی او، و مادر همه مخلوقات از حیثیت قبول و استعداد خود؛ زیرا به جهت تحقق دو حیثیت متفاوت: یکی نزول حقیقت وجود به اضافه إشراقیه، و دوم تشکل آن در قوالب و ظروف متفاوت و تعیین آن به تعیینات مختلفه، دو جهت و حیثیت و انتساب در کیفیت بدء و ختم مرتسم می شود، که حیثیت اولی را به حیثیت فاعلی و دومی را به قابلی تعبیر می کنند؛ و هر دو از وجود مبارک آن حضرت، و تحقق آن در نفس شریف آن حضرت می باشد.»^۳

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۲، ص ۳۶۸.

۲. شرح مناقب محیی الدین عربی، ص ۵۹.

۳. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۳۴، تعلیقه.

فصل اول: همه ائمه علیهم السلام نور واحد هستند

ولایت عین توحید بوده و برای قوام عالم ضروری است

«ولایت خداوند از صفات و اسماء، لازمه ذات اوست، و بالأصله و الحقیقه می باشد، ولی ولایت کلیّه و عامّه و مطلقه الهیّه رسول الله و ائمه طاهرین سلام الله علیهم تبعی و عرضی است، و مرآتیی و آیتی است، از خداست که در این آئینه های تابناک و آیات درخشان، نمودار شده و تجلی کرده است.

بدون ولایت، عالم تحقق و قرار ندارد، و وجود و ثبات ندارد، بلکه معدوم و نابود است؛ زیرا نزول نور هویت الهیّه در اسم الله و سایر صفات جمال و جلال بواسطه انعکاس نور ذات و آئینه های مختلف است، تا در عالم امکان کثرت پدید آید، و موجودات بهم رسند، و حادث به قدیم مربوط گردد، و این امر بدون ولایت محال است.

هم چنان که خلق و مخلوقیت، بدون صفت خلاقیت و اسم خلاق خدا، و مرزوق و مطعوم، بدون صفت رازقیت و طاعمیت خدا محال است، و معلوم بدون علم، و رحمت بدون رحمن و رحیم محال است، هم چنین ایجاد و پرورش موجودات، بدون ولایت محال است، زیرا که ایجاد و احیاء و إمامت و تربیت، همه در ظلّ اسم و صفت ولیّ و ولایت است، و بدون آن امکان تحقق ندارد.

ولایت در هر موجودی هست، به حسب سعه و ضیق هویت وجودی آن موجود؛ زیرا ولایت عبارت است از عدم حجاب و فاصله بین خلق و خالق، و تا حجاب و فاصله ای باشد، خلقت ممتنع است.

پس هر موجودی از یک پر کاه گرفته تا کوه‌های استوار، و از ذره گرفته تا خورشید و منظومه آن، همه با ولایت است، یعنی با ربط محض با خداوند قادر و ایجاد کننده و عالم و روزی دهنده.

غایة الامر موجودات ضعیف در تحت ولایت موجودات قوی تر، و آنان نیز در تحت ولایت موجودات قوی تر، تا برسد به جائیکه ولایت کلیه الهیه و مطلقه و عامه آن در زیر این صفت و اسم، تمام موجودات را به وجود می آورد، و روزی می دهد، و حیات و ممات می بخشد، و علم، و سمع، و بصر، و قدرت افاضه می کند.»^۱

روایات وارده در خلقت ائمه علیهم السلام

«کلینی نیز در باب خلقت ابدان و ارواح و قلوب ائمه علیهم السلام چهار روایت ذکر کرده است و ما به ذکر یکی از آنها اکتفا می نماییم:

وی با سند متصل خود از محمد بن مروان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که شنیدم آن حضرت می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خُلِقْنَا مِنْهُ نَصِيبًا. وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا، وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ فِي ذَلِكَ الطِّينَةِ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ. وَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمْ: النَّاسُ، وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَّجٌ لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ.^۲

«خداوند خلقت نمود ما را از نور عظمت خودش، سپس تصویر آن خلقت

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹.

را از خاک خزینه پنهان از زیر عرش خود قرار داد. پس آن نور را در آن سُکنی داد، بنابراین ما آفریده‌ای و بشری نورانی بودیم. برای هیچ کس در مثل آنچه که ما را از آن آفرید نصیبی قرار نداد.

و ارواح شیعیان ما را از طینت و خاک ما آفرید، و بدنهای شیعیان را از طینت و خاک خزینه پنهان پائین‌تر از آن طینت و سرشت خاکی. و برای احدی قرار نداد در مثل آنچه که شیعیان را از آن آفریده است نصیبی مگر برای انبیاء. و از این روست که ما و انبیاء و شیعیان ما از آدمیان محسوبند؛ و ائمه بقیه اصناف مردم، ارادل و فرومایه هستند که برای آتش می‌باشند و به سوی آتش می‌روند».

اصل طینت ائمه علیهم السلام نور است

و کلینی نیز در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله و وفات آن حضرت چهل روایت آورده است و ما در اینجا به ذکر سه تا از آنها اکتفا می‌نماییم:

۱. وی با سند متصل خود از جابر بن یزید روایت می‌کند که حضرت

أبو جعفر امام محمد باقر علیه السلام به وی گفتند:

يا جابر! إن الله أوَّل ما خَلَقَ، خَلَقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عِترَتُهُ الهُدَاةَ

المُهتَدِينَ. فَكأنوا أَشباح نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ!

قُلْتُ: و ما الأَشباحُ؟!

قال: ظِلُّ النُّورِ، أَبدانٌ نُورانيَّةٌ بلا أرواحٍ. وَ كانَ مُؤَيِّدًا بِرُوحٍ واحِدَةٍ وَ هِيَ

رُوحُ القُدسِ. فِيهِ كانَ يَعْبُدُ اللهُ وَ عِترَتُهُ. وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُم حُلَماءَ، عُلَماءَ، بَرَّةً،

أَصفياءَ؛ يَعْبُدُونَ اللهُ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّومِ، وَ السُّجُودِ، وَ التَّسْبِيحِ، وَ التَّهْلِيلِ؛ وَ

يُصَلُّونَ الصَّلواتِ، وَ يُحجُّونَ، وَ يَصُومُونَ.^۱

۱. الكافي، ج ۱، ص ۴۴۲.

«ای جابر! خداوند اولین مخلوقی را که آفرید، محمد صلی الله علیه و آله و عترتش را آفرید، که جمیعشان هدایت‌کننده و هدایت شده می‌باشند. و لهذا آنان اشباح نور بودند در برابر خداوند.

من گفتم: مراد از اشباح چه می‌باشد؟!

فرمود: سایه نور، بدن‌های نورانی بدون ارواح. و مؤید بودند فقط به یک روح که آن روح القدس بوده است. پس به وسیله آن سایه نور (بدن نورانی) پیغمبر و عترت او خدا را عبادت می‌نمودند. و بدین جهت است که ایشان را حلیمان، عالمان، پاکیزگان، و برگزیدگان خلق نموده است. ایشان پیوسته حالشان این‌طور است که خدا را با نماز، و روزه، و سجده، و تسبیح، و تهلیل عبادت می‌کنند. آنها نمازها را می‌خوانند، و حج انجام می‌دهند، و روزه می‌گیرند.»

کیفیت اشتقاق نور ائمه علیهم السلام از نور واحد

۲. و او با سند متصل خود از احمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که وی گفت:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ. فَخَلَقَ الْكَانَ وَالْمَكَانَ. وَخَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِي نُورَتِ مِنْهُ الْأَنْوَارُ. وَأَجْرَى فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُورَتِ مِنْهُ الْأَنْوَارُ. وَهُوَ النُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا. فَلَمْ يَزَلَا نُورَيْنِ أَوْلَيْنِ، إِذْ لَا شَيْءَ كُنَّ قَبْلَهُمْ. فَلَمْ يَزَلَا يُجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ: فِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۱

«تحقیقاً خداوند بود زمانی که هیچ نبود. پس کون و مکان را آفرید. و نور نورها را که از آن، نورها نشأت می‌گیرد خلق نمود. و در آن به جریان

۱. همان، ص ۴۴۱ و ۴۴۲.

انداخت نور خودش را که از آن، نورها پدیدار می‌شوند.
و آن نور، نوری بود که از آن محمد و علی را بیافرید. محمد و علی پیوسته
و بطور مداوم دو نور نخستین بوده‌اند به جهت آنکه هیچ موجودی پیش از
آنان تکون نیافت. این دو نور همیشه در اصلاّب طاهره با حفظ طهارت و
پاکی باقی بودند تا در میان دو تن از طاهرترین و پاک‌ترین مردمان: عبدالله
و ابوطالب علیهم السلام از همدگر جدا شدند.»

۳. و او با سند متصل خود نیز روایت می‌کند از مُرازم از حضرت امام جعفر

صادق علیهما السلام که فرمود:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي خَلَقْتُكَ وَعَلِيًّا نُورًا، يَعْنِي رُوحًا بِلا بَدَنٍ،
قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَآوَاتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي وَبَحْرِي، فَلَمْ تَزَلْ تُهْلَلْنِي وَتُحْجِدْنِي.
ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً، فَكَانَتْ تُحْجِدْنِي وَتُقَدِّسُنِي وَتُهْلَلُنِي. ثُمَّ
فَسَمَّيْتُهَا ثِنْتَيْنِ وَفَسَمَّيْتُ الثَّنَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً: مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ، وَعَلِيٌّ
وَاحِدٌ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ. ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْتِدَائِهَا رُوحًا بِلا
بَدَنٍ. ثُمَّ مَسَحْنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى^۱ نُورَهُ فِينَا؛^۲

«خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: ای محمد! من تو را و علی را به صورت
نوری آفریدم، یعنی به صورت روحی بدون بدن، پیش از آنکه آسمان‌هایم
و زمینم و عرشم و دریایم را بیافرینم، بنابراین تو پیوسته مرا تهلیل می‌گفتی
و تمجید می‌نمودی! پس از آن، روح شما دو تا را جمع کردم و یکی قرار
دادم. این روح واحد نیز پیوسته تمجید و تقدیس و تهلیل مرا می‌کرد. سپس
آن روح را دو نیمه نمودم، و هر نیمه‌ای را نیز به دو نیمه کردم؛ چهار روح شد:
محمد یکی، علی یکی، و حسن و حسین دو تا.»

۱. در بعضی نسخ «فَأَصَاء» آمده است. (تعلیقه)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۰.

حضرت فاطمة الزهراء از رجال آیه نور، و در بیوت آن هستند

پس از آن خداوند فاطمه را آفرید از نوری که به صورت روحی بدون بدن انشاء کرد. و سپس با دست راست قدرت خود ما را مسح نمود، و بدین وسیله نورش را در ما کشانید.»

مگر ما در زیارت جامعه کبیره نمی خوانیم:

خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي
بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ؛^۱

«خداوند شما را با ماهیت نور آفرید. پس چنان شما را قرار داد تا پیوسته گرداگرد عرش او دور بزنید و احاطه کنید، تا آنکه به واسطه شما بر ما منت گذارد و شما را در خانه‌هایی قرار داد که خدا اجازه داده است رفیع‌المنزله باشد و اسم خدا در آن خانه‌ها برده شود.»

و در تفسیر نور الثقلین^۲ با سند متصل خود از جابر از حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام آورده است که در تفسیر قول الله عز و جل: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾، فرموده‌اند:

هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، وَبَيْتُ عَلِيٍّ مِنْهُ؛ «آن بیوت عبارتند از بیوت پیغمبران، و بیت علی از زمره آن بیوت است.»

و در تفسیر برهان^۳ از شیخ حافظ رجب بُرسی روایت است که گفت: ابن عباس روایت کرده است که:

من در مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَدَمٌ كَهَ قَارِي قِرَائَتِ كَرْدٍ: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾، من

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۷.

۳. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۷۳۷.

عرض کردم: ای رسول خدا! مراد از این بیوت، چه خانه‌هایی می باشند؟!
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
**يُبُوتُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ صَلَوَاتُ
 اللَّهِ عَلَيْهَا ابْتِئَهِ؛** «مراد بیوت پیغمبران علیهم السلام است، و با دستش اشاره
 کرد به سوی بیت فاطمه الزهراء صلوات الله علیها دختر خودش.»
 باری، از این مباحث^۱، خوب روشن شد معنی نور خدا و حقیقت و عظمت
 مقام ولایت که عین توحید است، و نیز طریق افاضه نور از مقام وحدت حضرت
 ربوبیت که عین نور و أصل الجود و الوجود است، و طلوع آن در مصباح و استمداد
 مصباح از ﴿زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾، و تالائو آن در زجاجه، و انعکاس آن در
 مشکات، و حفظ و حراست مشکات از نور، و افاضه و پخش کردن نور را در فضای
 اطاق، و بهره‌مندی مردم به واسطه آن در فضای متالئی و درخشان آن هر یک به نوبه
 خود.

نور حضرت زهراء از مبادی و مناشی عالم ایجاد و نشأه حیات می باشد

و معلوم شد سرّ ولایت و امامت که معدن و منبع نور می باشد. و نیز معلوم
 شد کیفیت اتحاد و وحدت انوار خمسه طیبه که از جمله آنان مقام اقدس و اعظم
 حضرت بی بی فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد، که چگونه نور آن مقام معظم از
 مناشی و مبادی عالم ایجاد و نشئه حیات در دو سلسله تکوین و تشریح است. و با
 آنکه ذکوریت و انانیت در عوالم تجرّد نیست و حقیقت ولایت، ولایت الله است، و
 آن واحد است؛ مع ذلك به مناسبت ملاحظه نشأه کثرت آن حضرت را با اسم رجال
 نام برده و در بیوت رفیعه انوار وحی و الهام و ذکر خدا قرار داده است.

۱. برای اطلاع بیشتر از تفصیل این مباحث، رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱: مبحث اوّل و دوّم:
 تفسیر آیه نور.

به هر حال، شاید ذکر نور جلال آن حضرت در اخبار و آثار، به ملاحظه انائیت در عالم کثرات باشد که دیده هر بیننده را می‌بندد و نمی‌گذارد به مقام نور جمال وی که جمال الله است مطلع شوند. آن نور جمال خدایی ازلی ابدی سرمدی چنان می‌درخشد که هر چشم ناتوان را کور می‌کند؛ و لهذا نور جلال، حجاب نور جمال می‌شود. و هنگام عبور و مرور آن سرور عالمیان و سیده نساء جهانیان از صحرای محشر کبری فریاد «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ» (ببندید چشم‌هایتان را) از فرشتگان قدس، فضای عرصات را فرا می‌گیرد، و آن معدن ولایت و کان امامت با چادری که هزاران هزار حُجزه (ریشه و دستگیرانه برای تمسک) دارد عبور می‌کند، و هر شیعه خودش را به یک ریشه و حُجزه می‌بندد و متصل می‌کند. تا می‌آید و می‌آید تا در مقام عرض در آن موقف عظیم الهی درحالی که در کف دست راستش سر بریده فرزندش حسین و در کف دست چپش پیراهن خون‌آلود اوست عرض می‌کند: خداوندا! حسین من در راه تو داد هر چه را داشت، این سرش و این پیرهنش! جزای او چیست؟!

فوراً از جانب خدا، رضوان پاسدار بهشت و مالک خازن جهنم، دو کلید بهشت و دوزخ را در دو کف دست بی‌بی می‌گذارند و می‌گویند: خدا می‌گوید: حسینت هر چه داشت به ما داد، ما هم هر چه داریم به او می‌دهیم؛ اینک بگیر این دو کلید را و به بهشت ببر دوستان را و به جهنم درافکن دشمنان را که این موقف، موقف عدل من است.

وَهَا جَلالٌ لَيْسَ فَوْقَ جَلالِها جَلالٌ، إِلَّا جَلالُ اللهِ جَلٌّ جَلالُهُ (۱)
وَهَا نَوالٌ لَيْسَ فَوْقَ نَوالِها نَوالٌ، إِلَّا نَوالُ اللهِ عَمَّ نَوالُهُ (۲)

۱. و او دارای جلالی است که برتر از آن جلال، جلالی متصور نمی‌باشد، مگر جلال خداوند؛ به‌به! چقدر جلیل است جلال خداوند.

۲. و او دارای عطا و کرمی است که برتر از آن عطا و کرم، عطا و کرمی

متصور نمی باشد، مگر عطا و کرم خداوند؛ به به! چقدر عطا و کرم خداوند گسترده است.

مِشْكَاءُ نَوْرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ زَيْتُونَةٌ عَمَّ الْوَرَى بَرَكَاتُهَا (۱)
هِيَ قُطْبُ دَائِرَةِ الْوُجُودِ وَ نُقْطَةٌ لَمَّا تَنَزَّلَتْ أَكْثَرَتْ كَثْرَاتُهَا (۲)
هِيَ أَحْمَدُ الثَّانِي وَ أَحْمَدُ عَصْرِهَا هِيَ عُنْصُرُ التَّوْحِيدِ فِي عَرَصَاتِهَا (۳)

۱. او مشکات نور خدا جلّ جلاله می باشد، و زیتونه ایست که برکات آن به جمیع مردم عالم رسیده است.

۲. او قطب دایره وجود می باشد، و نقطه ای است که چون از وحدتش تنزل کرده است، کثرات وجودی او در عالم کثرت به وجود آمده است.

۳. او احمد دوّمین می باشد، و مورد ستایش ترین اهل عصر خود. اوست عنصر توحید در معارک و عرصات مسابقه توحید.»^۱

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۶۹.

فصل دوم: لزوم توسل و اعتماد به حبل الله الممدود

حضرت آیه الله طهرانی - رضوان الله علیه - در لزوم توسل به ساحت قدس معصومین علیهم السلام برای وصول به حقیقت توحید می فرمایند:

«از آنجا که ظهور حقیقت توحید و ذات بالصرافه حضرت احدیت جلّ و علا به واسطه مقام اراده و مشیت او در عالم کثرت، تجلّی و تحقّق خواهد نمود، که در اصطلاح به آن مرتبه ولایت و سیطره بر عوالم وجود و تعینات جزئیّه نام برده می شود، قطعاً راه وصول به معارف الهی و شناخت حقیقی ذات پروردگار بدون استمداد از این دریچه و توسل به ذیل الطاف و عنایات اهل بیت وحی و دستگیری آن ذوات مقدّسه و حرکت به سوی رشد و تجرّد و تکامل انسانی از مجرای فیض نفوس قدسی آنان امکان نخواهد داشت؛ و اگرچه سالک بدون توجّه به این نکته حیاتی در مسیر تجرّد و تهذیب قدم بردارد، و حتّی متدیّن به دین و مکتبی سوای مکتب اهل بیت علیهم السلام باشد، امّا ناگزیر در میانه راه متوجّه این مسئله خواهد شد و با دستگیری ائمه معصومین علیهم السلام به مذهب تشیّع خواهد گروید.»^۱

حقیقت و معنای ولایت ائمه معصومین علیهم السلام

هم چنین در کتاب *نفحات انس* در تبیین حقیقت ولایت ائمه علیهم السلام می فرمایند:

«ولایت عبارت است از: مشیت و اراده قاهره پروردگار برای ابراز و اظهار

۱. حریم قدس، ص ۷۴.

حقیقت وجود بسیط و تنزل ذات از آن مبدأ هوهوئیت خودش به مظاهر اسماء و صفات جزئیّه؛ یعنی ذات خدای متعال - که عبارت است از وجود بحت و بسیط و بلا تعین و بدون هیچ گونه شائبه زائد بر خود ذات - وقتی می خواهد تنزل پیدا بکند و به عبارت دیگر: شکل بگیرد و مظاهر جزئیّه را در عالم تشکیل بدهد، آن اراده و آن نیرو و آن اعمالی که ذات در این مسئله انجام می دهد، عبارت است از ولایت. پس ولایت عبارت است از: جریانی که به وجود آورنده عالم وجود است؛ اعمّ از مجردات، ملائکه، عقول، عالم ارواح، عالم اشباح، عالم صور و همین طور عالم ماده و مادّیات.

فلاسفه و عرفاء و همین طور لسان روایات در این زمینه تعبیر مختلفی دارند؛ گاهی در روایات تعبیر به «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِر»^۱ و یا «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْل»^۲ شده است. و یا «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» عبارت است از: همان نفوس قدسی ائمه علیهم السلام.^۳ ولی همه اشاره به یک حقیقت است که آن حقیقت عبارت است از: آن جنبه ای که ذات پروردگار به خود می گیرد و به واسطه آن جنبه، تمام این عوالم خارجی همه به منصّه ظهور و تشخّص و تعین در می آید. بدون این جهت، ذات در مقام ذات خودش هست، ذات در همان هوهوئیت خودش هیچ دست نخورده باقی می ماند - و در آنجا هم نه رنگی هست و نه شکلی، نه کمی هست و نه کیفی و نه

۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴؛ ج ۲۵، ص ۲۱؛ ج ۵۴، ص ۱۷۰: «عن جابر بن عبد الله قال: قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أول شيء خلق الله تعالى ما هو؟ فقال: «نور نبيك يا جابر!»»
۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷.
۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایات «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» و مسانید آن، رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۵۳ و ج ۳، ص ۹۹؛ *مام شناسی*، ج ۵، ص ۱۲۹ و ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۱۴۹ و ج ۶، ص ۲۰۳ و ج ۹، ص ۴۵۲؛ *مهر تابان*، ص ۳۴۹؛ *روح مجرد*، ص ۴۱۸؛ *تفسیر آیه نور*، ص ۱۴۸ و ۲۴۷.

محدودیتهایی - که فلاسفه از آن به صرف الوجود تعبیر می‌کنند و کلام معروف «صِرْفُ الْوُجُودِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ»^۱ همین مقام هوهویت است، که عرفا از آن تعبیر به مقام «عِماء»^۲ و فلاسفه از آن تعبیر به «أَنْبِیَاتُ ذَاتِ حَقِّ» می‌کنند؛ و اگر ذات حضرت احدیت بخواهد در آن مرتبه هوهویت خودش و در همان تشخص و تعین خودش بدون مقام اظهار و بدون مقام ابراز باقی بماند، هیچ اثری در عالم وجود به‌منصه ظهور نمی‌رسد، و ما دیگر در اینجا نبودیم و عالم و ملائکه دیگر وجود نداشتند.

ولایت یعنی ظهور اراده پروردگار

پس آن حقیقتی که به‌واسطه آن حقیقت، پروردگار متعال اراده خود را اعمال کرده، «ولایت» است؛ پس ولایت عبارت است از: حقیقتی که تمام مظاهر عالم در آن حقیقت منطوقی است و همان مسیری است که از نفس ذات احدیت نشئت گرفته - متنها خود ذات احدیت بدون شکل و بدون تعین و بدون حد، و در مقام اطلاق خودش باقی است - و همان اطلاق حق را به‌صورت متعین و محدود در خارج بسط و گسترش و توسعه داده است.^۳

کیفیت ایجاد شیر از صورت روی پرده در معجزه امام رضا علیه السلام

اینکه می‌بینیم نفس امام رضا و موسی بن جعفر علیهم السلام اعمال ولایت

۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۶، ص ۱۱۰ و ج ۷، ص ۳۳؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۵.

۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۴۱؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۱۵؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۴۵؛ رساله لبّ اللباب، ص ۱۵۴.

۳. جهت اطلاع بر بحث «ولایت»، رجوع شود به امام شناسی، ج ۵؛ روح مجرد، ص ۲۶۲؛ مهر فروزان، ص ۱۲۱ الی ۱۴۱.

می‌کند و با اشاره به صورت شیر روی پرده، شیر وجود خارجی پیدا می‌کند، یا پیغمبر شق القمر می‌کند^۱ یا چیزی به وجود می‌آورد؛ تمام اینها به جهت اتصال به همان حقیقت موجد است، همان حقیقتی که وجود صرف و بسیط و اطلاقی حضرت حق را صورت می‌دهد، که ما از او به عالم ماهیات تعبیر می‌کنیم؛ چون وجود حضرت حق ماهیتی ندارد و ماهیت پروردگار نفس وجود اوست، و آنچه که در خارج لباس وجود می‌پوشد ماهیاتی است که به واسطه صورت‌پذیری آن وجود در خارج تعین پیدا می‌کند. آن وجود وقتی که می‌خواهد در خارج بیاید، به واسطه یک اراده و یک مشیت و به واسطه مسیری تکوینی است که آن مسیر موجب خلق اشیاء و پدید آمدن آنها است، آن مسیر و اراده عبارت است از: «نفس امام علیه السلام».

نفس امام معصوم علیه السلام صورت حقیقی تمام عالم وجود

و لذا امام علیه السلام واقعیته است که نه تنها از آنچه که در عالم وجود است اطلاع و خبر دارد، بلکه نفس او صورت حقیقی تمام عالم وجود است. ما خیال می‌کنیم امام علیه السلام مانند این دوربینی است که عکس ما را می‌گیرد و بعد در یک جا محفوظ می‌کند، یا مانند این ضبطی است که صدا را ضبط می‌کند و بعد در محفظه‌ای نگه می‌دارد. این مسئله‌ای عادی است که افراد عادی هم ممکن است این را متوجه شوند. شما خواب که می‌بینید ممکن است از مسائلی که در هفته یا ماه بعد اتفاق می‌افتد مطلع شوید؛ آن افرادی که اهل مکاشفه هستند به واسطه اتصالشان به عالم مثال و ملکوت، وقایعی که در گذشته اتفاق افتاده یا در آینده ممکن است اتفاق بیفتد را مطلع می‌شوند. این افراد به خود آن عالم وصل می‌شوند؛ چون آنجا عالم ثابتات است و قبل و بعد در آنجا معنا ندارد، اتصال به آن عالم - چه

۱. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

در خواب و چه در مکاشفه - موجب اطلاع نسبت به جریاناتی است که ممکن است بعداً در این عالم به نحو تدریج و با گذشت زمان تحقق پیدا کند.

ولی امام علیه السلام که این طور نیست. آن حقیقتی که الآن ما در آن حقیقت واقع شدیم؛ مثلاً همین آمدن شما در قم و ملاقاتی که بین ما انجام گرفته و همین وضعیتی که شما الآن دارید می بینید، آیا این وضعیتی عکس و صورت است، یا یک واقعیتی خارجی است؟ عکس و صورت این تصویری است که دستگاه از ما می اندازد، ضبط همین دستگاه است که مطالب ما را ضبط می کند. اما این واقعیتی که الآن هست، دیگر عکس نیست؛ این واقعیتی در نفس امام وجود دارد، نه اینکه امام بر صورت این واقعیتی مطلع می شود. مرتبه امام علیه السلام که بر اعمال ما اطلاع پیدا می کند، همان آیه شریفه است که می فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱، ﴿أَحْصَيْنَاهُ﴾ یعنی ما جمع کردیم، نه اینکه عکس برداری کردیم؛ عکسشان را نینداختیم و فیلمشان را نگرفتیم، بلکه ما اینها را از تفرق و تشتت بیرون آوردیم و همه را در یک جا جمع آوری کردیم که آنجا ولایت است و آنجا نفس امام است.^۲

کیفیت ارتباط امام علیه السلام و مقام ولایت با عالم وجود

پس ولایت عبارت است از: ایجاد وجود اول و وجود ثانی، خود شخص و عوارض مترتبه بر شخص، در عالم وجود. نفس وجود ما به واسطه اراده امام علیه السلام در عالم خارج تحقق پیدا کرده است؛ علومی که ما کسب می کنیم به واسطه او در ذهن ما پیدا شده است، مکارمی که پیدا می کنیم به واسطه اراده او پیدا شده است،

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۲۲:

«ما هر چیزی را در امام آشکارا به شمارش و حساب آوردیم.»

۲. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۶۸؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۷ و ۴۵؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۰۶ - ۱۰۹.

تا امام علیه السلام نخواهد امری انجام نخواهد شد، تا او نخواهد من الآن نمی توانم صحبت کنم، تا او نخواهد من نمی توانم به شما نگاه کنم.

ولایت امام علیه السلام در طول ولایت پروردگار متعال، نه در عرض آن

آیه ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ که راجع به ذات پروردگار به واسطه اشراف علی نسبت به موجودات است، همین آیه بدون یک سر سوزن تفاوت نسبت به امام زمان علیه السلام صادق است؛ یعنی امام علیه السلام نه تنها در کنار ماست بلکه او از خود ما به ما و از خود ما به مشاعر و افکار ما نزدیک تر است و این در عرض ولایت پروردگار نیست؛ زیرا این کفر و شرک است، بلکه نفس ولایت پروردگار - که یک ولایت بیشتر نیست - در نفس امام است. پس خود امام علیه السلام هم به صورت ظاهر فانی در همان ولایت است. هر دو یک ولایت است منتها از نقطه نظر ظاهر چون آن ولایت قالب و مظهر می خواهد، آن ولایت در نفس امام علیه السلام است.^۲

پس ما یک ظاهری از امام را می بینیم که دارد به ما نگاه می کند، با ما صحبت می کند، با ما می خندد و غذا می خورد؛ ولی از آنچه که الآن در باطن او و در حقیقت او هست، اطلاع نداریم؛ لذا من عرض کردم که امام علیه السلام با غیر امام تفاوت دارد. ممکن است بعضی افراد هم از غیب خبر بدهند و کارهایی انجام بدهند، ولی تمام اینها با اراده امام دارد انجام می شود؛ آن مرتاض هندی که کارهایی انجام می دهد، خیال می کند خودش دارد انجام می دهد، ولی در واقع اراده امام زمان علیه السلام است که آن مرتاض کافر و مشرک می تواند آن کار غیرعادی را انجام

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۶. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و ما نسبت به او از رگ گردن او به او، نزدیک تریم.»

۲. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵ - ۱۳۲.

دهد. آن عمل خیری که مؤمن انجام می دهد به اراده امام زمان است؛ نمازی که شما می خوانید و روزه ای که می گیرید، تا امام زمان نمی خواست شما نماز نمی خواندید و می خوابیدید، و روزه هم نمی گرفتید. تا امام علیه السلام اجازه صدور امری را ندهد، هیچ کس نمی تواند به اندازه بال پشه ای قدرت داشته باشد.

عینیت حقیقت مقام ولایت و توحید پروردگار متعال

پس ولایت عبارت است از: آن جنبه ای که تمام اشیاء را در عالم وجود خلق می کند و جمع می کند، این معنای ولایت است. اینکه فرموده اند: «توحید عین ولایت است و بدون ولایت انسان به توحید نمی رسد» دیگر خیلی قضیه روشن می شود؛ با این معنا و تفسیر و توجیهی که ذکر شد، مگر ولایت غیر از ذات پروردگار در مقام ابراز و در مقام ظهور است؟! همان ذات پروردگار است که در این عالم تجلی و ظهور پیدا می کند! مگر انسان بدون ولایت می تواند به خدا برسد؟! و مگر می تواند به معرفت او و به اسماء و صفات او برسد؟!

چگونگی وصول به توحید پروردگار

شناخت پروردگار در مراتب مادون عبارت است از شناخت فعل، بالاتر شناخت صفات، و بالاتر شناخت اسماء، و بالاتر شناخت خود ذات. تا ما حقیقت فعل پروردگار را ندانیم، چطور می توانیم به خالقیت، رازقیت و فاعلیت او اطلاع پیدا کنیم؟! آن حقیقت فعل وقتی برای انسان مشخص می شود که مجرای این فعل را بشناسد، و آن مجرا ولایت است. تا ما ندانیم که صفات پروردگار به چه نحو است، علم پروردگار به چه نحو است، قدرت پروردگار به چه نحو است - آیا مثل همین قدرت های ظاهری است یا اینکه اصلاً قدرت در آنجا معنای دیگری دارد - [چطور می توانیم به صفات و علم و قدرت پروردگار اطلاع پیدا کنیم؟!]

به قول عارف معروف، ابن فارض که در قصیده تائیه خودش - که واقعاً

قصیده بسیار عجیبی است و تمام اطوار عالم وجود و سیر و سلوک، و کیفیت نزول ذات حق را در اسماء و صفات جزئیّه بیان می‌کند - می‌گوید:

من احساس کردم تمام قدرتی که اشیاء خارجی با آن قدرت دارند اظهار وجود می‌کنند، آن قدرت از نفس من دارد بیرون می‌آید.^۱

یعنی به واسطه اتصال به ولایت امام علیه السّلام، ایشان آن حقیقت ولایت امام را به این کیفیت ادراک کرده است.

امام علیه السّلام اِعمال ولایت می‌کند؛ اعطاء وجود و اعطاء علم و اعطاء رزق می‌کند، این اعطا به چه نحو است؟ و چطور می‌شود انسان به این ادراک برسد؟ وقتی انسان همان حالی را ادراک بکند که امام نسبت به آن جنبه خودش دارد؛ و آلا در غیر این صورت فقط کتابی خوانده و مطالبی شنیده است!

من به شما حق می‌دهم که نسبت به این مطالب با تأمل [نگاه کنید]؛ چون خود من هم مثل شما، همگی محتاج به دستگیری هستیم و امیدواریم که عنایت و فیض امام علیه السّلام شامل حال ما بشود؛ لذا عرفاء فرمودند:

بدون ولایت (یعنی تا داخل در ولایت امام علیه السّلام نشویم) انسان به توحید نمی‌رسد!

نه اینکه منظور از داخل در ولایت شدن این است که مجلس تشکیل بدهیم و سینه‌زنی کنیم، اینها همه به جای خودش؛ بلکه داخل شدن در آن ولایت یعنی: انسان همان ادراکی را پیدا کند که امام علیه السّلام با همان ادراک در این عالم وجود اثر می‌گذارد؛^۲ مقصود این است و این مسئله بدون جنبه عملی و بدون وادی شهود و وجدان و بدون اتّحاد نفس سالک با نفس ولیّ الهی که امام علیه السّلام

۱. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۰۰ - ۱۰۶؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ۲۷۲؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۳۷۳ - ۳۷۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به *روح مجرد*، ص ۵۴۵؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۸۷.

است، امکان ندارد. آن حقیقت با خواندن کتاب به دست نمی‌آید؛ اگر هزار کتاب هم بخوانیم این مسئله را نمی‌فهمیم. بله، ممکن است یک مبهمات و مجملاتی به نظر انسان برسد؛ مثلاً هرچه من برای شما راجع به شیرینی این میوه‌ای که در اینجا است صحبت کنم، ممکن است شما برداشتی از شیرینی پیدا کنید، ولی ما چند نوع شیرینی داریم: عسل شیرین است، نبات شیرین است، شکر شیرین است، چغندر شیرین است، سیب شیرین است؛ ولی هر کدام از اینها مزه خاص به خودش را دارد، لذا این شیرینی برای شما مبهم می‌ماند. وقتی این ابهام از بین می‌رود که شما قدری از این میوه را تناول کنید، آن وقت حال خودتان را مقایسه کنید با حالت قبلی که فقط برای شما توصیف شده بود؛ فرق نمی‌کند؟!

مطلبی که عرفاء می‌گویند همین است؛ یعنی انسان به نحوی در جریان ولایت امام علیه السّلام قرار بگیرد و به واسطه ریاضات، مجاهدات، عبور از نفس و از مهالک، عبور از دنیا و دنیایی‌ها، و عبور از ریاسات، اعتبارات، توهمات، تخیلات و مجازات، و پا گذاشتن در سلک سیر الی الله و انطباق همه اعمال و رفتار و افکار بر اساس مکتب عرفاء و اولیاء الهی، کم‌کم با یک نوع دگرذیسی و تغییر و تبدل نفسانی، کم‌کم به مرتبه‌ای برسد که همان ادراک و شعور و واقعیتی را که امام علیه السّلام به عنوان افاضه از ناحیه پروردگار در این عالم وجود اعمال می‌کند، انسان هم با اتصال به امام علیه السّلام این معنا را بفهمد. و این مسئله جز با سلوک عملی امکان‌پذیر نیست و ممتنع است.

صد هزار جلد کتاب هم بخوانید به آنجا نمی‌رسید، صد هزار منبر هم گوش بدهید به آنجا نمی‌رسید، و صد هزار از حالات اولیاء الهی را هم بدانید فایده‌ای ندارد؛ مگر وقتی که انسان همان کاری را که آنها انجام دادند، انجام بدهد! اگر هزار خروار میوه در کنار شما باشد، تا از آنها نخورید گرسنه هستید و هرچه به آنها نگاه کنید، سیر نمی‌شوید.

امتناع وصول اهل تسنن به مقام توحید پروردگار متعال

بنابراین، ولایت عبارت است از: تنها مسیری که انسان با اتحاد با آن مسیر - نه فقط شناخت؛ بلکه با وارد شدن در آن مسیر و متحد شدن با آن - به ذات پروردگار متصل می‌شود و توحید بر او کشف می‌شود. لذا اهل تسنن هیچ‌وقت نمی‌توانند به مقام توحید برسند، چون ولایت را قبول ندارند و خودشان را در آن قرار نمی‌دهند و جلو نمی‌آیند و به آن تمایل پیدا نمی‌کنند، و تا مسئله می‌خواهد به ولایت برسد برای خودش حریم می‌گذارد و مقابله می‌کند. وقتی که مسئله می‌خواهد به خلفاء غاصب برگردد یک‌دفعه حریم می‌گذارد و می‌گوید: «ما اینها را قبول داریم، اینها هم افراد خوبی هستند.» همین‌جا جلوی خودش را بسته است.

اما امام بسته ندارد، امام باز است؛ وقتی که می‌خواهی داخل ولایت شوی دیگر هیچ اعتباری نمی‌تواند مانع شما بشود. هر کجا که آن اعتبار، داد و ستد، آن مصالح و منافع بخواد مقداری جلو بیاید، همان‌جا امام مسیر را می‌بندد و اینجا دیگر قضیه تمام است، و به همان مقدار انسان خاسر شده و از دستش رفته است. بنابراین، ولایت عبارت است از: همان راه و مسیر معرفت و شناخت توحید که عبارت است از ذات پروردگار. و هیچ‌گونه بینونیتی بین آنها وجود ندارد.^۱

کلام علامه قاضی درباره استمداد از ذوات مقدسه معصومین

«در این باره، استاد وحید سیر و سلوک عملی، عارف کامل و فقیه عالی مقام، حضرت آیه‌الحق سید علی قاضی طباطبائی می‌فرمایند:

محال است سالکی بدون استمداد از ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام راه به جایی ببرد، و اگر در ابتدای مسیر دچار خطاء و اشتباه در اعتقاد باشد قطعاً با

۱. نفحات انس، ص ۵۳.

دستگیری و عنایات ائمه هدی به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌شود.^۱
 البته در صورتی که سالک پیوسته در مسیر خلوص و صدق قدم بردارد، و این
 نکته حیاتی را دائماً نصب‌العین خود در همه مراحل سلوک و معرفت قرار دهد.
 ابن‌فارض، عارف کبیر مصری می‌فرماید:

ذَهَبُ الْعُمْرِ ضِيَاعًا وَ انْقِصَاؤٌ بِاطْلَالٍ إِذْ لَمْ أَفْزِ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ
 غَيْرَ مَا أُولَيْتُ مِنْ عَقْدِي وَلَا عِتْرَةَ الْمَبْعُوثِ حَقًّا مِنْ آلِ قُصَيٍّ^۲

خلاصه مطلب اینکه: «عمر خود را تمام به بطالت سپری نمودم، و تنها
 امیدی که از این حیات به دست آوردم پیوند ولایت با شما خاندان وحی و رسالت
 بود».^۴

کشف حقیقت ولایت و توحید، هدف توسل به ائمه اطهار علیهم السلام

«مجالس و محافل توسل به حضرت ولی عصر بسیار خوب است، ولی توسلی
 که مطلوب و منظور از آن، حق باشد، وصول به حق باشد، رفع حجب ظلمانی و نورانی
 باشد، کشف حقیقت ولایت و توحید باشد، حصول عرفان الهی و فناء در ذات اقدس او
 باشد؛ این مطلوب است و پسندیده؛ و لذا انتظار فرج که حتی در زمان خود ائمه
 علیهم السلام از بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین اعمال محسوب می‌شده است، همین بوده
 است.

توسل به حقیقت ولایت آن حضرت برای کشف حجاب‌های طریق از افضل
 اعمال است، زیرا توحید حضرت حق از افضل اعمال است. و انتظار ظهور خارجی

۱. روح مجرد، ص ۳۴۷؛ توحید علمی و عینی، ص ۴۰؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲. خل: «حَقًّا مِنْ قُصَيٍّ».

۳. دیوان ابن‌فارض، ص ۲۱۹.

۴. حریم قدس، ص ۷۵.

آن حضرت نیز به واسطه مقدمیت بر ظهور باطنی و کشف ولایت آن حضرت نیز مفید است؛ و انتظار ظهور خارجی بر این اصل محبوب و پسندیده است.

به دنبال ظهور ظاهری حضرت بودن، باعث خسران انسان است

و اما چنانچه فقط دنبال ظهور خارجی باشیم، بدون [توجه به] منظور و محتوای از آن حقیقت، در این صورت آن حضرت را به ثمن بخسی فروخته‌ایم و در نتیجه خود ضرر بسیاری برده‌ایم، زیرا مراد و مقصود، تشرّف به حضور طبیعی نیست، وگرنه بسیاری از افراد مردم در زمان حضور امامان به حضورشان می‌رسیده‌اند و با آنها تکلم و گفتگو داشته‌اند، ولی از حقیقتشان بی‌بهره بوده‌اند.

اگر ما در مجالس توسّل و یا در خلوت، به اشتیاق لقای آن حضرت بوده باشیم و خداوند ما را هم نصیب فرماید، اگر در دلمان منظور و مقصود لقای خدا و حقیقت ولایت نباشد، در این صورت به همان نحوی به خدمتش مشرّف می‌گردیم که مردم در زمان حضور امامان به خدمتشان مشرّف می‌شده‌اند؛ و این غبنی و ضرری است بزرگ که با جدّ و جهد و با کدّ و سعی ما به محضرش شرفیاب شویم و مقصدی بالاتر و والاتر از دیدار ظاهری را نداشته باشیم، یا آن حضرت را برای حوایج مادیه و یا رفع گرفتاری‌های شخصی و یا عمومی استخدام کنیم؛ این امری است که بدون زحمت توسّل، برای همه افراد زمان حضور امامان علیهم السّلام حاصل بوده است.

ولی آنچه حقّاً ذی‌قیمت است، تشرّف به حقیقت و وصول به واقعیت آن حضرت است؛ اشتیاق به دیدار و لقای آن حضرت است از جهت آیتیت و مرآتیت حضرت حقّ سبحانه و تعالی؛ این مهمّ است و این از افضل اعمال است. و چنین انتظار فرجی زنده کننده دل‌ها و راحت بخشنده روان‌هاست؛ رَزَقْنَا اللّٰهَ وَاَيُّكُمْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِمُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطّٰهَرِيْنَ.

مهم تهذیب و تزکیه نفس است، نه دانستن زمان ظهور

دانستن زمان ظهور خارجی برای ما چه قیمتی دارد؟ و لذا در اخبار از تفحص و تجسس در این گونه امور هم نهی شده است.

شما فرض کنید ما با علم جفر و رمّل صحیح به دست آوردیم که ظهور آن حضرت در یک سال و دو ماه و سه روز دیگر خواهد بود؛ در این صورت چه می‌کنیم؟ وظیفه ما چیست؟ وظیفه ما تهذیب و تزکیه و آماده کردن نفس اماره است برای قبول و فداکاری و ایثار. ما همیشه مأمور بدین امور هستیم و پیوسته باید در صدد تهذیب و تطهیر نفس برآییم؛ چه ظهور آن حضرت در فلان وقت مشخص باشد و یا نباشد. و اگر در صدد برآمدیم موفق به لقای حقیقی او خواهیم شد، و اگر در صدد نبودیم لقای بدن عنصری و مادی آن حضرت برای ما اثر بسیاری نخواهد داشت و از این لقاء هم طرفی نخواهیم بست.

و لذا می‌بینیم بسیاری از افرادی که اربعین‌ها در مسجد سهله و یا در مسجد کوفه و یا بعضی از اماکن متبرکه دیگر، برای زیارت آن حضرت مقیم بوده و به زیارت هم نائل شده‌اند، چیز مهمی از آن زیارت عایدشان نشده است.^۱

«توسّل نسبت به ائمه علیهم السّلام در روش و منش اولیای الهی، یک واقعیت بود و هست؛ و آنها این راه را بدون توسّل، یعنی بدون آن توجّه باطنی تمام معنی‌الکلمه، نرفتنی می‌بینند، بلکه اصلاً امکان حرکت در این راه وجود ندارد! این مسئله تنها در انعقاد مجالس عزا نیست، بلکه فقط شمّه‌ای از آن است؛ لکن تمام وجود آنها را همین توسّل به ائمه علیهم السّلام تشکیل می‌دهد.»^۲

۱. سرّ الفتح، ص ۶۸.

۲. نفحات انس، ص ۷۳.

توسلّات خاصّة اولیاء الهی به ذات مقدّس حضرت زهراء سلام الله علیها

«حضرت فاطمه زهراء مبدأ انفعالی عالم وجود است. و روایت «لولا فاطمة لما خلقتکم» ناظر به این قضیه است که وجود انفعالی و قابلی تعینات و همه تشخیصات در عالم وجود، به مجرا و ظهور ولایت حضرت فاطمه و نفس حضرت فاطمه زهراء تحقّق پیدا کرده است، زیرا فاعل بدون انفعال نمی‌شود؛ لذا توسّل به حضرت فاطمه زهراء دارای آثار خیلی عجیبی است، و رفقاء از این مسئله غفلت نکنند.»^۱

«مرحوم آقا راجع به توسّل به حضرت صدیقه خیلی مطالبی می‌فرمودند و من از عبارتی که از ایشان در یک مرتبه شنیدم متوجّه شدم که فتح بابی که برای ایشان خودشان در آن زمانی که در نجف بودند شد و خلاصه به این توفیق و وصول به حقیقت عرفان و مکتب توحید ایشان موفق شدند به واسطه توسّل به حضرت صدیقه بود.»

ایشان از همان روز به بعد به همان مناسبت، در روزهای میلاد حضرت زهراء اطعامی می‌کردند که تا آخر عمرشان هم این قضیه و مسئله ادامه داشت. و به ما هم خیلی توصیه می‌کردند که در توسّل به حضرت صدیقه مسائل و اسرار نگفتنی هست، و من از مرحوم آقای حدّاد هم شنیدم که راجع به این مسئله مطالبی می‌فرمودند.»^۲

مقام حضرت زهراء علیها السّلام در أعراف

«در اینجا یک نکته باید ذکر شود، و آن اینست که: مقام حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها کجاست؟ آیا آن‌هم بر اعراف است، و یا در

۱. سخنرانی ولادت حضرت زهراء علیها السّلام (۲۰ جمادی الثانی ۱۴۲۸).

۲. همان.

مراتب و درجات پائین‌تر؟

هیچ شکی نیست که آن مقام مقدّس نیز در طراز مقام فرزندان از پیشوایان و ائمه اهل بیت است، و علت آنکه در این روایات تصریح به وقوف آن حضرت بر اعراف نشده است، به جهت آنست که ضعفاء عقول حقیقتاً اعراف را کوهی مثلاً به مثابه جبال دنیا تخیل می‌کنند، و بنابراین صعود آن مخدّره بر فراز کوه و تلّ، منافی مقام حیاء و عصمت است.

کما اینکه در بعضی از روایات سابقاً داشتیم که با آنکه حال آن بی بی در محشر و سائر مشاهد با ائمه یکسان است، و با آنکه آن مخدّره نیز بر بالین هر شخص محتضر هنگام مرگ حاضر می‌شود، ولی در روایات احتراماً لِحِلَالِهَا نامشان را نبرده‌اند، و مخصوصاً در روایات ذکر شده که برده نشدن نام به علت قصور ادراک و فهم عامّه است.

زیرا آنان نمی‌دانند که در مقام عالی اعراف که از بهشت عالی‌تر است و حجاب اقرب است، عنوان انوثیت در مقابل ذکوریت نیست؛ همه این عناوین برداشته می‌شود، این عناوین متعلّق به پایین اعراف و متعلّق به بهشت و دوزخ است، و لذا نام مقدّس آن بی بی منطوی در عنوان رجال آمده است در این آیه مبارکه: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ﴾.

هم‌چنان‌که بدون شبهه، نام آن بی بی منطوی در عنوان رجال است در آیه مبارکه نور:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ؛^۱

«در خانه‌هایی که خدا رخصت داده است که رفعت یابد و نام او در آنجاها

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۶ و ۳۷.

برده شود، تسبیح خدا را می‌نمایند در صبحگاه و شبانگاه مردانی که هیچ کسب و تجارتی آنان را غافل نمیدارد از یاد خدا، و نه از اقامه نماز و نه از دادن زکات. و از روزی که دل‌ها و چشم‌ها از آن روز در وحشت و اضطراب است در واهمه و دهشت هستند.»

باری، مجال ضیق است که در این باره قدری بیان و قلم را گسترده داریم، تا اخلاء روحانی و برادران ایمانی بدانند که مقام و درجه این زن که افتخار هزاران پیغمبر و امام، و شفیعه صدیقان و شهیدان و پیامبران اولوا العزم است، تا چه حدّ و چه غایت است! او سرّ رسول الله است، او جوهره و سلاله نبوت است، که رسول خدا دست او را می‌بوسید، و بر جای خودش می‌نشاند، و پیوسته در بیتش می‌رفت، و هر وقت از سفر و غزوه مراجعت می‌کرد، اوّل به دیدن او در خانه او می‌رفت.

صلوات جناب محیی الدین بر حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها

و صَلَوَاتُ اللَّهِ و مَلَائِكَتِهِ و حَمَلَةَ عَرْشِهِ و جَمِيعَ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ و سَمَائِهِ
عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَّةِ فِي تَعْيِينِ الْإِنْسِيَّةِ؛ صَوْرَةَ النَّفْسِ الْكُلِّيَّةِ، جَوَادِ الْعَالَمِ
الْعَقْلِيَّةِ، بَضْعَةَ الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ، مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ الْعَلَوِيَّةِ، عَيْنِ عُيُونِ الْأَسْرَارِ
الْفَاطِمِيَّةِ؛ النَّاجِيَةِ الْمُنْجِيَّةِ لِمُحِبِّهَا عَنِ النَّارِ، ثَمَرَةَ شَجَرَةِ الْيَقِينِ، سَيِّدَةِ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ، الْمَعْرُوفَةِ بِالْقَدْرِ، الْمَجْهُولَةِ بِالْقَبْرِ، قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ، الزَّهْرَاءِ
الْبَتُولِ؛ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ و السَّلَامُ؛^۱

«درود و تحیات بی‌شائبه خداوند، و فرشتگان او، و حاملین عرش او، و
جمع عالم آفرینش او، از زمینی او و آسمانی او، بر آن پاکیزه گوهر قدس
باد، که با تجرّد قدسیّه در هیئت انسیّه، عالم بشریت را زینت داده است.
آن حقیقت طاهره، خود صورت نفس کلی و بخشنده و نیروآورنده عالم

۱. جزو صلوات معروفه محیی الدین عربی است که ملاً محمد صالح موسوی خلخالی آن را ترجمه
و شرح کرده، و در قطع جیبی به نام شرح مناقب به طبع رسیده است؛ ص ۱۷۱ و ۱۷۲. (تعلیق)

عقلی است. پاره‌ای از حقیقت احمدی، و مَطَّلَع و مَشْرِقِ انوار علوی است. و اصل و منبع سرچشمه‌های اسرار مکنونه فاطمی است. رستگار و آزاد کننده محبین خود از آتش است، و جوهره ثمره درخت معرفت و یقین، و بزرگ بانوی بانوان عالمین. قدرش معلوم و معروف، و قبرش پنهان و مجهول است. نور دیده رسول الله، و نام گرمی و لقب سامی اش فاطمه زهراء، و بتول عذراء است؛ که درود و سلام خدا بر او باد.»

اشعار مرحوم کمپانی در مدح و منقبت حضرت زهراء

أُمُّ أَيْبِهَا وَهُوَ عَلَّةُ الْعَلَلِ (۱)	أُمُّ أَيْبِهَا وَهُوَ عَلَّةُ الْعَلَلِ
وَفِي الْكِفَاءِ كُفُوٌ مَنْ لَا كُفْوَالَهُ (۲)	وَفِي الْكِفَاءِ كُفُوٌ مَنْ لَا كُفْوَالَهُ
لَطِيفَةٌ جَلَّتْ عَنِ الشُّهُودِ (۳)	لَطِيفَةٌ جَلَّتْ عَنِ الشُّهُودِ
تَتَجَسَّأُ الْأُدْوَارِ وَالْأَكْوَارِ (۴)	تَتَجَسَّأُ الْأُدْوَارِ وَالْأَكْوَارِ
بِصُورَةٍ بَدِيعَةِ الْجَمَالِ (۵)	بِصُورَةٍ بَدِيعَةِ الْجَمَالِ
وَفِي الصُّعُودِ مَحْوَرُ الْعُقُولِ (۶)	وَفِي الصُّعُودِ مَحْوَرُ الْعُقُولِ
عَيَانُهَا بِأَحْسَنِ الْبَيَانِ (۷)	عَيَانُهَا بِأَحْسَنِ الْبَيَانِ
فِي قَوْسِي النُّزُولِ وَالصُّعُودِ (۸)	فِي قَوْسِي النُّزُولِ وَالصُّعُودِ
مَدَارُهَا الْأَعْظَمُ إِلَّا الطَّاهِرَةَ (۹)	مَدَارُهَا الْأَعْظَمُ إِلَّا الطَّاهِرَةَ

«۱. او مادر امامان عقول روشن و درخشان است، بلکه مادر پدر خودش است، درحالی که آن پدر علّة العلل است.

۲. او در ارزندگی مقام، روح پیامبر است. و در همسری و همتائی همتای کسی است که همتا ندارد.

۱. انوار قدسیه (آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی)، ص ۳۱.

۳. او در ظرائف و رقائق وجود، متمثل گردیده است، و لطیفه‌ای است که از مقام شهود و ادراک بسی بالاتر است.
۴. او در با فضیلت‌ترین اطوار، صورت گرفته است، و نتیجه و خلاصه ادوار و اکوار است.
۵. حقیقت کمال در بی سابقه‌ترین صورت زیبای خود شکل گرفته است.
۶. او در عالم نزول، حوراء است و در مراتب صعود، محور عقل‌ها و اندیشه‌ها.
۷. او با واقع و عیان خود، به احسن بیان و بی‌نه، عالمِ وجوب را در عالم امکان تمثیل کرده است.
۸. او قطب آسیای عالم وجود است، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود.
۹. آری! در محیط این دایره نزول و صعود، مدار اعظم و اوسعی غیر از فاطمه ظاهره نیست.^۱

۱. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۶۴.

بخش دوم

گزیده ای از فرمایشات حضرت زهراء علیها السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت اوّل: مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها

أ. هویت مصحف فاطمه سلام الله علیها

«مجلسی در بحار الأنوار از بصائر الدرّجات روایات بسیاری را بیان می‌کند که: آن حضرت کتابی داشتند به نام مصحف فاطمه و به خطّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده است؛ و در کثیری از این اخبار وارد است که: «در آن مصحف چیزی از قرآن موجود نبوده است.»

مثل آنچه از بصائر الدرّجات از عبّاد بن سلیمان، از سعد، از علیّ بن ابی حمزه از عبد صالح علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

عِنْدِي مُصْحَفُ فَاطِمَةَ، لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ؛^۱ «حضرت امام موسی بن جعفر علیهما سلام فرمودند: در نزد من مصحف فاطمه می‌باشد که در آن چیزی از قرآن یافت نمی‌گردد.»

و در بعضی وارد است که: «آن گفتار جبرائیل بوده است که امیرالمؤمنین

۱. بحار الأنوار، طبع کمپانی ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۵، حدیث ۷۹ و بصائر الدرّجات، ص ۴۲.

علیه السلام به خط خود می نوشتند»؛ مثل روایت بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام تا می رسد بدینجا که می گوید:

قَالَ لَهُ: فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟! فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ! إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا، وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا، وَكَانَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخَبِّرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ. فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.^۱

«راوی به آن حضرت گفت: پس مُصْحَفُ فاطمه کدام است؟!»

حضرت پس از سکوت طولی گفتند: شما بحث می کنید از چیزهایی که برای شما فایده دارد و خواستش لازم است، و از چیزهایی که برای شما فایده ندارد و سؤال آن برای شما ضرورتی ندارد! فاطمه علیها السلام پس از پدرش هفتاد و پنج روز در دنیا مکث نمود، و بر فراق پدر غصه و حزن شدیدی بر او عارض می گشت، و جبرائیل علیه السلام به نزد او می آمد و تسلیت و دلداری و تعزیت خوبی بر فراق پدرش برای او می گفت، و جان فاطمه را خوشحال و بشاش می کرد، و از پدرش و محل پدرش به او خبر می داد و او را از آنچه پس از این بر ذریئه اش وارد می شود با خبر می ساخت، و علی علیه السلام آن را می نوشت. و این است مصحف فاطمه!»

و در بعضی وارد است که: «خداوند فرشته ای را می فرستاد و امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشتند»؛ مثل آنچه مجلسی از بصائر الدرجات از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از حماد بن عثمان روایت می نماید که گفت: از حضرت صادق

۱. بحار الأنوار طبع کمپانی، ج ۷، ص ۲۸۵، و طبع حیدری ج ۲۶، ص ۴۱، حدیث ۷۲. و بصائر الدرجات، ص ۴۲.

عليه السّلام شنیدم که می فرمود:

تَظَهَّرَ الزَّنَادِقَةُ سَنَةَ ثَمَانِيَةٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ. وَذَلِكَ لِأَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ
فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامِ. قَالَ: فَقُلْتُ: وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟
فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ
مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. فَارْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي
عَنْهَا عَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا. فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ. فَقَالَ لَهَا:
إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَسَمِعْتَ الصَّوْتَ قُولِي لِي. فَاعْلَمْتَهُ؛ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا
سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.
«زنادقه در سنه صد و بیست و هشتم ظهور می کنند، به علت آنکه من در
مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامِ نظر کردم. راوی می گوید: من گفتم: مُصْحَفُ
فاطمه کدام است؟!»

فرمود: خداوند تبارک و تعالی چون روح پیغمبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به
سوی خود قبض نمود، بر فاطمه به قدری اندوه و غم وارد شد که غیر از
خداوند عزّ و جلّ کس نداند. در این حال خداوند مَلَكِي را فرستاد تا غم و
غصّه وی را تسلیت و آرامش بخشد و با او به گفت و گو پردازد. فاطمه
عليها السّلام جریان حال خود را به علی علیه السّلام عرضه داشت.

امیرالمؤمنین علیه السّلام بدو گفت: چون احساس این امر را نمودی و
صدای فرشته را شنیدی، مرا آگاه کن. فلهمذا فاطمه او را آگاه می کرد، و علی
عليه السّلام شروع کرد به نوشتن و هر چه را که می شنید، می نوشت تا به
حدی که از آن مُصْحَفِي به وجود آمد.

راوی می گوید: سپس حضرت گفت: آگاه باشید که: در آن از علم حلال و
حرام چیزی نمی باشد و لیکن در آن علم حوادث و وقایع آینده است.»

مجلسی در بیان خود آورده است:

در قاموس گوید: أَحَسَسْتُ و أَحَسَيْتُ و أَحَسْتُ با سین بدون تکرار که از شواذ تخفیف به شمار می آید، به معنی ظَنَنْتُ و وَجَدْتُ و أَبْصَرْتُ و عَلِمْتُ می باشد. و الشَّيْءَ: وَجَدْتُ حِسَّهُ^۱.

و در بعضی وارد است که: «آن مصحف کلام خداست که آن را بر فاطمه فرو می فرستاد، و حضرت رسول املاء می نمود و حضرت امیرالمؤمنین علیهم الصلوة و السلام أجمعین با خط خود می نوشتند»؛ مثل آنچه که مجلسی از بصائر الدرجات با سند متصل خود از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به اقوامی که نزد وی می آمدند و از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود باقی گذاشتند و به علی علیه السلام رد کردند، و از آنچه علی علیه السلام از خود باقی گذاشت و به حسن رد کرد، می پرسیدند، گفتند:

وَلَقَدْ خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَنَا جِلْدًا مَا هُوَ جِلْدٌ جَمَالٍ وَلَا جِلْدٌ ثَوْرٍ وَلَا جِلْدٌ بَقْرَةٍ إِلَّا إِيَّاهُ شَاءَ، فِيهَا كُلُّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى أُرْشَ الْحَدِيثِ وَالظَّفْرِ.

وَخَلَفَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مُصْحَفًا مَا هُوَ قُرْآنٌ، وَ لَكِنَّهُ كَلَامٌ مِنَ كَلَامِ اللَّهِ أَنْزَلَهُ عَلَيْهَا، إِمْلَاءً رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«و هرآینه تحقیقاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نزد ما پوستی را به یادگار گذاشت که آن پوست شتران نبود، و پوست گاو نر نبود، و پوست گاو ماده نبود مگر پوست دباغی نشده گوسپندی بود که در آن تمام چیزهایی که بدان نیاز است حتی غرامت و دیه خراش پوست و ناخن وجود دارد. و فاطمه علیها السلام از خود به یادگار گذاشت مصحفی را که قرآن نبود، ولیکن از کلام خداوند بود که آن را بر فاطمه فرو فرستاده بود. آن املاء

۱. همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵ و از طبع حیدری ص ۴۴، حدیث ۷۷. و بصائر الدرجات، ص ۴۳.

رسول الله و خطّ علی علیه السّلام بود.»

مجلسی در بیان خود دارد:

فیروزآبادی گفته است: إهاب بر وزن کِتاب عبارت است از پوست یا پوست دباغی نشده. و مراد از رسول الله در اینجا جبرئیل علیه السّلام می باشد.^۱

ب. متن و مفاد مصحف فاطمه

این از جهت املاءکننده مصحف فاطمه؛ و اما از جهت متن و مفاد، در روایات وارده دیدیم که: قرآن نیست و از حلال و حرام نیست، فقط راجع به حوادث و وقایعی است که در آینده تحقّق می پذیرد، و موجب تسلیت و آرامش خاطر آن مُخَدَّرَه سدره نشین، بی بی دو عالم می گردد.

چنان که مجلسی از *بصائر الدرّجات* با سند خود روایت می کند از وکیل بن صبیح که گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السّلام گفتند:

یا ولید! إني نظرتُ في مصحفِ فاطمةَ عليها السّلام قُبيلَ فلم أجد لِبني فلانٍ فيها إلا كُعبارِ النَّعلِ؛^۲ «ای ولید، من نظر کردم در مصحف فاطمه علیها السّلام قریب قدری جلوتر از این وقت، و نیافتم در آن برای بنی فلان اثری را مگر مانند گرد روی کفش!»

کلام سیّد محسن امین در عظمت مصحف حضرت فاطمه علیها السّلام

آیه الله سیّد محسن امین عاملی درباره مصحف فاطمه علیها السّلام چنین انشاء نموده اند:

۱. همین مصدر از طبع کمپانی ص ۲۸۵، و از طبع حیدری ص ۴۱ و ص ۴۲ حدیث ۷۳. و *بصائر الدرّجات*، ص ۴۲ و ۴۴.

۲. همین مصدر، ص ۲۸۶، و از طبع حیدری ص ۴۸، حدیث ۹۱. و *بصائر الدرّجات*، ص ۴۴.

ذکر مُصَحَّفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ در اخبار أهل البيت عليهم السَّلَامُ مکرراً آمده است. از/رِشَادِ مَفِيدٍ، و/حَتَّاجِ طَبْرَسِيِّ در حدیثی وارد است که:

كَانَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ وَالْجَفْرَ الْأَبْيَضَ وَ مُصَحَّفَ فَاطِمَةَ (إِلَى أَنْ قَالَ:) وَ أَمَّا مُصَحَّفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أَسَاءٍ مَنْ يَمْلِكُ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةَ... الْحَدِيثُ.

«حضرت صادق علیه السَّلَامُ این طور می گفتند: و حَقّاً در نزد ما جفر احمر و جفر ابیض و مُصَحَّفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ می باشد (تا آنکه می گوید:) و اما مصحف فاطمه علیها السَّلَامُ پس در آن است حوادث و وقایعی که بعداً پیشامد می کند، و اسامی کسانی که سلطنت می نمایند تا زمانی که قیامت بر پا گردد...» تا آخر حدیث.

در اینجا مرحوم امین اخبار وارده درباره این مصحف را به طور تفصیل از *بصائر الدرجات* و غیره نقل می کند که در پایانش این روایات را می آورد که:

از *بصائر* با سند خود از ابو بصیر روایت می کند که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السَّلَامُ که می گفت:

ما مات أَبُو جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى قَبِضَ مُصَحَّفَ فَاطِمَةَ؛ «حضرت باقر ابو جعفر علیه السَّلَامُ نمردند، مگر آنکه مصحف فاطمه را اخذ نمودند.»

و از *بصائر* از عبدالله بن جعفر، از موسی بن جعفر، از وِشَاء، از ابو حمزه، از حضرت ابو عبدالله علیه السَّلَامُ روایت است که فرمود:

مُصَحَّفُ فَاطِمَةَ مَا فِيهِ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، وَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ الْقِيَّ عَلَيْهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا؛

«از کتاب الله در مصحف فاطمه چیزی نیست؛ و آن عبارت است از چیزی که بعد از رحلت پدرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا بر وی القاء شده است.»

و پوشیده نماند که: در این احادیث با قسم و سوگند مؤکد نفی کرده اند که چیزی از قرآن در مصحف فاطمه باشد. و ظاهراً علتش آن است که: به سبب آنکه

نام آن «مصحف فاطمه» بوده است، این تسمیه موهم آن است که: آن یکی از نسخ مصاحف شریفه باشد. و با عبارت «چیزی از قرآن در آن نمی‌باشد»، این توهّم و پندار را ردّ کرده‌اند.

و جلّ این احادیث از اینکه این مصحف چه چیز را در برداشته است ساکت می‌باشند؛ و در بعضی از آنها وارد است که:

لَيْسَ فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَكُونُ!

بنابراین، این حدیث تفسیر آن را نموده است؛ و در بعضی وارد است که:

إِنَّ فِيهِ وَصِيَّتَهَا؛ «وصیت حضرت فاطمه در آن بوده است.»

و شاید وصیت‌نامه یکی از محتویاتش بوده است. از این گذشته، بعضی از آنها دلالت دارد بر آنکه: «آن املاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام بوده است.»

و بعضی دلالت دارد بر آنکه: آن عبارت است از آنچه جبرائیل پس از موت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل کرده است.

و در بحار الأنوار گوید: «مراد از رسول الله، جبرائیل می‌باشد.»

اینجا مرحوم امین می‌گوید:

بنابراین، تنافی میان روایات از بین می‌رود، و لیکن این تعبیر بعید است، چرا که در عادت نمی‌بینیم از جبرائیل تعبیر به رسول الله شده باشد اگرچه جبرائیل از جمله رسولان الهی می‌باشد. و بنابراین بهتر است آنکه بگوییم: مصحف‌های فاطمه دو عدد بوده‌اند: یکی به املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام، و دیگری از حدیث جبرائیل علیه السلام.

و أنا أقول: چه اشکال دارد که مصحف واحدی بوده باشد به خطّ علی

علیه السلام؛ غایة الأمر مقداری از آن به املاء رسول اکرم در زمان حیاتش، و مقداری از آن از حدیث جبرئیل پس از مماتش؟! و این تقریب از جهاتی مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

سپس مرحوم امین فرموده است:

هیچ استبعاد و استنکاری نیست در آنکه: جبرئیل با حضرت زهراء سلام الله علیها حدیث کند و آن را علی علیه السلام بشنود و بنویسد در کتابی که بر آن مصحف فاطمه اطلاق شده باشد، پس از آنکه مؤتقین از اصحاب ائمه علیهم السلام این معنی را روایت نموده باشند.

و گویا من کسی را که این را استنکار کند و یا استبعاد نماید، یا آن را غلو بشمارد، از انصاف خارج می‌بینم. چگونه در قدرت خداوند تعالی شک دارد؟ و یا در اینکه مانند بضعه مصطفی: زهرائی اهلیت برای مثل این گونه کرامت را داشته باشد؟ یا در صحت تحقق آن بعد از آنکه مؤتقین از راویان آن را از ائمه هدی از ذریه زهراء روایت کرده باشند؟!

و تحقیقاً از این نوع کرامت عظیمه برای آصف بن برخیا وزیر سلیمان علیه السلام همان‌طور که قرآن کریم خبر داده است، واقع گردیده است. و او نزد خدا گرامی‌تر از آل محمد نبود، و نه سلیمان گرامی‌تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

و کتاب عزیز خبر داده است از مادر موسی به قول خدا: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...﴾ الآية^۱ «و ما به سوی مادر موسی وحی فرستادیم که: موسی را شیر بده...» تا آخر آیه.

و ابن خلدون می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت: **إِنَّ فِيكُمْ مُحَدَّثِينَ!** «در میان شما کسانی می‌باشند که ملائکه با آنها سخن می‌گویند!»

و صاحب *ارشاد الساری* از بعضی صحابه روایت کرده است که: **كُنْتُ أُحَدِّثُ حَتَّىٰ اِكْتُوَيْتُ**^۲ «حال من چنین بود که فرشتگان را بدون آنکه ببینم

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۷.

۲. اکتوی: تمدح نفسه بما ليس فيه. تمدح: افتخر بما ليس عنده.

با من سخن می‌گفتند، تا به جایی که افتخار می‌کردم به آنچه در من وجود نداشت!»

و اینکه بعضی از صالحین خضر را دیده بودند که عمر بن عبدالعزیز را تسدید می‌کرد بدون آنکه سایر مردم او را ببینند؛ هم‌چنان‌که به تمام این مسائل از غیر طریق شیعه اشاره شد.

و صاحب سیره حکمیّه و غیر او روایتی نموده‌اند که حاصلش آن است که: بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرائیل برای تعزیت و تسلیت به سوی أهل البیت علیهم السلام می‌آمد. آنان صدای او را می‌شنیدند ولی شخص او را نمی‌دیدند.

آیا این حقایق رفع استبعاد صدور کرامات از بضعه النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سیده نساء العالمین و من سائر العتره الطاهره نمی‌نماید؟!^۱

روایت دوم: حدیث لوح حضرت فاطمه علیها السلام

حضرت علامه طهرانی - رضوان الله تعالی علیه - این روایت را از فرزند السّمطین نقل می‌کنند که:

«... گفتند: حدیث کرد برای ما علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بکر بن صالح از عبدالرحمن بن سالم، از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله علیه السلام که گفت:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: من به تو حاجتی دارم، هر وقت برایت سهل و آسان است من تنها با تو باشم و از آن حاجت بپرسم؟! جابر گفت: هر وقت شما میل دارید! پدرم با وی خلوت نمود و به او

۱. *أعیان الشیعة* طبع ثانی، مطبعه ابن‌زیدون دمشق سنه ۱۳۶۳، قسمت اول از جلد اول، ص ۳۵۳ تا ص ۳۵۸.

۲. *امام شناسی*، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

گفت:

يا جابرُ، أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدَيِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَا أَخْبَرْتَكِ بِهِ أَنَّ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبًا!

«ای جابر، خبر بده به من از لوحی که آن را در دست‌های مادرم فاطمه بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی، و از آنچه وی به تو خبر داده است که در آن لوح مکتوب بوده است!»

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من وارد شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا او را بر ولادت حسین تهنیت گویم؛ دیدم در دستش لوحی سبزفام بود و پنداشتم که زمرد می‌باشد، و دیدم در آن نوشته‌ای بود سپید شبیه نور خورشید.

عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد ای دختر رسول الله! این لوح چیست؟!

فرمود: این لوحی است که خداوند جلّ جلاله آن را به رسولش صلی الله علیه و آله هدیه کرده است؛ در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرانم و اسامی اوصیاء از پسرانم می‌باشد. آن را پدرم به من عطا نموده است تا مرا بدان بشارت دهد.^۱

جابر عرض کرد: مادرت فاطمه آن را به من داد، من آن را خواندم، و از روی آن برای خودم نسخه برداشتم.

پدرم فرمود: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟!

«آیا برای تو مقدور است ای جابر که آن را به من عرضه بداری؟!»

جابر عرض کرد: آری. پس پدرم با جابر رفتند تا به منزل جابر رسیدند، و جابر برای پدرم بیرون آورد صحیفه‌ای را از رَقِّ (پوست نازکی که برای

۱. عبارت متن «لِيبَشِّرُنِي بِذَلِكَ» است که بدین عبارت ترجمه شد، و اما در نسخه إكمال الدین

«لِيسِّرُنِي بِذَلِكَ» آمده است. یعنی مرا بدان مسرور سازد.

نوشتن آماده می ساختند).

پس [پدرم به جابر] فرمود: یا جابر! انظر إلی کتابک لأقرأ علیک! فنظر جابر فی نُسخته فقرأه أبی فما خالف حرف حرفاً. فقال: قال جابر: فأشهد بالله أني رأيتُهُ هكذا في اللوح مكتوباً:

«ای جابر! به نوشته‌ات نگاه کن تا من برای تو بخوانم! جابر در نسخه‌اش نگاه کرد و پدرم از نزد خود می‌خواند؛ یک حرف پدرم با یک حرف لوح مخالف نبود. حضرت صادق فرمود: جابر گفت: من به خدا سوگند یاد می‌کنم که این‌طور دیدم که در لوح نوشته شده بود»:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ [الْحَكِيمِ]، لِمُحَمَّدٍ نُوْرِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. عَظُمَ - يَا مُحَمَّدُ - أَسْمَائِي، وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي، وَ لَا تَحْجِدْ آلائِي، فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَ مُدِلُّ الظَّالِمِينَ [وَ مُبِيرُ الْمُتَكَبِّرِينَ] وَ دَيَّانُ الدِّينِ. إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي [أ] وَ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعْدَبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

فِي أَيِّ فَاْعَبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَآكَمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا!

وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلِيكَ بَعْدَهُ وَ سِبْطِيكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ! فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عَلِيٍّ بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ.

۱. غیر از آنچه ما بین معقوفات آمده است، عبارت اصل می‌باشد و در *إكمال الدین* بدین عبارت است: «فقال له: "یا جابر! انظر أنت فی کتابک لأقرأه أنا علیک." فنظر جابر فی نسخه فقرأه علیه أبی علیه السلام، فو الله ما خالف حرف حرفاً. قال جابر: "فإني أشهد بالله أني هكذا رأيتُهُ في اللوح مكتوباً."»

و جَعَلْتُ حُسَيْنًا خازِنَ وَحْيِي وَاكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ
أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ، وَارْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً؛ جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ
الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ؛ بَعَثْتَهُ أُثَيْبٌ وَأَعاقِبُ؛ أَوْهُمْ [عَلِيٌّ] سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَزَيْنُ
أَوْلِيَاءِ الْهَاضِمِينَ (كذا).

و ابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنِ الْحَكِيمِي.^۲
سَيِّهَلِكُ الْمُرتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ؛ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَكْرَمَنَ
مَثَوِي جَعْفَرٍ، وَ لِأَسْرَنَةً فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.
وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَ لَا تَيْحَنَنَّ [ظ] بَعْدَهُ فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدِسِ^۳، لِأَنَّ حَيْطَ
فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى، وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَشَقُّونَ.
أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ [فَقَدْ] جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ
افْتَرَى عَلَيَّ؛ وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ
حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي.

إِنَّ الْمُكذَّبَ بِالثَّامِنِ مُكذَّبٌ بِجَمِيعِ أَوْلِيَائِي.^۴
وَ عَلِيُّ وَ لِيٌّ وَ ناصِرِي، وَ مَنْ أَصْعَغَ عَلَيَّ [عَاتِقَهُ] أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ، وَ أَمْنَحُهُ

۱. این‌طور در عبارت اصل وارد است اما در *اکمال الدین*: «و ابنه سَمَى جَدَّهُ الْمَحْمُودَ» می‌باشد و در حاشیه آن: «و ابنه شبه خل» است.

۲. این‌طور در اصل وارد است و اما در *اکمال الدین*: «لِحکمتی» می‌باشد.

۳. در تعلیقه گوید: این‌طور در اصل آمده است. و در *اکمال الدین* این‌طور وارد است: «وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ فَتَاهُ لِأَنَّ حَفْظَهُ فَرْضٌ لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّةٌ لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا.» و أقول: الحِنْدِسُ: اللَّيْلُ الشَّدِيدُ الظُّلْمَةِ. ج حِنْدِسِ.

۴. ظاهراً همین است که موافق است با عبارت *اکمال الدین* مگر آنکه در آن است: «بِكُلِّ أَوْلِيَائِي» و در هر دو اصل من این‌طور است: «إِنَّ الْمُكذَّبَ بِالثَّلَاثَةِ...».

بِالاضْطِلَاعِ [بِهَا]،^۱ يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ
الصَّالِحُ [ذُو الْقَرْنَيْنِ] إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.
حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَقْرَنَنَّ عَيْنَهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَاثِرٌ عَلَيَّ
وَمَعْدِنٌ حُكْمِي^۲ وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي.
فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَأْوَاهُ، وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا
النَّارَ.^۳

وَ أَحْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّ وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى
وَ حَيِّي؛ وَ اخْرِجْ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ.
ثُمَّ أَكْمِلْ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ
أَيُّوبَ.

وَ سَيِّدُ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَ يَتَهَادُونَ رُؤُوسَهُمْ كَمَا يَتَهَادُونَ رُؤُوسَ التَّرِكِ وَ
الدِّيلِمِ،^۴ فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ، تُصْبَغُ
الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ [وَ يَنْشَأُ] الْوَيْلُ وَ الرَّزِينُ فِي نِسَائِهِمْ.^۵
أَوْلَيْكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدَسَ (كَذَا)، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ

۱. و مثل آن در متن *اکمال الدین* است و در حاشیه آن: «و اُمْتَحِنُهُ خَل» می باشد.

۲. در هر دو اصل چنین است و در *اکمال الدین*: «حکمتی» می باشد.

۳. این است ظاهر موافق با *اکمال الدین*. اما در دو اصل: «فَجَعَلْتُ الْجَنَّةَ... أَهْلَ بَيْتِي» می باشد.
رجوع نمایید به حدیث ۲ از باب ۶ از *عیون أخبار الرضا*، ص ۳۴ و جزء ۱۱ از *أمالی طوسی*، ج
۱، ص ۲۹۷.

۴. این طور در دو اصل من است، و در *اکمال الدین*: «و سَتَدَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَ يَتَهَادُونَ [وَ
يَتَهَادَى خ ل] رُؤُوسَهُمْ كَمَا يَتَهَادَى رُؤُوسَ التَّرِكِ وَ الدِّيلِمِ» می باشد.

۵. آنچه در میان معقوفین آمده است در اینجا و در آنچه گذشت مأخوذ می باشد از کتاب *اکمال
الدین*. و در آن هم چنین وارد است که: «تصبغ الأرض من دمائهم...»

الرَّالِزَلِ، وَاَرْفَعُ الْاَصَارَ وَاَلْاَغْلَالَ.^۱

اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

«به اسم الله که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. این کتابی است از نزد خداوند عزیز و حکیم،

برای محمد نور او، و سفیر او، و حجاب او، و دلیل او. این کتاب را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان فرود آورده است.

عظیم بشمار ای محمد أسماء مرا، و سپاس بگزار نعمت‌های مرا، و انکار مکن آلاء مرا! به علت آنکه حقاً و حقیقه منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. شکننده و خرد کننده جبارانم و به ذلت و سرافکننده درآورنده ظالمان [و نابود سازنده متکبران] و شدیداً به حساب رسنده و حکم نماینده و جزا و پاداش دهنده روز بازپسین.

حقاً و حقیقه منم الله. هیچ معبودی نیست مگر من. کسی که امید و چشم داشت به غیر فضل من داشته باشد [یا] و از غیر عدل من بهراسد چنان او را عذاب کنم که احدی از عالمیان را آن‌گونه عذاب نکرده باشم.

پس فقط مرا عبادت کن! و فقط بر من توکل نما! من حقاً و حقیقتاً پیامبری را برنینگیختم که ایام وی را به کمال و تمام رسانیده باشم و وی مدتش سپری گردد، مگر آنکه برای او وصی‌ای قرار دادم.

و حقاً و حقیقتاً من تو را بر تمامی پیغمبران برتری بخشیدم، و وصی تو را بر تمامی اوصیاء فضیلت دادم.

و بعد از او تو را به دو بچه شیرت و دو نواده دختری‌ات: حسن و حسین گرامی داشتم.

پس حسن را پس از انقضای دوران پدرش معدن علم خودم قرار دادم.

۱. در *إكمال الدین* نیز همین‌طور است، ولی در نسخه‌ای از همان کتاب چنان‌که در هامش آن

آورده چنین است: «وَأَرْفَعُ الْقِيُودَ وَالْأَغْلَالَ». (تعلیقه)

و حسین را خزانهدار وحی خود نمودم، و با شهادت مُعَزَّز و مُکَرَّم کردم، و سعادت را پایان امر او ساختم. پس او برترین مردی است که به درجه شهادت نائل گردیده است، و در مرتبه و مقام دارای رفیع‌ترین درجه شهیدان می‌باشد.

من کلمه تائمه خودم را با وی قرار دادم، و حجت بالغه‌ام را نزد او نهادم. با عترت اوست که من پاداش می‌دهم، و ثواب و عذاب را مشخص می‌گردانم. اوّل آنها [علی] سید و آقای عبادت کنندگان، و زینت اولیای گذشته است. و پسرش شبیه جدّ محمودش می‌باشد محمد، شکافنده علم من و معدن حکم من می‌باشد.

البته به زودی آنان که در جعفر شک نمایند به هلاکت می‌رسند. ردّ‌کننده او ردّ‌کننده من است. این گفتاری است که از من محقق است. هرآینه البته من جایگاه وی را گرامی می‌دارم و او را در میان پیروانش و یارانش و اولیانش خشنود و خرسند می‌کنم.

و پس از او موسی را برگزیدم، و البته مهیا و ساخته و آماده می‌کنم، پس از او فتنه کور و کور کننده و امتحان ظلمانی و تاریک را همچون شب تار؛ چراکه ریسمان امر و فرض من پاره نمی‌گردد، و حجت من پنهان نمی‌شود، و اولیای من ناکام و بدبخت نمی‌گردند.

آگاه باشید! هر کس که یکی از ایشان را انکار نماید [تحقیقاً] نعمت مرا انکار کرده است، و هر کس که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد تحقیقاً بر من افتراء بسته است. و وای بر افترا بندگان و منکران پس از سپری شدن دوران بندهام موسی که حبیب من است و انتخاب شده و اختیار شده من. آن کس که هشتمین آنها را تکذیب کند تمامی اولیای مرا تکذیب کرده است.

و علی ولی من است، و یار و یاور من است، و آن کس است که من بر [گرده و شانه] او بارها و مشکلات نبوت را می‌گذارم، و قدرت و قوت

کشش آن را به او عنایت می‌نمایم. وی را عَفْرِیت^۱ (شیطان خبیث حيله‌گر و سیاستمدار زرنگ) مستکبر می‌کشد، و مدفون می‌گردد در شهری که آن را بنده صالح من [ذوالقرنین] بنا کرده است، و دفن او در کنار بدترین خلق من است.

کلام استوار از من بروز کرد که: من تر و تازه و شاداب می‌کنم چشم وی را به محمد پسرش و خلیفه او پس از دوران حیاتش. بنابراین آن پسر وارث علم من و معدن حکم من است، و محلّ سیر من و حجّت من بر بندگان من می‌باشد.

پس من بهشت را مأوای او کردم، و شفاعت وی را درباره هفتاد تن از اهل بیتش پذیرفتم آنان که همگی مستحقّ آتش بوده اند. و پایان دادم به خیر و سعادت برای پسرش علی: ولی من، و یار و معین من، و گواه و شاهد و حاضر بر خلق من، و امین من بر وحی من. و بیرون آوردم از او دعوت‌کننده به سوی راهم را، و گنجینه دار برای علمم: حسن را.

و سپس کامل کردم امر او را به واسطه پسرش که رحمت است برای جهانیان. بر اوست کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب. و حتماً اولیای من در زمان او به ذلّت و پستی کشیده خواهند شد، و سرهایشان را به عنوان هدیه و تحفه می‌برند هم‌چنان که سرهای ترک و دیلم را هدیه می‌برند.

پس کشته می‌گردند، و آتش زده می‌شوند، و پیوسته به حالت ترس و رعب و دهشت زیست می‌کنند. زمین از خونشان رنگین می‌گردد [و بر پا می‌شود] و بیل و فریاد و ناله دلخراش در میان زن‌هایشان.

به حقیقت ایشانند اولیای من، به برکت ایشان است که من بر می‌گردانم هر

۱. عَفْرِیت: خبیث منکر. التّافذ فی الأمر مع دُهاء، خواه از جنّ باشد یا انس و یا از شیاطین، جمع آن عَفاریت، مؤنّثش: عَفْرِیّته می‌باشد.

فتنه و بلای کور و تاریک و ظلمانی چون شب دیجور را، و به برکت ایشان است که زلزله‌ها را از بین می‌برم، و مشکلات و زنجیرهای غم‌انگیز را مرتفع می‌کنم.

بر ایشان باد پیوسته صلواتی و رحمتی از جانب پروردگارشان، و ایشانند البتّه راه یافتگان.»

عبدالرحمن بن سالم می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام مدّت روزگارت نشیدی مگر این حدیث را، هرآینه برای تو کافی می‌باشد. بنابراین آن را محفوظ بدار مگر از اهلیش.^۱

روایت سوّم: خطبه فدکیه

شیخ طبرسی در کتاب الاحتجاج از عبدالله بن الحسن (عبدالله محض) از اجدادش روایت می‌کند که:

هنگامی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند فدک را از حضرت فاطمه سلام الله علیها بگیرند و این خبر به ایشان رسید، مقنعه بر سر کشیده و پارچه‌ای بر سر انداخته و با چند تن از اطرافیان و زنان قوم خود به سوی مجلس ابوبکر حرکت فرمود، درحالی‌که راه رفتن او همانند راه رفتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود بر ابوبکر که در میان عدّه‌ای از مهاجرین و انصار و غیر آنان نشسته بود وارد شد، بین او و دیگران پرده‌ای آویختند، آنگاه ناله‌ای جانسوز از دل برآورد که همه مردم به گریه افتادند و مجلس و مسجد به سختی به جنبش درآمد. سپس لحظه‌ای سکوت کرد تا همه مردم خاموش و گریه آنان ساکت شد و جوش و خروش ایشان آرام یافت، آنگاه کلامش را با حمد و ثنای الهی آغاز فرمود و درود بر رسول خدا فرستاد، در اینجا دوباره

۱. فرائد السّمطین، ج ۲، ص ۱۳۶ - ۱۳۹.

۲. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۳۱۷.

صدای گریه مردم برخاست، وقتی سکوت برقرار شد، کلام خویش را دنبال کرد و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَهَمَّ وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمومِ نِعَمٍ
ابْتَدَأَهَا وَ سُبُوغِ آلاءِ أَسَدَائِهَا وَ تَمَامِ مَنَنِ أَوْلِيَّهَا جَمَّ عَنِ الإِحْصَاءِ عَدَدُهَا وَ
نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمَدُهَا وَ تَفَاوَتِ عَنِ الإِدْرَاكِ أَبَدُهَا وَ نَدْبِهِمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ
لِإِتِّصَالِهَا وَ اسْتِحْمَدَ إِلَى الخَلْقِ بِإِجْرَائِهَا وَ ثَنَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.

«حمد و سپاس خدای را بر آنچه ارزانی داشت، و شکر او را در آنچه الهام فرمود، و ثناء و شکر بر او بر آنچه پیش فرستاد، از نعمت‌های فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده‌ای که اعطاء کرد، و منت‌های بی‌شماری که ارزانی داشت، نعمت‌هایی که به شمارش درنیاید و نهایت آن از پاداش فراتر، و دامنه آن تا ابد از ادراک دورتر است، و مردمان را فراخواند، تا با شکرگزاری آنها نعمت‌ها را زیاده گرداند، و با گستردگی آنها مردم را به سپاس‌گزاری خود متوجه ساخت، و با دعوت نمودن به این نعمت‌ها آنها را دو چندان کرد.»

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حِدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةً جُعِلَ الإِخْلَاصُ تَأْوِيلَهَا وَ
ضَمَّنَ القُلُوبُ مَوْضُوعَهَا وَ أَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولُهَا المُمْتَنِعُ مِنَ الأَبْصَارِ رُؤْيِيَّتُهُ
وَ مِنَ الأَلْسِنِ صِفَّتُهُ وَ مِنَ الأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ.

«و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد، که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمن وصل آن ساخت، و در پیشگاه تفکر و اندیشه، شناخت آن را آسان نمود، خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده، و زبان‌ها از وصفش ناتوان، و اوهام و خیالات از درک او عاجز هستند.»

ابْتَدَعَ الأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَ أَنْشَأَهَا بِلاَ احْتِدَاءِ أَمْثَلَةٍ امْتَثَلَهَا كَوَمَّهَا
بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي

تَصْوِيرَهَا إِلَّا تَنْبِيئًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَنْبِيْهًا عَلَى طَاعَتِهِ وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ تَعْبُدًا لِرَبِّتِهِ وَ
 إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ
 ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نَقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

«موجودات را خلق فرمود بدون آنکه از ماده‌ای موجود شوند، و آنها را
 پدید آورد بدون آنکه از قالبی تبعیت کنند، آنها را به قدرت خویش ایجاد و
 به مشیتش پدید آورد، بی‌آنکه در ساختن آنها نیازی داشته و در
 تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و
 آگاهی بر طاعتش، و اظهار قدرت خود، و شناسایی راه عبودیت و
 گرامی‌داشت دعوتش، آنگاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر
 داشت، تا بندگان را از نعمتش باز دارد و آنان را به سوی بهشتش رهنمون
 گردد.»

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ وَ سَأَاهُ قَبْلَ أَنْ
 اجْتَبَاهُ وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَ بَسْتِرِ الْأَهْوَالِ
 مَصُونَةٌ وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَآئِلِ الْأُمُورِ وَ إِحَاطَةً
 بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ.

«و گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده اوست، که قبل از فرستاده
 شدن او را انتخاب، و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد، و قبل از
 مبعوث شدن او را برانگیخت، آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیب
 بوده، و در نهایت تاریکی‌ها بسر برده، و در سر حد عدم و نیستی قرار
 داشتند، او را برانگیخت به خاطر علمش به عواقب کارها، و احاطه‌اش به
 حوادث زمان و شناسایی کاملش به وقوع مقدرات.»

ابْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ إِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ
 فَرَأَى الْأُمَّمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ
 عِرْفَانِهَا.

«او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی اش را امضاء و مقدراتش را اجرا نماید، و آن حضرت امت‌ها را دید که در آیین‌های مختلفی قرار داشته، و در پیشگاه آتش‌های افروخته معتکف و بت‌های تراشیده شده را پرستنده، و خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد را منکرند.»

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظُلْمَهَا وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ وَرَغْبَةٍ وَإِثَارٍ فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ حُفَّتْ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَمُجَاوَزَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَأَمِينِهِ وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَصَفِيِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

«پس خدای بزرگ به وسیله پدربم محمد صلی الله علیه و آله و سلم تاریکی‌های آن را روشن، و مشکلات قلب‌ها را برطرف، و موانع رؤیت دیده‌ها را از میان برداشت، و با هدایت در میان مردم قیام کرده و آنان را از گمراهی رهانید، و بینایشان کرده، و ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون شده، و به راه راست دعوت نمود. تا هنگامی که خداوند او را به سوی خود فراخواند، فراخواندنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش بوده، و فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته، و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته، و در جوار رحمت او قرار دارد، پس درود خدا بر پدربم، پیامبر و امینش و بهترین خلق و برگزیده‌اش باد، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد.»

ثُمَّ التَّفَقَّتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ:

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرُهُ وَهَمِيهِ وَحَمَلَتْهُ دِينُهُ وَوَحِيهِ وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ زَعِيمٍ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ وَعَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا

عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ وَالصِّيَاءُ اللَّامِعُ
بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ مُنْجِلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ مُغْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ قَائِدًا [قَائِدًا]
إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ مُؤَدِّدٌ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِيعَاةً بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ وَ
عَزَائِمُهُ الْمُفْسَّرَةُ وَمَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ وَفَضَائِلُهُ
الْمَنْدُوبَةُ وَرُحَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

«آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم کرده و فرمود:

شما ای بندگان خدا، پرچمداران امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، و
امین‌های خدا بر یکدیگر، و مبلغان او به سوی امت‌هایید، زمامدار حق در
میان شما بوده، و پیمانی است که از پیشاپیش به سوی تو فرستاده، و
باقیمانده‌ای است که برای شما باقی گذارده است:

آن کتاب گویای الهی و قرآن راست‌گو و نور فروزان و شعاع درخشان
است، که بیان و حجت‌های آن روشن، اسرار باطنی آن آشکار، ظواهر آن
جلوه‌گر است، پیروان آن مورد غبطه جهانیان بوده، و تبعیت از او خشنودی
الهی را باعث می‌گردد، و شنیدن آن راه نجات است. به وسیله آن می‌توان به
حجت‌های نورانی الهی، و واجباتی که تفسیر شده، و محرّماتی که از
ارتکاب آن منع گردیده، و نیز به گواهی‌های جلوه‌گرش و برهان‌های
کافی‌اش و فضائل پسندیده‌اش، و رخصت‌های بخشیده شده‌اش و قوانین
واجبش دست یافت.»

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَ
الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْيِيداً
لِلدِّينِ وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفِرْقَةِ وَ
الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِيجَابِ الْأَجْرِ.

پس خدای بزرگ ایمان را برای پاک‌کردن شما از شرک، و نماز را برای
پاک نمودن شما از تکبر، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، و

روزه را برای تثبیت اخلاص، و حج را برای استحکام دین، و عدالت‌ورزی را برای التیام قلب‌ها، و اطاعت ما خاندان را برای نظم‌یافتن ملت‌ها، و امامت‌مان را برای رهایی از تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام، و صبر را برای کمک در به‌دست‌آوردن پاداش قرار داد.

وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ وَ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَ قَايَةً مِنَ الشُّخْطِ وَ صَلَاةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمْرِ وَ مَنَاءَةً لِلْعَدَدِ وَ الْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِضًا لِلْمَغْفِرَةِ وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِيلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَخْسِ وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْحَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ وَ تَرْكَ السَّرِقَةِ إِجَابًا لِلْعَفَّةِ وَ حَرَمَ اللَّهِ الشَّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ مَهَاتُمْ عَنْهُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.

«و امر به معروف را برای مصلحت جامعه، و نیکی به پدر و مادر را برای رهایی از غضب الهی، و صلح ارحام را برای طولانی‌شدن عمر و افزایش جمعیت، و قصاص را وسیله حفظ خون‌ها، و وفای به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن، و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم‌فروشی مقرر فرمود. و نهی از شراب‌خواری را برای پاکیزگی از زشتی، و حرمت نسبت ناروا دادن را برای عدم دوری از رحمت الهی، و ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد، و شرک را حرام کرد تا در یگانه‌پرستی خالص شوند.

پس آن‌گونه‌که شایسته است از خدا بترسید، و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان باشید، و خدا را در آنچه بدان امر کرده و از آن بازداشته اطاعت نمایید، همانا که فقط دانشمندان از خدا می‌ترسند.»

ثُمَّ قَالَتْ:

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَقُولُ عَوْدًا

وَبَدَا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَ لَا أَفَعُلُ مَا أَفَعُلُ شَطَطًا ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ
مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ فَإِنْ
تَعَزَّوْهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبَى دُونَ نِسَائِكُمْ ﴿ وَ أَخَا ابْنِ عَمِّ دُونَ رِجَالِكُمْ وَ لَنِعْمَ
الْمَعَزِيُّ إِلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَبَلَّغَ الرَّسَالََةَ صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ مَائِلًا عَنِ
مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ ضَارِبًا ثَبَجَهُمْ آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ
الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ يَجِفُ [يَجِدُّ] الْأَصْنَامَ وَ يَنْكُثُ الْهَامَ حَتَّى انْهَرَمَ الْجَمْعُ وَ وُلُّوا
الدُّبُرَ.

«آنگاه فرمود:

ای مردم! بدانید که من فاطمه و پدرم محمد است، آنچه ابتدا گویم در
پایان نیز می گویم، گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست، پیامبری از میان
شما برانگیخته شد که رنج های شما بر او گران آمده و دلسوز بر شما است،
و بر مؤمنان مهربان و عطوف است.

پس اگر او را بشناسید می دانید که او در میان زنان پسران پدر من بوده، و در
میان مردان برادر پسر عمومی من است، چه نیکو بزرگواری است آنکه
من این نسبت را به او دارم.

رسالت خود را با انذار انجام داد، از پرتگاه مشرکان کناره گیری کرده،
شمشیر بر فرقتان نواخت، گلویشان را گرفته و با حکمت و پند و اندرز
نیکو به سوی پروردگارش دعوت نمود، بت ها را نابود ساخته، و سر کینه
توزان را می شکند، تا جمعشان منهدم شده و از میدان گریختند.

حَتَّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ
خَرَسَتْ شَقَائِقُ الشَّيَاطِينِ وَ طَاحَ وَشَيْطُ النَّفَاقِ وَ انْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ
الشَّقَاقِ وَ فَهَتُمُ بِكَلِمَةِ الْإِحْلَاصِ فِي نَفْرِ مِنَ الْبَيْضِ الْخَمَاصِ.

«تا آنگاه که صبح روشن از پرده شب برآمد، و حق نقاب از چهره برکشید،
زامدار دین به سخن درآمد، و فریاد شیطان ها خاموش گردید، خار نفاق

از سر راه برداشته شد، و گره‌های کفر و تفرقه از هم گشوده گردید، و دهان‌های شما به کلمه اخلاص باز شد، در میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند.»

وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذَقَّةَ الشَّارِبِ وَ مَهْرَةَ الطَّامِعِ وَ قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ وَ مَوَاطِئَ الْأَقْدَامِ تَشْرَبُونَ الطَّرِيقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّ أَذَلَّةَ خَاسِئِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَعْدَ اللَّيْلِ وَ اللَّيْلِ وَ بَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرَّجَالِ وَ ذُوبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرَدَّةِ أَهْلِ الْكِتَابِ.

«و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته، و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طماعان قرار داشتید، همچون آتشزنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می‌گردید، لگدکوب روندگان بودید، از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می‌کردید، خوار و مطرود بودید، می‌ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را بربایند، تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را به دست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه از دست قدرتمندان و گرگ‌های عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتی‌ها کشیدید.»

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْ نَجَّمَ قَرْنَ الشَّيْطَانِ أَوْ فَغَرَّتْ فَاعِرَةٌ مِنْ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَحَاهُ فِي هَوَائِهَا فَلَا يَنْكِفِي حَتَّى يَطَّأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمِصِهِ وَ يُحْمِدُ هَبَّهَا بِسَيْفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُشْمِرًا نَاصِحًا مُجِدًّا كَادِحًا لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ وَادِعُونَ فَاكِهُونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَنْكِصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ.

«هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نموده، یا هر هنگام که شیطان سر برآورد یا ازدهایی از مشرکین دهان باز کرد، پیامبر برادرش را در

کام آن افکند، و او تا زمانی که سرآنان را به زمین نمی کوفت و آتش آنها را به آب شمشیرش خاموش نمی کرد، باز نمی گشت، فرسوده از تلاش در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیاء الهی، دامن به کمر بسته، نصیحت گر، تلاش گر، و کوشش کننده بود، و در راه خدا از ملامت ملامت کننده نمی هراسید.

و این در هنگامه ای بود که شما در آسایش زندگی می کردید، در مهد امن متنعم بودید، و در انتظار بسر می بردید تا ناراحتی ها ما را در بر گیرد، و گوش به زنگ اخبار بودید، و هنگام کارزار عقب گرد می کردید، و به هنگام نبرد فرار می نمودید.»

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَصْفِيَاءِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ وَ سَمَلَ جِلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمِ الْعَاوِينَ وَ نَبَعَ خَامِلِ الْأَقْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقِ الْمُبْطَلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانَ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لِلْعِزَّةِ فِيهِ مَلَا حِظِينَ ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِيفًا وَ أَحْمَشَكُمْ فَالْفَاكُمُ غَضَابًا فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلْمُ رَجِيبٌ وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدِمِلُ وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُثْبِرُ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.

«و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت، و جامه دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته، و پست رتبه گان با قدر و منزلت گردیده، و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه های تان بیامد، و شیطان سر خویش را از مخفیگاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخ گوی دعوت او هستید، و برای فریب خوردن آماده اید، آنگاه از شما خواست که قیام کنید، و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می دهید، شما را به

غضب واداشت، و دید غضبناک هستید، پس بر شتران دیگران نشان زدید، و بر چیزی که سهم شما نبود وارد شدید.

این در حالی بود که زمانی نگذشته بود، و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود، و جراح التیام نیافته، و پیامبر به قبر سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید، آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید، و به راستی جهنم کافران را احاطه نموده است.»

فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ أَلَيْسَ تُوَفِّكُونَ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَ زَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ أَمْ رَغَبْتُمْ عَنْهُ تَرِيدُونَ أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

«این کار از شما بعید بود، و چطور این کار را کردید، به کجا روی می‌آوردید، درحالی که کتاب خدا رویاروی شماست، امورش روشن، و احکامش درخشان، و علائم هدایتش ظاهر، و محرّماتش هویدا، و اوامرش واضح است، ولی آن را پشت سر انداختید، آیا بی‌رغبتی به آن را خواهید؟ یا به غیر قرآن حکم می‌کنید؟ که این برای ظالمان بدل بدی است، و هرکس غیر از اسلام دینی را جویا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.»

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتَهَا وَ يُسَلِّسَ قِيَادَهَا ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُورُونَ وَقَدَّتْهَا وَ تَهَيَّجُونَ جَهْرَتَهَا وَ تَسْتَجِيبُونَ هُتَافَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَ إِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي ارْتِعَاءٍ وَ تَمْتَشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْحُمْرَةِ وَ الضَّرَاءِ وَ يَصِيرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى وَ وَخِزِ السَّنَانِ فِي الْحَسَا.

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنَّ لَا إِرْثَ لَنَا أَ فَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ

اللَّهُ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ أَ فَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَىٰ قَدْ نَجَلَىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيَةِ أَيُّ
أَبْنَتُهُ.

«آنگاه آن قدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد، و کشیدن آن سهل گردد، پس آتشگیره‌ها را افروخته‌تر کرده، و به آتش دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید، و برای اجابت ندای شیطان، و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا، و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده بودید، به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می‌خوردید، و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و درختان کمین گرفته و راه می‌رفتید، و ما باید بر این امور که همچون خنجر بران و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم.

و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما اثری نیست، آیا خواهان حکم جاهلیت هستید، و برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداوند است، آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است، که من دختر او هستم.»

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَ أَغْلَبُ عَلَىٰ إِزْثِي يَا ابْنَ أَبِي قَعْفَاةَ أَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَرِثُ أَبَاكَ وَلَا أَرِثُ أَبِي لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا أَ فَعَلَىٰ عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَ رَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾^۱ وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَيْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۲ وَقَالَ: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۳ وَقَالَ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾^۴ وَقَالَ: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶

۲. سوره مریم (۱۹) آیات ۵ و ۶.

۳. سوره انفال (۸) آیه ۷۵.

۴. سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ^۱.

«ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند، ای پسر ابی قحافه، آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و از ارث پدرم محروم باشم امر تازه و زشتی آوردی، آیا آگاهانه کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازید، آیا قرآن نمی‌گویید ﴿سلیمان از داود ارث برد﴾، و در مورد خیر زکریا آنگاه که گفت: ﴿پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد﴾، و فرمود: ﴿و خویشاوندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از دیگرانند﴾، و فرموده: ﴿خدای تعالی به شما درباره فرزندان سفارش می‌کند که بهره پسر دو برابر دختر است﴾، و می‌فرماید: ﴿هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید، و این حکم حقی است برای پرهیزگاران﴾.»

وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حُطُوءَ لِي وَلَا أَرِثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا أَفَحَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةِ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي فَدُونَكهَا مَحْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ.

فَنِعَمَ الْحُكْمُ اللَّهُ وَ الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يُحْشَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُعْزِيهِ وَ يُحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ.

«و شما گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم، آیا خداوند آیه‌ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می‌گویید: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم را از اهل

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

یک دین نمی‌دانید؟ و یا شما به عامّ و خاصّ قرآن از پدر و پسرعمویم آگاه‌ترید؟ اینک این تو و این شتر، شتری مهارزده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد.

چه نیک داوری است خداوند، و نیکو دادخواهی است پیامبر، و چه نیکو وعده‌گاهی است قیامت، و در آن ساعت و آن روز اهل باطل زیان می‌برند، و پشیمانی به شما سودی نمی‌رساند، ﴿و برای هر خبری قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد، و عذاب جاودانه که را شامل می‌شود﴾.

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ:

يَا مَعْشَرَ النَّقِيبَةِ وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَحَصَنَةَ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ الْعَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَ السَّنَةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ!» سَرَّعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أُحَاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلَى مَا أَطْلُبُ وَ أُرَاوِلُ.

«آنگاه رو به سوی انصار کرده و فرمود:

ای گروه نقباء، و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حقّ من و این سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: «حرمت هرکس در فرزندان او حفظ می‌شود!» چه به سرعت مرتکب این اعمال شدید، و چه با عجله این بز لاغر، آب از دهان و دماغ او فروریخت، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می‌کوشیم هست، و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصدم می‌باشد.»

أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ فَخَطَبُ جَلِيلٍ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ وَ اسْتَنْهَرَ فُتْقُهُ وَ انْفَتَقَ رُتْقُهُ وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ وَ كَسَفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ وَ أَكَدَّتِ الْأُمَالُ وَ حَشَعَتِ الْجِبَالُ وَ أُضِيعَ الْحَرِيمُ وَ أُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ

عِنْدَ مَمَاتِهِ .

«آیا می‌گویید محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدرود حیات گفت، این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن بسیار، و درز دوخته آن شکافته، و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید، و ستارگان بی‌فروغ، و آرزوها به ناامیدی گرایید، کوه‌ها از جای فروریخت، حرمت‌ها پایمال شد، و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند.»

فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَلَا بَاقِيَةٌ عَاجِلَةٌ أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ وَفِي مُمَسَاكُمُ وَ مُصْبِحِكُمْ يَهْتِفُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ هَتَافًا وَ صُرَاخًا وَ تِلَاوَةً وَ إِحْنَانًا وَ لَقَبْلُهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ حُكْمٌ فَضْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ: ﴿وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱.

«به خدا سوگند که این مصیبت بزرگ‌تر و بلیه عظیم‌تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جان‌گذاری در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد، کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب‌خدایی که در خانه‌هایتان، و در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و بلند، و با تلاوت و خوانندگی آن را می‌خوانید، این بلائی است که پیش از این به انبیاء و فرستاده‌شدگان وارد شده است، حکمی است حتمی، و قضائی است قطعی، خداوند می‌فرماید: ﴿محمد پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب برمی‌گردید، و آن‌کس که به عقب برگردد به خدا زبانی نمی‌رساند، و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد﴾.»

إِيهَا بَنِي قَيْلَةَ أَ أَهْضِمَ تَرَاثُ أَبِي وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَ مَسْمَعٍ وَ مُتَتَدِي وَ مَجْمَعٍ

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

تَلَبَّسْكُمْ الدَّعْوَةَ وَ تَشْمَلْكُمْ الْحَبْرَةَ وَ أَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْأَدَاةِ وَ الْقُوَّةِ
وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَ الْجُنَّةُ تُؤَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ وَ تَأْتِيكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا
تُغِيثُونَ وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ وَ النُّخْبَةِ الَّتِي
انْتَخَبْتُمْ وَ الْحَبْرَةَ الَّتِي اخْتِيرْتُمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

«ای پسران قیله (گروه انصار) آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم درحالی که مرا می بینید و سخن مرا می شنوید، و دارای انجمن و اجتماعید، صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید، و دارای نفرت و ذخیره اید، و دارای ابزار و قوه اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست، صدای دعوت من به شما می رسد ولی جواب نمی دهید، و ناله فریاد خواهیم را شنیده ولی به فریادم نمی رسید، درحالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می باشید، و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده، و منتخبانی که برای ما اهل بیت برگزیده شدید!»

قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكِدَّ وَ التَّعَبَ وَ نَاطَحْتُمُ الْأُمَّمَ وَ كَافَحْتُمُ لُبَّهُمَ لَا
نَبْرَحَ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ وَ دَرَّ
حَلَبُ الْأَيَّامِ وَ خَضَعَتْ ثَغْرَةُ الشُّرْكِ وَ سَكَنْتْ فَوْزَةُ الْإِفْكِ وَ حَمَدَتْ نَيْرَانُ
الْكَفْرِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ فَأَنَّى حُزْنْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ
أَسْرَزْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ بُوْسَاءَ لِقَوْمٍ
نَكَّثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَمْ
تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

«با عرب پیکار کرده و متحمل رنج و شدت‌ها شدید، و با امت‌ها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه فرمانده بوده و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد، و پستان روزگار به شیر آمد، و نعره‌های شرک‌آمیز خاموش شده، و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد، و آتش کفر خاموش و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت، و نظام دین کاملاً ردیف

شد، پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان حیران شده، و پس از آشکاری خود را مخفی گردانید، و بعد از پیش قدمی عقب نشستید، و بعد ایمان شرک آوردید.

وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند، و خواستند پیامبر را اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارد درحالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید. »

أَلَا وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخُقُضِ وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ وَ خَلَوْتُمْ بِالِدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ بِالضُّيْقِ مِنَ السَّعَةِ فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ.

«آگاه باشید می بینم که به تن آسایی جاودانه دل داده، و کسی را که سزاوار زمامداری بود را دور ساخته اید، با راحت طلبی خلوت کرده، و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده اید، در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید را از دهان بیرون ریختید، و آنچه را فروبرده بودید را بازگرداندند، پس بدانید ﴿اگر شما و هرکه در زمین است کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی نیاز و ستوده است﴾.»

أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْجِدَالَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ وَ الْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ وَ خَوْرُ الْقَنَاءِ وَ بَثَّةُ الصِّدْرِ وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ فَدُونَكُمْ مَوْهَا فَاحْتَبِئْهَا دَبْرَةَ الظَّهْرِ نَقِيبَةَ الْخُفِّ بِأَقِيبَةِ الْعَارِ مَوْسُومَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ سَنَارِ الْأَبِيدِ مَوْصُولَةً بِسَنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ.

«آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کاملم بود، به سستی پدید آمده در اخلاق شما، و بی وفائی و نیرنگ ایجاد شده در قلوب شما، و لیکن اینها جوشش دل اندوهگین، و بیرون ریختن خشم و غضب است، و آنچه قابل تحملم

نیست، و جوشش سینه‌ام و بیان دلیل و برهان، پس خلافت را بگیرد، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است، و پای آن سوراخ و تاو‌لدار، عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد، و به آتش شعله‌ور خدا که بر قلب‌ها احاطه می‌یابد متصل است.»

فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَ أَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

«آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته، و آنان که ستم کردند به زودی می‌دانند که به کدام بازگشتگاهی بازخواهند گشت، و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم، و شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار بسر می‌بریم.»

فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ قَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا رءُوفًا رَحِيمًا وَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَ عِقَابًا عَظِيمًا إِن عَزَوْنَاهُ وَ جَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ وَ أَخَا إِلْفِكَ دُونَ الْأَخِلَاءِ أَثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَ سَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ وَ لَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ.

«آنگاه ابوبکر پاسخ داد:

ای دختر رسول خدا! پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رؤوف و رحیم، و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو، و در میان دوستان برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد، و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود، جز سعادت‌مندان شما را دوست نمی‌دارند، و تنها بدکاران شما را دشمن می‌شمرند.»

فَأَنْتُمْ عِزَّةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ الْخَيْرَةُ الْمُسْتَجَبُونَ عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَ أَنْتِ يَا خَيْرَةَ النَّسَاءِ وَ ابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ سَابِقَةٌ فِي

وُفُورِ عَقْلِكَ غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنِ حَقِّكَ وَلَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكَ.

«پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده، و ما را به خیر راهنما، و به سوی بهشت رهنمون بودید، و توای برترین زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیش قدم بوده، و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صادق مانعی ایجاد نخواهد گردید.»

وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولِ اللَّهِ وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَالرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «تَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا تُورَثُ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً وَلَا دَاراً وَلَا عَقَاراً وَإِنَّمَا تُورَثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ.»

«و به خدا سوگند از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده، و جز با اجازه او اقدام نکرده‌ام، و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی گوید، و خدا را گواه می گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود: «ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی گذاریم، و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می نهیم، و آنچه از ما باقی می ماند در اختیار ولی امر بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.»

وَ قَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتِهِ فِي الْكِرَاعِ وَالسَّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيُجَالِدُونَ الْمَرْدَةَ الْفُجَّارَ وَ ذَلِكَ بِاجْتِمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ أَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدِي وَ لَمْ أُسْتَبَدَّ بِهَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي وَ هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ لَا تُزَوِي عَنْكَ وَ لَا نَدْخِرُ دُونَكَ وَ إِنَّكَ وَ أَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكَ وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكَ لَا نَدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ فَضْلِكَ وَ لَا يُوَضَعُ فِي فَرْعِكَ وَ أَصْلِكَ حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أُخَالِفَ فِي ذَاكَ أَبَاكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

«و ما آنچه را که می خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال

کنند، و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود، و تنها دست به این کار نازدم، و در رأی و نظرم مستبدانه عمل نمودم، و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست، و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده، تویی سرور بانوان امت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندان، فضائلت انکار نشده، و از شاخه و ساقهات فرونهاده نمی‌گردد، حکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم.»

فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَ لَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالِفًا بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَ يَفْقَهُ سُورَهُ، أَ فَتَجْمَعُونَ إِلَيَّ الْغَدْرَ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا يَقُولُ: ﴿يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۱ وَ يَقُولُ: ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ﴾^۲ وَ بَيْنَ عَزِّ وَ جَلِّ فِيمَا وَزَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَ الْإِنَاثِ مَا أَرَاخَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ وَ أزالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ.

«حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

پاک و منزّه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روگردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می‌نمود، آیا می‌خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمایید، و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دام‌هائی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد، این کتاب خداست که حاکمی است عادل، و ناطقی است که بین حق و

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۶.

۲. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.

باطل جدائی می اندازد، و می فرماید: زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که ﴿از من و خاندان یعقوب ارث ببرد﴾، و می فرماید: ﴿سلیمان از داوود ارث برد﴾.

و خداوند در سهمیه‌هایی که مقرر کرد، و مقادیری که در ارث تعیین فرمود، و بهره‌هایی که برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده، که بهانه‌های اهل باطل، و گمان‌ها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است، نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده، و

جز صبر زیبا چاره‌ای ندارم، و خداوند در آنچه می‌کنید یاور ماست. «
 فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ ابْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحَكْمَةِ وَمَوْطِنُ
 الْهُدَى وَالرَّحْمَةِ وَرُكْنُ الدِّينِ وَعَيْنُ الْحُجَّةِ لَا أَبْعُدُ صَوَابَكَ وَلَا أَنْكُرُ
 خَطَابَكَ هُوَ لَاءِ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ وَبِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ
 أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ غَيْرَ مُكَابِرٍ وَلَا مُسْتَبِدٍّ وَلَا مُسْتَأْثِرٍ وَهُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ.

«ابوبکر گفت:

خدا و پیامبرش راست گفته، و دختر او نیز، که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، و رکن دین و سرچشمه حجّت و دلیل می‌باشد و راست می‌گوید، سخن حقّت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی‌کنم، این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند، و آنان این حکومت را به من سپردند، و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه متکبر بوده و نه مستبدّ به رأی هستم، و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام، و اینان همگی گواه و شاهدند.»

فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ وَقَالَتْ:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ الْمُغْضِيَةَ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ
 الْحَاسِرِ! أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ
 مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ وَكَيْسَ مَا تَأَوَّلْتُمْ وَسَاءَ مَا
 بِهِ أَشْرْتُمْ وَشَرُّ مَا مِنْهُ اغْتَصَبْتُمْ لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ مُحْمَلَةً ثَقِيلًا وَغَيْبَةً وَبِيلاً إِذَا
 كُشِفَ لَكُمْ الْغُطَاءُ وَبَانَ بِأَوْرَائِهِ [بِإِذْرَائِهِ] الضَّرَاءُ وَبَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ

تَكُونُوا مَحْتَسِبُونَ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ.

«آنگاه حضرت فاطمه رو به مردم کرده و فرمود:

ای مسلمانان! که برای شنیدن حرف‌های بیهوده شتابان بوده، و کردار زشت را نادیده می‌گیرید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید، یا بر دل‌ها مهر زده شده است، نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دل‌هایتان تیرگی آورده، و گوش‌ها و چشمانتان را فراگرفته، و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده، و بد راهی را به او نشان داده، و با بدچیزی معاوضه نمودید، به خدا سوگند تحمل این بار برایتان سنگین، و عاقبتش پراز وزر و وبال است، آنگاه که پرده‌ها کنار رود و زیان‌های آن روشن گردد، و آنچه را که حساب نمی‌کردید و برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زبانکار گردند.»

ثُمَّ عَطَفَتْ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ:

فَدَّكَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبَاءٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ
 إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَ لَا تَعْبُ
 وَ كُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرَبٌ
 أَبَدَتْ رِجَالَ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ
 مَجَّهَمْتَنَا رِجَالَ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا لَمَّا فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْأَرْضِ مُغْتَصَبٌ
 وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ يَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
 وَ كَانَ جَبْرَيْلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَقَدْ فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبٌ
 فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ

سپس آن حضرت رو به سوی قبر پیامبر کرد و فرمود:

بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد که اگر بودی آن چنان بزرگ جلوه

نمی‌کرد.

ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد و قوم تو متفرق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند.

هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما.

مردانی چند از امت تو همین که رفتی، و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌ها را آشکار کردند.

بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند، و میراثمان دزدیده شد.

تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتاب‌ها نازل می‌گردید.

جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود، و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد. ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد.»

روایت چهارم: اعتراض حضرت فاطمه به سکوت امیرالمؤمنین

«پس از آنکه فاطمه برای اثبات حق خود به مسجد رفت و با ابوبکر به

محاجه پرداخت، ابن شهر آشوب می‌گوید:

چون فاطمه از مسجد به منزل مراجعت کرد، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل انتظار بازگشت او را داشتند، در این حال رو به آن حضرت نموده و گفت:

يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! اَشْتَمَلَتْ شَمَلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِينِ، نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَاتَكَ رِيشَ الْأَعْزَلِ؛ هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، قَدْ ابْتَرَنِي نَحِيلَةَ أَبِي، وَ بُلَيْغَةَ ابْنِي. وَ اللَّهُ لَقَدْ جَدَّ فِي ظِلَامَتِي، وَ أَلَدَّ فِي خِصَامِي، حَتَّى مَنَعْتَنِي الْقَيْلَةَ نَصْرَهَا، وَ الْمُهَاجِرَةَ وَصَلَهَا، وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا مَانِعَ وَ

لَا دَافِعَ؛ خَرَجْتُ وَاللَّهِ كَاظِمَةً، وَعُدْتُ رَاغِمَةً؛ أَضْرَعَتْ خَدَّكَ يَوْمَ أَضْعَتَ
 خَدَّكَ، افْتَرَسَتْ الذِّئَابَ وَافْتَرَسَكَ الذُّبَابُ، مَا كَفَفَتْ قَائِلًا، وَ لَا أَغْنَيْتَ
 بَاطِلًا، وَ لَا خِيَارِي لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ ذُلَّتِي، وَ تَوَفَّيْتُ دُونَ هَيْبَتِي.
 عَذِرِي وَاللَّهِ فَيْكَ حَامِيًا، وَمِنْكَ دَاعِيًا، وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، مَاتَ الْعَمْدُ وَ
 وَهَنَ الْعَضُدُ، شَكَوَايَ إِلَى رَبِّي وَ عُدْوَايَ إِلَى أَبِي. اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً وَ أَحَدٌ
 بِأَسَأً وَ تَنْكِيلًا!

«ای پسر ابوطالب! مانند بچه در شکم مادر، دست و پای خود را در خود جمع کرده‌ای! و مانند شخص متهم در گوشه غرفه نشسته‌ای! شاه‌بال خودت را که همچون بال‌های قوی باز شکاری بود شکستی! در نتیجه پره‌های نرمی که برای تو ماند، به تو وفا نکرد و کارگر نشد، و همچون مرغ بی‌بال و پری که مورد هجوم پرندگان قوی واقع شود گرفتار شدی! اینکه این پسر ابی‌قحافه، عطیه پدر مرا از من به قهر و غلبه ربوده، و معاش مختصر فرزند مرا گرفته است.

سوگند به خدا که در ستم با من به‌نهایت رسیده، و در دشمنی با من پافشاری کرده، تا به سرحدی که اولاد قبیله که انصار اوس و خزرجند، از یاری من دریغ نمودند، و مهاجرین از اهتمام و رسیدگی به‌کار من خودداری کردند، و جماعت مسلمانان به بی‌اعتنائی از من، از این جنایات چشم پوشیدند؛ نه کسی است که او را ممانعت کند، و نه کسی که او را از ستم با من باز دارد.

سوگند به خدا که من با‌نهایت فرو بردن خشم خود به مسجد رهسپار شدم ولی پژمرده و افسرده بازگشتم.

چهره خود را به ذلت و خواری سپردی، آن روز که خود را از مقام و مرتبه خود ساقط کردی! گرگان درنده را شکار می‌نمودی، و اینک مگس‌ها تو را شکار خود نمودند هیچ گوینده‌ای را از کلام ناروای خود بازداشتی! و هیچ باطلی را دور نمودی!

و اختیاری برای من نیست؛ و ای کاش قبل از آنکه پرده ذکت مرا فرا گیرد، در کام مرگ فرو رفته بودم و پیش از این پستی و حقارت مرده بودم. سوگند به خدا که بازخواست کننده من، در کار تو خداست که مرا حمایت می‌کند و از تو پرسش می‌نماید، ای وای بر من، از این حوادث ناگوار که وارد شده است.

محلّ اعتماد و اتکای من از دنیا رخت بر بست، و بازوی من سست شد، شکایت من به سوی پروردگار است، و مخاصمه از ظلم و ستمی که بر من وارد شده است به سوی پدرم.

بار پروردگار من! قوه تو شدیدتر، و شدت انتقام تو تیزتر و برنده‌تر است. «امیرالمؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام پاسخ داد:

لَا وَیْلَ لَكَ! بَلِ الْوَيْلُ لِشَائِئِكَ، مَهْنَهِي عَنْ عَرَبِكَ! يَا بِنْتَ الصَّفْوَةِ، وَ بَقِيَّةَ
الْتَّبُوءَةِ. مَا وَبَيْتٌ فِي دِينِي، وَ لَا أَخْطَاءُ تُ مَقْدُورِي فَان كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ
فَرِزْقِكَ مَضْمُونٌ وَ كَفَيْلِكَ مَأْمُونٌ وَ مَا أَعَدَّ لَكَ خَيْرٌ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي!
فَقَالَتْ: حَسِبِي اللَّهَ وَ نَعِمَ الْوَكِيلُ.^۱

«ویل و وای برای تو مباد، بلکه برای دشمنان تو باد! مرا از این گونه خطاب بازدار ای دختر برگزیده مخلوقات، و ای یادگار مقام نبوت. من در کار خود سستی نکرده‌ام، و از آنچه در توان و نیروی من بود کوتاهی نورزیدم.

اگر تو معاشی و روزی می‌خواهی؟ بدان که خداوند ضامن و کفیل است، و آنچه را برای تو مهیا نموده بهتر است از آنچه از دست تو رفته است! خدا را کافی بدان و بدو پناه بر!

فاطمه سلام الله علیها گفت: خدا برای من کافی است و او بهترین وکیل است.»

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۸۲.

ابن‌ابی‌الحدید گوید:

وَقَدْ رَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَرَّصَتْهُ يَوْمًا عَلَى النَّهْوِضِ
وَالْوُثُوبِ، فَسَمِعَ صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ لَهَا: "أ
يَسْرُكُ زَوَالَ هَذَا النَّدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ؟" قَالَتْ: "لَا!" قَالَ: "فَإِنَّهُ مَا أَقُولُ لَكَ."^۱
«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: روزی فاطمه علیها
سلام او را بر قیام و اقدام و نهضت تحریش و ترغیب می نمود، ناگاه شنید
که مؤذن می گوید: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ.
امیرالمؤمنین به او گفت: ای فاطمه! دوست داری که این ندا و دعوت از
روی زمین برچیده گردد؟ گفت: نه! حضرت فرمود: این همان است که
من به تو گفته‌ام.»^۲

عدم ادراک برخی از علماء از وجه اعتراض حضرت زهراء

مسئله مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که: چگونه با وجود مقام
عصمت حضرت زهراء، این اعتراض به امیرالمؤمنین علیهما السلام تحقق پیدا
می کند و این مسئله چه توجیهی می تواند داشته باشد؟
حضرت آیه الله طهرانی - رضوان الله علیه - می فرمودند که:

«یادم می آید در خدمت مرحوم آقا در زمان حیاتشان در مشهد، روزی به
منزل یکی از بزرگان و علمای معروف - که الآن هم ایشان در قید حیات
هستند - رفته بودیم. ایشان مشغول شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله
علیها بودند و کتابش هم چاپ شده به نام شرح خطبه الزهراء.
حضرت زهرا یک خطبه بسیار عجیب و بلیغ و بسیار پرمعنا و عمیق در
مسجد رسول خدا قرائت کردند پس از اینکه عمر و ابابکر غصب خلافت

۱. شرح نهج البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید)، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۷۳.

کردند و آن قضایا را به وجود آوردند. چند روز بعد حضرت زهرا آمدند و در مسجد این خطبه را در حضور افراد در حضور مردم انشاد کردند و واقعاً از خطبه‌های شاخصی است که تا به حال از زمامداران و ائمه و معصومین ما به یادگار مانده است. خیلی مسائل مسائل عجیبی است و در آن خطبه آن چنان مفتضح می‌کنند ابابکر و عمر و آن دسته‌بندی‌های خودشان را که انگار خود رسول خدا دارد صحبت می‌کند و کلمات و تعبیر تعبیری است که از دهان رسول خدا دارد صادر می‌شود و بیرون می‌آید.

راجع به این مسئله ایشان داشتند آن موقع این تألیف را می‌کردند. بنده یاد می‌آید اشکال ایشان در آن موقع این بود و از مرحوم آقا برای جوابش حلّ و پاسخ می‌طلبیدند که حضرت زهرا این اعتراضی که به امیرالمؤمنین کرده چه وجهی دارد؟

ایشان در آن مجلس حتی نتوانستند توضیحات مرحوم آقا را دریافت کنند و نتوانستند قانع بشوند. خب ایشان از جمله افرادی است که از افراد علما و فضلا و میرزین هستند ولی علیّ کلّ حال مسئله شکل و صورتی دارد که ممکن است اینها هم نتوانند به آن مراد و مفهوم و مغزای این قضیه پی ببرند و تا آنجا که به نظرم می‌رسد هنوز هم شاید این مسئله برای ایشان لاینحل باقی مانده باشد.^۱

تبیین وجه اعتراض حضرت زهراء به امیرالمؤمنین علیهما السلام

«معمولاً هر اداره‌ای، رئیسی دارد که آن رئیس یک خطّ‌مشی برای مجموعه افراد و کارمندان ترسیم می‌کند.

حال معاونین این اداره به دو گونه می‌توانند عمل نمایند: یا خطّ‌مشی رئیس

۱. مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۱۴.

را کاملاً اجراء نموده، و یا با اعتراض به خطّ مشی سازمان درخواست تغییر آن را بنمایند.

در اینجا اگر رئیس کیفیت اعمال و برنامه ریزی را به معاونین واگذار کرده باشد، طبعاً هر معاون می تواند با صلاح دید خود در آن خطّ مشی تغییراتی را ایجاد نماید، اما اگر اجرای خطّ مشی به همان کیفیت مورد نظر رئیس مدّ نظر باشد و دخل و تصرف در آن جایز نباشد، این سؤال مطرح می شود که معاونین به چه مجوّزی درخواست تغییر یا اعمال نظر کرده اند.

قضیه امیرالمؤمنین و حضرت زهراء از این باب است، نه اینکه حضرت زهراء بخواهد بگوید تقدیر خدا عوض شود و امیرالمؤمنین بگوید نه!

نظر امیرالمؤمنین علیه السلام بر این است که تقدیر و مشیّت الهی بدون تغییر باید ایجاد شود و با این مبنا، خانه نشینی امیرالمؤمنین، و طناب بر گردن انداختن، و به مسجد جهت بیعت کشیدن، و سقط فرزند، و غصب فدک، و آتش زدن بیت وحی، همه و همه می بایستی تحقّق یابد؛ چراکه تقدیر ازلی این چنین بوده است.

اما در مقابل، حضرت زهراء سلام الله علیها به دلیل سعه و جودی خویش و عدم وصول به عصمت و طهارت مطلقه لازم مقام امامت، نظر بر اجراء و نزول مشیّت و اراده الهی، به همان نحو نازله ندارند و گویا ایجاد تغییراتی در این مطلب برای حضرتش متصوّر بوده است، اما برای کسانی که حائز مقام عصمت و طهارت مطلقه باشند، چنین توقّعی متصوّر نیست، بلکه صرفاً خویش را مجری مشیّت الهی می دانند، ولو بلغ ما بلغ!

بنابراین، حضرت زهراء سلام الله علیها به دلیل سعه و جودی متفاوت با امیرالمؤمنین علیه السلام، چنین تصوّر می نمایند که خداوند تبارک و تعالی کیفیت اجرای این مشیّت را به مقام ولایت واگذار نموده است و مقام ولایت می تواند با تشخیص خود تغییراتی در آن انجام دهد.

لذا مسئله، مسئله سعه و جودی است، که همین اختلاف سعه و شواکل عالم

امتحان را ایجاد می‌کند.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند که در راستای اجرای مشیت الهی باید در مقام تحمل و صبر باشد، و اراده حق را بر اساس اجرای مصالح و مفاسد در عالم هستی، و ایجاد امتحان و اختبار و تمایز بین حق و باطل، و تمیز سره از ناسره، و خالص از غش پیش ببرد، و در صورت دخل و تصرف در خط‌مشی ترسیم شده در مشیت الهی، دیگر امتحانی باقی نمی‌ماند، و حق و باطلی نمایان نمی‌شود، و شیعه و سنی از هم شناخته نمی‌شود؛ و لذا تمام پیامبران اولوالعزم با اینکه می‌توانستند با یک اراده مسائل را تغییر داده و با لعن مخالفین خود آنها را از صفحه روزگار محو نمایند، سعه صدر به خرج داده تا مشیت الهی بر اساس ابتلائات و امتحانات مقدره پیش برود.

بنابراین، بر اساس ضرورت وجود امتحان و ابتلای مذکور در آیه شریفه ﴿أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ باید اراده‌ای جز اراده حق را لحاظ ننموده تا مقدرات الهی در عالم هستی تحقق یافته، و هم عمر ایجاد شود و هم سلمان، و اساساً علت قراردادن شیطان در مجرای امتحان الهی بر همین اساس می‌باشد.

فلذا کلام حضرت زهراء سلام الله علیها که می‌فرماید: «يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! اشْتَمَلَتْ شَمَلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ» از همین باب می‌باشد که تصور امکان تغییر در مشیت را توسط امیرالمؤمنین گمان می‌برند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اینکه می‌توانست با قوت الهی خویش تمام این امور را تغییر داده و مخالفین خویش را محو نماید این چنین عمل ننمودند و نظیر پیامبر اکرم صلوات الله علیه که تمام آزار و اذیت منافقین را تحمل نمود و نشستن سنگ بر پیشانی‌اش را به جان خرید و ریختن زباله بر سر و رویش را به دستور ابوسفیان و ابوجهل، مُحْلِصاً لوجه الله تحمل نمود تا در بروز و ظهور مقام تربیت الهی دخالت ننماید، و الا با یک اراده، مسائل به نحو دیگری تقدیر می‌شد اما

دیگر معلوم نبود مسلمانی باقی بماند.

لذا مشاهده می‌شود که با شروع رسالت پیامبر اکرم صلوات الله علیه، شیطان نیز دوش‌به‌دوش ایشان حرکت نموده تا هر فردی بر طبق تعهد داده شده در روز اُلسْت، مافی الضمیر خود را بروز دهد.

و نیز با استقرار حضرت در مدینه النبی، که شاید گمان برده می‌شد دیگر آزار و اذیت مشرکین به پایان رسیده است، خداوند اُبی بن کعب را جایگزین آنان نمود تا سیره امتحان ادامه یابد، و بر همین اساس لازم بود حزب منافقین مدینه تأسیس شود و پس از آن امثال عثمان و ابوبکر و عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید در حزب شیطان دوش‌به‌دوش پیامبر حرکت نمایند.

از این جهت، بعد از شهادت پیامبر اکرم همین حزب شیطان با همراهی ابوبکر و فریب امت، اقدام به تشکیل سقیفه نموده و نتایج نبوت پیامبر را تغییر دادند.

در حالی که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در این گونه موارد تصرفی می‌نمود دیگر نتیجه زحمات پیامبر که عبارت بود از «پختگی بشر در سایه تربیت الهی» متحقق نمی‌گشت و استعدادات افراد شکفته نمی‌شد و دیگر نه سلمانی بود، نه عمر و نه حبیب بن مظاهری و نه میثم تمّاری. و همین سیره در زمان امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهداء و سایر ائمه علیهم السلام نیز استمرار می‌یابد.

بنابراین، می‌توان گفت فحوای کلام امیرالمؤمنین در جواب اعتراض فاطمه زهراء علیهما السلام این چنین است که این اعتراض در واقع به رسول خدا هم باز می‌گردد و براساس این منطق پیامبر نیز نمی‌بایست مدت بیست و سه سال صبر نماید و سختی‌ها را تحمل نماید. و من امیرالمؤمنین نیز موظفم بر همان منهج رسول الله حرکت نمایم و یا طبق درخواست صدیق طاهره با یک اراده همه این امور را بر اساس میل خود تغییر دهم!

به عبارت دیگر امثال مقداد و عمّار یاسر، در صورتی رشد می‌نمایند که در میان همین مردم و همین جریان‌ها فتنه‌ها قرار گیرند.

بنابراین، انسان در صورتی به کمال می‌رسد که در جریان تربیت الهی هم تجلیات جمالیه را بپذیرد و هم تجلیات جلالیه را تحمّل نماید، و در غیر این صورت با هزار سال عبادت‌های ظاهری و دوری از امتحانات الهی ابداً کسی به کمال نخواهد رسید.

از همین جهت، انکشاف توحید برای انسان در صورت مواجهه با موانع و حواجب راه و تحمّل اینها حاصل می‌شود. و اگر با مردم نباشد، کشف نخواهد شد؛ و یا بسیار مختصر خواهد بود. این تضارب و تصادمات، تزاخم و برخوردها و تمام اختلافات و دگرگونی‌ها و تغییر و تبدلاتی که ما می‌بینیم ولو خلاف ادراک ما باشند، موجب وصول انسان به یک حقیقت توحیدی خواهند شد، پس وصول به مقام کمال انسانی در ادراک همین به ظاهر خلاف حق می‌باشد.

شاکله حضرت زهراء یک شاکله لطف و صفاء و رحمت محضه بود، بدون لحاظ سعه وجودی. و براساس چنین رحمت عامه‌ای توقع ایشان این بود که همه افراد عالم موحد باشند.

اما امیرالمؤمنین خود را صرفاً مجری مشیت الهی می‌بیند و حتی این مقدار از رحمت عامه که چه بسا به ظاهر در راستای موحد شدن همه افراد می‌باشد را در نزول اراده حق دخالت نمی‌دهد.^۱

امیرالمؤمنین از نقطه نظر واجدیت اتم اسماء و صفات، از حضرت زهراء بالاتر بوده است

«از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که شاکله افراد در ادراک کیفیت نزول توحید در عالم هستی بسیار مهم و تعیین کننده خواهد بود و همین اختلاف شواکل است

۱. شرح منظومه، جلسه ۱۲۳.

که در میان ادراک توحیدی اولیای الهی موجب تفاوت مراتب خواهد شد مضافاً بر مقدار واجدیت هر فرد از اسماء و صفات الهی.

پس امیرالمؤمنین علیه السّلام از نقطه نظر واجدیت اسماء و صفات الهی، اتمّ از حضرت زهراء سلام الله علیها بوده است، یعنی اگرچه که اختلاف شواکل در این مسئله بی تاثیر نبوده است؛ اما مسئله مهم تر جامعیت امیرالمؤمنین در تحقّق اسماء و صفات الهی در نفس خویش بوده است و از همین جهت عنوان مقتدا و امام را به خود گرفته است.

و نفس حضرت زهراء با تمام لطافت و رحمت و عطوفتی که داراست، نمی تواند در جایگاه رهبری جامعه قرار بگیرد، و باید در تحت ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیهما السّلام باشد.^۱

علت اعتراض، نبودن در افق امام علیه السّلام است

«به عبارت دیگر مسئله، مسئله تفاوت در افق امامت نسبت به سایر افراد می باشد که دیگران ولو اینکه به مرتبه کمالی امام برسند در آن افق نخواهند بود.^۲

امام حسن و امام حسین علیهما السّلام هر دو امامند، «قَامَا أَوْ قَعَدَا»؛ نه اینکه هر دو در یک لحظه اماماند، در یک زمان فقط یک امام است و در زمان امام مجتبی علیه السّلام، امام، امام مجتبی است و أباعبدالله علیه السّلام امام نیست و سعه وجودی امام مجتبی را ندارد. و چون به مقام امامت نرسیده است آن ادراک و معرفت را نسبت به اسماء و صفات الهی ندارد، لذا به امام مجتبی اعتراض نمود، کما این که در روایت مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

۱. همان.

۲. جهت توضیح بیشتر پیرامون «حقیقت مقام امامت» رجوع شود به کتاب روح مجرد، ص ۴۰۹.

أردتُ أن أعلمَ إمامَ زَمَانِي فَعَلَّمَنِي؛^۱ «آدم که به امام زمانم یاد بدهم، ولی او

به من یاد داد.»

نظیر اعتراض فاطمه زهراء به امیرالمؤمنین علیه السلام:

اشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّيْنِ، نَقَضَتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ

فَخَاتَكَ رِيْشَ الْأَعْزَلِ.^۲

بسیاری از ایراداتی که علماء و بزرگان نظیر عوام نسبت به این اعتراض کرده اند ناشی از عدم ادراک اختلاف سعه وجودی و کیفیت نزول توحید در عالم وجود بوده است و به عبارت دیگر اساساً تصور آنان از مقام امامت و ولایت تصویری عامیانه و اشتباه می باشد.

درحالیکه امامت و ولایت عبارت است از همان جریان نازله از مرتبه احدیت در مقام واحدیت که مجری و مظهر مُنزله اراده و مشیت پروردگار است و این حقیقت در هر زمانی در یک فرد متحقق می شود و اوست که می داند اراده حق چیست، و از چه طریق و صراطی باید نازل شود.

امام حسین در زمان امام مجتبی علیهما السلام چون امام نیست، از این طریق و صراط اطلاعی ندارد؛ لذا به امام مجتبی علیه السلام اعتراض می کند و اشکالی هم

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۶: «قَالَ الْحَسَنُ فِي صَلْحِ مَعَاوِيَةَ: "يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ! إِنَّمَا سَخَى عَلَيْكُمْ بِنَفْسِي ثَلَاثَ: قَتَلْتُكُمْ أَبِي وَ طَعَنْتُكُمْ إِنِّي أَيْ وَ أَنْتَهَابُكُمْ مَتَاعِي."

وَ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى أَخِيهِ بَاكِيًا ثُمَّ خَرَجَ صَاحِكًا. فَقَالَ لَهُ مَوَالِيهِ: مَا هَذَا؟ قَالَ: "الْعَجَبُ مِنْ دُخُولِي عَلَى إِمَامٍ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَهُ. فَقُلْتُ: مَاذَا دَعَاكَ إِلَى تَسْلِيمِ الْخِلَافَةِ؟ فَقَالَ: الَّذِي دَعَا أَبَاكَ فِيمَا تَقَدَّمَ."

قَالَ: فَطَلَبَ مَعَاوِيَةَ الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ؛ فَقَالَ الْحُسَيْنُ: "يَا مَعَاوِيَةُ! لَا تُكْرَهُهُ فَإِنَّهُ لَا يَبَايِعُ أَبَدًا أَوْ يُقْتَلُ وَ لَنْ يُقْتَلَ حَتَّى يُقْتَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ لَنْ يُقْتَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ حَتَّى يُقْتَلَ أَهْلُ الشَّامِ."

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۸۲؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۷۳.

ندارد. در واقع در مقام اعتراض بر امام مجتبی نیست که آن حضرت را خاطی بداند؛ بلکه می‌خواهد امام علیه السلام را به آن مقام مجری و مُنزل اراده پروردگار که در ذهن خود اوست سوق بدهد؛ نه مانند حُجر بن عَدیّ که گفت: یا مُدَلِّل المؤمنین؛ که کلامی صد در صد اشتباه و بواسطه عدم ادراک این حقیقت است.^۱

تأثیر اختلاف شواکل در حقیقت توحید

«همان‌گونه که راجع به اختلاف سعه امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء سلام الله علیهما مطرح شد، همین قضیه برای حضرت زینب با آن موقعیت هم اتفاق افتاد. و حضرت یک سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از دنیا رفتند (بین یک سال تا سه سال نقل می‌کنند) یعنی آن ظرفیت و موقعیت پُر شده بود.

بنابراین، به همان دلیلی که فاطمه زهراء سلام الله علیها با توجه به سعه و شاکله وجودی فرمودند که تا من زنده هستم نمی‌گذارم این بیعت انجام شود و به سمت مسجد حرکت نمودند تا نفرین نمایند، امیرالمؤمنین فوراً به سلمان فرمودند برو و حضرت زهراء را از این عمل منصرف نماید و الاً همه عالم را کُن فیکون می‌نمود. زیرا تحمل امیرالمؤمنین و آن قابلیت و استقامت، لازمه رویارویی با این مسئله است. و فاطمه زهراء با رسیدن به ادراک این حقیقت به مقام صبر و تحمل ظاهری رسید. اگرچه که به واسطه آن لطافت وجودی، سعه استقامت را نداشتند و مدت زیادی بعد از پیامبر دوام نیاوردند.

یعنی آن لطافت حیاء و ظرافت و لطفی که در زن هست، نباید در معرض این صعوبات و سختی‌ها قرار گیرد. مانند داروی حساسی که نباید در معرض هیچ‌گونه نوری قرار بگیرد و الاً فاسد می‌شود؛ زن نیز باید در یک حصن و حصاری اعم از عدم حضور غیر ضرور در جامعه و پوشیدن چادر قرار بگیرد تا به آن رتبه از

۱. جلسه شب سه‌شنبه، قم، ۸ ذی القعدة ۱۴۳۳.

کمالات روحی متوقع دست یابد.

اینجاست که علو و افق ارزشی و والای فرهنگ دینی در تبیین حدود و ثغور تعاملات اجتماعی زن در راستای تکامل او روشن می‌گردد و در مقابل انحطاط و پستی فرهنگ غرب که این وجود لطیف و حساس را در معرض انواع مفاسد و انحطاطات قرار می‌دهد، مبین می‌گردد.

از همین جهت، فساد اعتقاد به تساوی و اشتراک زن و مرد در کلیه امور زندگی و اجتماعی روشن می‌گردد.^۱

اشرفیت حضرت زهراء بر ائمه به واسطه افاضه رحمت ایشان است

«درعین حالی که حضرت زهراء از جهت سعی از ائمه در مقام و رتبه پایین تری می‌باشند، این نکته نیز نباید مغفول واقع شود که از باب «كَمَالُ كُلِّ شَيْءٍ بِحَسَبِهِ» کمال حضرت زهراء در شدت سعه رحمت و عطفی است که ابداً حالت تشّت و حدّت و قهر و غضب و به عبارت جامع‌تر: ظهور اسماء و صفات جلالیه پروردگار در آن معنا ندارد.

بنابراین، به واسطه اتمیت در این جنبه حضرت زهراء سلام الله علیها در مقام افاضه رحمت به امام زمان خویش و سایر فرزنداناش تا امام زمان اشرفیت دارد. یعنی آن رحمت واسعه بی‌حد و حصری که در این فقره شریفه از دعای کمیل آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» می‌توان در حضرت زهراء مشاهده نمود.

اما از نقطه نظر قهاریت و بروز و ظهور صفات جلالیه و حیثیت تدبیر عالم هستی، ائمه و امیرالمؤمنین علیهم السلام حظّ و بهره‌ای دارند که در حضرت زهراء سلام الله علیها مشاهده نمی‌شود. و اگر چنین حظّ و بهره‌ای را امیرالمؤمنین

۱. مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۱۴.

علیه السّلام نداشته باشند، دیگر مقام امام را حائز نمی‌شوند و با حضرت زهراء سلام الله علیها در یک رتبه قرار می‌گیرند.

اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السّلام با نشان دادن مسیر و جریان نزول اراده و مشیّت الهی در نفس خویش به فاطمه زهراء سلام الله علیها، حضرت را به آرامش دعوت می‌نمایند و سپس می‌فرمایند: «اگر می‌خواهی نام پیامبر و اسلام باقی بماند، باید سکوت کنم!»

ما فقط نیمی از حقیقت اولیاء الهی را که قابل تصوّر است می‌بینیم، که با یک اراده و اشاره و عنایت و تصرف، یک آدم پستِ رذلِ وقیحِ قبیح را تبدیل به رجال‌الغیب می‌کنند؛ اما از نیمه دیگر آن که همان مجرای مشیّت الهی است، بی‌اطلاع هستیم.»^۱

حضرت زهراء واسطه نزول به تمام مراتب عالم کثرت بود

«امیرالمؤمنین علیه السّلام با منع حضرت زهراء از نفرین و تصرف در نزول مشیّت الهی علاوه بر ایجاد نحوه‌ای از سعه در وجود حضرت زهراء، حساب و کتاب و اجرای عدالت راجع غاصبین خلافت و حق را به زمان دیگری موکول نمودند. لذا حضرت زهراء واسطه آن رحمت عامّه که غضب و قهری در آن راه ندارد در سلسه نزول عالم هستی در مقام علیّت خلقت عالم قرار می‌گیرد.

بنابراین تمام اینها به واسطه نفس آن حضرت است، حتّی نزول جسمانی پیغمبر هم به واسطه نفس حضرت زهراء است، منتهای مطلب خود نفس حضرت زهراء نیز در حقیقت و از جنبه اولویّت داخل در نفس پیغمبر است و بعد از آن کلّ عالم کثرت علیّ جمیع مراتبها از عالم لاهوت و ذات گرفته تا جبروت و ملکوت و ناسوت به واسطه نفس حضرت زهراء ایجاد می‌شود و این همان رحمت واسعه

۱. شرح منظومه، جلسه ۱۲۳.

الهی است.»^۱

امام براساس باطن حکم می‌کند و ما براساس ظاهر باید حکم کنیم

«و به جهت پوشیده ماندن آن نیمه پنهان است که همه افراد بشر از عالم تا جاهل یا در مقام انکار اعمال ائمه علیهم السلام برآمدند و یا در تخیلات خویش خود را در همان موقعیت لحاظ نمودند.

و به عبارت دیگر: به گمان اینکه حضرات ائمه علیهم السلام در بسیاری از مواقع صرفاً بر اساس ظاهر حکم نموده‌اند، این دست‌نایافتگان به حقائق و اسرار عالم هستی خود را در مقام قضاوت و حکم با آنان مقایسه نمودند و یا در مواقعی که به ظاهر حضرات ائمه براساس باطن اعمال رویه نمودند و عملی به ظاهر خارق‌العاده انجام دادند به انکار رویه آنان پرداختند.

درحالی که مقام اجرای مشیت الهی و نزول اراده پروردگار تمام ائمه علیهم السلام از یک نسق نشأت گرفته است و آن عبارت است از آن نیمه پنهان که همان نزول مشیت الهی است. اگرچه که به ظاهر در مواردی بر اساس شهود و بینه حکمی نموده‌اند اما به واسطه اطلاع بر آن نیمه دیگر خود شهود و بینه را ایجاد نمودند.

بنابراین، ائمه براساس باطن حکم می‌کنند، لکن همه ایشان به غیر از امام زمان در عالم ظاهر تمام اسباب و علل را نیز به یک نحوی قرار می‌دهند که به آن حکم واقعی برسند. اما در زمان ظهور، ضرورت لحاظ جنبه ظاهری برداشته شده و لذا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صرفاً بر اساس باطن حکم می‌کنند.

پس ائمه هیچ‌گاه حکم به خلاف نکرده‌اند ولی اسباب و علل ظاهر را این‌گونه چیده و مرتب کرده‌اند که حکم براساس ظاهر به همان واقع منتهی شود،

۱. همان.

اما امام زمان بدین گونه عمل نمی‌کنند.

از همین جهت، غیر از حضرات ائمه به هر مرتبه‌ای که رسیده باشند، موظف به رعایت ظاهر می‌باشند، زیرا حکم براساس باطن اقتضای زمان ظهور است و اگرچه که چه‌بسا افرادی از راه‌یافتگان به مراتبی از کمال را امکان ادراک حکم باطنی می‌باشد اما با ابراز این حکم باطنی خود را در همان موقعیت اقتضای ظهور قرار داده‌اند. و از همین جهت بزرگان وادی معرفت نه‌تنها خویش را در چنین اموری وارد نمی‌نمایند بلکه افرادی که خود را در چنین موقعیتی قرار داده باشند را از دست نیافتگان وادی توحید حق مطرح می‌نمایند.

بنابراین، در زمان غیبت راه وصول به احکام الله همان طریق ظاهر و روش استنباط مصطلح می‌باشد، اما در زمان ظهور، چه‌بسا استنباط و استخراج احکام با روایات و ادله در زمان غیبت در تضاد و تناقض باشد.

مثلاً پیغمبر و امیرالمؤمنین ظاهر را طوری ترتیب می‌دادند که مسئله به آن طرف واقع تحقق پیدا می‌کرد؛ من‌باب‌مثال: یک شاهدهی به‌صورت اتفاقی می‌آمد و در قضیه شهادت می‌داد؛ درحالی‌که اصلاً اتفاقی نبوده و ایشان او را آورده‌اند؛ لکن مردم که نگاه می‌کنند می‌بینند که شاهد به‌صورت اتفاقی آمده و شهادت داده است!

و از همین جهت، اعمال خود را با اعمال حضرات ائمه مقایسه می‌کنند.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گرچه ماند در نوشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیاء برداشتند	اولیاء را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر	ما و ایشان بسته خواییم و خور
این ندانستند ایشان از عماء	هست فرقی در میان بی‌متها ^۱

دستگیری حضرت امیر از حضرت زهراء برای رسیدن به آن عصمت کبری

حال ممکن است این سؤال پیش بیاید که: چگونه می‌توان اعتراض حضرت زهراء به امیرالمؤمنین علیهما السلام را با وجود مسئله عصمت جمع نمود؟ حضرت آیه الله طهرانی - رضوان الله علیه - در توضیح این مطلب فرمودند: «عصمت انبیاء در مقام فعل و خارج می‌باشد، اما در مقام باطن و سرّ ممکن است به آن درجه از طهارت مطلقه و بی‌رنگی و صفای محض و عدم ورود احساسات و تخیلات، نرسیده باشند.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

این آیه شریفه که طهارت حضرت زهراء را اثبات می‌نماید، می‌فرماید: خداوند اراده نموده است که اهل‌بیت را به مرتبه طهارت مطلقه برساند، مرتبه‌ای که دیگر هیچ نقطه ضعفی وجود نداشته باشد و همه مراتب عصمت از عصمت ظاهری تا عصمت ضمیر و سرّ در آنجا تحقق یابد.

حال اگرچه که مراتبی ازین عصمت در وجود مقدّس آن حضرت متحقّق گشته است لکن جهت وصول به مراتب عالی‌تر نیاز به تلاش و تحمّل اموری دارد. همان‌گونه که پیامبر اکرم صلوات الله علیه یک شبهه به مراتب عالیه عصمت نرسیدند، بلکه بعد از سال‌ها مراقبه و مجاهده و رفتن در غار حراها کم‌کم این مسئله در او متحقّق شد، و یا امیرالمؤمنین علیه السلام بدون زحمت و تلاش به چنین مرتبه‌ای نرسیده است، بلکه هر لحظه از حیات آنان مشحون از ابتلائات و امتحانات ما لا یطاق بوده است، و بر همین منوال تمام سختی‌های متحمّله توسط امام مجتبی و سیدالشهداء و سایر ائمه علیهم السلام قابل توجیه می‌باشد.

و تحمّل این امتحانات منحصر در حضرات ائمه علیهم السلام نبوده است، بلکه زنی نظیر حضرت خدیجه سلام الله علیها که در بسیاری مواقع خود را جان پناه پیامبر قرار می‌داد و تمام زندگی خویش را فدای پیامبر و اهداف او می‌نمود نیز

می تواند به چنین مراتبی دست یابد و شریک در رسالت گردد.

در مقابل این بلایا و مصائب که حضرت خدیجه و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیهما خود را سپر پیامبر قرار می دادند، جبرائیل نازل شد و به رسول خدا عرض کرد:

«خداوند متعال سلام می رساند و می فرماید که ما تمام قوای عالم وجود امّ از صاعقه، زلزله و باد را در اختیار تو قرار داده ایم و با یک اشاره تو، تمام اینها از بین می روند.»

رسول خدا فرمودند:

«نفرین کردن چه فایده ای برای من دارد و چرا به جای نفرین کردن، زبان به دعا کردن باز نکنم؟»

چه عظمتی این کلام رسول خدا دارد! ببینید که چقدر ادراک ایشان با ادراک ما از معانی حقیقیه تفاوت دارد. و این را باید ما یاد بگیریم که برای دشمنان خود که از روی جهالت یا غفلت نسبت به ما عملی از ایشان سرزده، را نیز دعا کنیم.

بنده در سفری که به عمره مشرف شده بودم، بدون اینکه بخواهم یا نخواهم همه افرادی را که به یاد می آوردم، بدون استثناء دعا کرده و کسی را رد نمی کردم. و این به خاطر این مسئله بود که وقتی پروردگار بر من منت نهاده و مرا به سوی خود دعوت کرده است، چرا باید از دعا کردن بخل بورزم؟!

فلذا رسول خدا با آنکه فرمود:

«ما أَوْذَىٰ نَبِيٍّ مِّثْلَ مَا أَوْذِيَتْ؛ «هیچ پیغمبری مانند من این قدر اذیت نکشید!»

درعین حال فقط لب به دعا می گشاید و نفرین نمی کند.

مرحوم آقا می فرمودند:

«اگر پیامبر نفرین می کرد، اگرچه که دعای ایشان مستجاب می شد و همه کفّار از بین می رفتند؛ اما ایشان به آن درجه از مقام طهارت مطلقه نائل نمی شدند، زیرا لازمه وصول به آن مقام، صبر و تحمّل می باشد.»

و نظیر این جریان در کربلاء برای سیدالشهداء علیه السلام نیز اتفاق افتاد، که اگر ایشان با وجود مرتبه امامت، بخواند به آن مقام شفاعت کبری نائل گردد، لازمه اش صبر و استقامت در برابر تمام مصائب روز عاشوراء و بعد از آن و عدم استفاده از قوائی است که خداوند در اختیار ایشان قرار داده است. و این وصول به مقام طهارت و شفاعت، با پر قو و پذیرایی حورالعین به دست نخواهد آمد.»^۱

تفاوت مراتب در عصمت

«حال این مرتبه از عصمت مطلقه کجا و آن عصمتی که فقط در مرتبه فعل می باشد کجا؟!»

من باب مثال عصمتی که خداوند در مرتبه فعل و عدم صدور خلاف در خارج، به حضرت داوود علیه السلام عنایت کرده است با عصمتی که به سیدالشهداء علیه السلام در جریان کربلا عنایت کرده است بسیار متفاوت می باشد. کأنّ اینکه شما یک سنگ ریزه را در بیابان رها کنید یا یک قطره را در یک اقیانوس بیندازید؛ عصمت اقیانوس کجا و عصمت یک قطره کجا؟ ائمه علیهم السلام این مرتبه از عصمت را از خداوند درخواست می نمودند.

لذا اگرچه که حضرت زهراء علیها السلام دارای مقام عصمت می باشند، لکن لازمه رسیدن به بالاترین مرتبه از عصمت، تحمّل و صبر در مقابل مسائلی همچون غصب خلافت، گرفتن فدک و از بین بردن تمام زحمات رسول خدا می باشد. و امیرالمؤمنین که خود دارای این مقام می باشد، می خواهد حضرت زهراء را نیز بدین مقام برساند.

در جریاناتی که بعد از ارتحال حضرت والد - رضوان الله علیه - اتفاق افتاد، بنده شاهد آن بودم که چگونه با بروز انحرافات، زحمات ایشان از بین می رود و

۱. شرح مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۱۶.

تحمّل این مسائل برای بنده موجب برخی از ناراحتی‌هایی همچون خون‌ریزی معده گردید.

پس این کلام و اعتراض حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها هیچ منافاتی با عصمت ایشان ندارد و منشأ آن همان احساس حمیت، اخلاص و دلسوزی برای مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و بس!^۱

تصرف باطنی امیرالمؤمنین علیه السلام در حضرت زهراء

«و کأنّ اینکه حضرت امیرالمؤمنین در حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیهما تصرف کردند و ایشان را به کیفیت شاکله خویش مطلع نموده و حقیقت مسئله را برای ایشان روشن کردند، همان‌گونه که حضرت خضر، حضرت موسی علیهما السلام را به شاکله خویش مطلع ساخت.»^۲

۱. همان.

۲. شرح منظومه، جلسه ۱۲۳.

جهت اطلاع بیشتر پیرامون اسرار جریان حضرت موسی و خضر علیهما السلام، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲۲ - ۳۳۱ و ج ۳، ص ۱۶۷.

جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به شرح حکمت متعالیه، ج ۴، ص ۵۰۹.

بخش سوم

بررسی برخی از جریانات تاریخ حضرت زهراء علیها السلام

فصل اول: قبل از ولادت حضرت صدیقه طاهره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر فقره شریفه «یا مُتَحَنِّةُ امْتَحِنِكِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ» در

زیارت حضرت زهراء سلام الله علیها

«سؤال: در دیداری که حضرت آقای حدّاد از ایران داشتند و به همدان هم تشریف برده بودند، مرحوم آقا قاضیه‌ای در پاورقی ذکر فرموده‌اند که: مرحوم آقای تالّهی تقاضای تفسیر فرازی از زیارت حضرت صدیقه طاهره: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُتَحَنِّةُ امْتَحِنِكِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ، فوجدك لیا امتحنك صابرة!»^۱ را بیان کردند و حضرت آقای حدّاد جوابی مجمل و نه چندان مفصّل دادند که موجب بهجت آقای تالّهی و سایر حاضرین شده بود، و جواب را به همین جا خاتمه داده بودند.^۲

اگر شمه‌ای از توضیحی که آقای حدّاد دادند بیان شود، خیلی خوب است.
جواب: البته در جلسه قبل بنده عرض کردم که در آن زمان، من توفیق ادراک مطالب ایشان را آن‌چنان‌که باید و شاید نداشتم، گرچه جسته‌وگریخته هنوز

۱. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۱۳؛ مصباح المتعجّد، ج ۲، ص ۷۱۱.

۲. روح مجرد، ص ۱۵۵.

مطالبی از ایشان در ذهن دارم - چون سنم در آن موقع حدود دوازده سال بود - ولیکن به مقتضای سن ما، در آن سفری که ایشان تشریف آورده بودند استفاده‌ای از ایشان نکردیم. لذا اینکه ایشان در آن مجلس چه گفتند، بنده چیزی در نظرم نیست. اما برحسب فهم قاصر خودم تا حدودی که ذهن قاصرمان نسبت به این مسئله رسیده است، خدمتتان عرض می‌کنم.

حضور عینی حقایق عالم وجود در مرتبه علم عنائی حق

قبل از خلقت عینی و خارجی اشیاء و مخلوقات در عالم خارج، در عالم علم ربوبی که همان عالم علم عنائی حق است، تمام صور خارجی اشیاء به نحو عینی حضور داشته‌اند.

بعضی از فلاسفه تصوّرشان بر این است که: قبل از خلقت این عالم، صورت اشیاء در علم عنائی حق بوده است، نه وجود خارجی آنها؛ لذا وجود خارجی احتیاج به تحقق زمان دارد. من باب مثال، رسول اکرم که در حدود بیش از هزار و چهارصد سال پیش به دنیا آمدند، صورت منقوشی از آن حضرت در علم عنائی حق بوده است که آن صورت بعد از گذشت مرور ایام و دهور در این وقت خاص، صورت عینی و خارجی به خود می‌گیرد.

ادراک حضور واقعی بعضی از وقایع پیش از تحقق و وقوع خارجی آنها

ولکن به نظر می‌رسد که مطلب قدری از این دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد و آن اینکه: حقیقت ما که همان وجود نفسی ما است، قبل از خلقت جسمانی و بدن عنصری و مادی ما، در علم حق وجود داشته است، یعنی به نفس اراده تکوینی و کُن وجودیه حق متعال نسبت به هر موجودی، وجود او خلق می‌شود، گرچه از نقطه نظر خارج احتیاج به مرور زمان و ایام و سنوات دارد.

لذا ما صورت واقعی اشیاء را ادراک می‌کنیم بدون اینکه هنوز وجود خارجی

آنها باشد؛ مثلاً افرادی که در خواب یا مکاشفه می‌بینند که قضیه‌ای یک هفته یا یک سال دیگر اتفاق می‌افتد، آیا صورت آن را می‌بینند یا واقعیت آن را؟ الآن این دستگاه صورت ما را ضبط می‌کند و شما هم بعداً این دستگاه را می‌برید در منزل خودتان و به یک جهازی متصل می‌کنید و همین صورت ما را می‌بینید. واقعیت آن صورت همین است که الآن ما در خدمت شما هستیم؛ ولی صورتی از این واقعیت در این دستگاه ضبط می‌شود و بعداً شما این صورت را هر جا که بخواهید می‌توانید ببینید، هم در ماشین می‌توانید تماشا کنید و هم در منزلتان؛ درحالتی که حقیقت این صورت یک حقیقت بیشتر نیست و آن همین است که در اینجا بوده است و این حقیقت در دستگاه نمی‌رود، فقط شکل و شمایل و شبیحی از این صورت در دستگاه نقش پیدا می‌کند. حالا صحبت در این است که آنچه‌ها ما در خواب می‌بینیم یا ارباب مکاشفات واقعی را می‌بینند که در خارج انجام می‌شود، یا فلان شخص در خیابان حرکت می‌کند و این شخص در منزل نشسته و او را می‌بیند، آیا صورتی از او می‌بیند یا واقعاً خود او را می‌بیند؟ واقعاً خودش را می‌بیند، اما او که در اطاق و یا در منزل نیست؛ پس این شخص چه چیزی را دیده است؟ من باب مثال، من در خواب می‌بینم که فردا در خیابان فلان رفیقم را خواهم دید و با او برخورد می‌کنم، فردا که می‌شود و می‌روم در خیابان - هنوز آن خواب انجام نشده و اتفاق نیفتاده است - یک مرتبه می‌بینم رفیقم آمد و همان مطالبی که دیشب در خواب دیدم بین ما و ایشان ردّ و بدل می‌شود؛ آیا من در خواب فقط صورت و عکسی دیده‌ام یا همان واقعیت را دیده‌ام؟ موقعی که من خواب می‌بینم نسبت به آن حالت چه احساسی دارم؟ آیا احساسم همان احساسی است که شما الآن در اینجا دارید، یا مانند احساس وقتی است که شما در منزل این فیلم را می‌گذارید و تماشا می‌کنید؟ نه، فرق می‌کند! الآن یک احساس واقعیت برای شما هست، اما در منزل احساس می‌کنید که فیلم در دستگاه گذاشتید و عکس تماشا می‌کنید، احساستان احساس واقع نیست، احساس صورت است؛ ولی در خواب و در مکاشفه این طور نیست.

کیفیت احاطه و علم غیب امام علیه السلام نسبت به پدیده‌ها و وقایع عالم هستی

آن علم غیبی که امام علیه السلام دارد، چه علم غیبی است؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بودند و با اصحاب صحبت می‌کردند. یکی از آن اصحاب خیلی نسبت به حضرت احساس محبت می‌کرد. حضرت یک مرتبه شروع کردند راجع به قضیه سیدالشهداء و حرکت لشکر از کوفه به سمت کربلا و این مسائل را بیان کردن؛ آن شخص خیلی تعجب کرد و گفت: عجیب! یک‌هم‌چنین وقایعی اتفاق خواهد افتاد؟

حضرت فرمودند: «بله، و عجیب‌تر اینکه خود تو حامل یک لواء هستی که همراه با این لشکر از این در مسجد کوفه خارج می‌شوی و به جنگ فرزندان حسین می‌روی!»

گفت: یا علی! من این کار را می‌کنم؟! حضرت فرمودند: «بله، تو این کار را می‌کنی!»

گفت: خدا نیاورد آن روز را! حضرت می‌گویند: «می‌خواهد آن را بیاورد، می‌خواهد نیاورد؛ ولی من دارم می‌بینم.»^۱

حالا امیرالمؤمنین که این منظره را می‌بیند، چه چیزی را دارد می‌بیند؟ همان واقعیت هم بدون یک سر سوزن تفاوت، انجام می‌شود، همان‌طوری که خود حضرت الآن با این افراد صحبت می‌کند؛ این که واقعیت است دیگر! الآن من در خدمت شما هستم و یکی یکی شما را می‌بینم، همه شما هم ما را می‌بینید؛ و خطاء در اینجا معنا ندارد. حالا فرض کنید همین مطلب را شما در خواب ببینید، یا امام علیه السلام همین مطلب را از عالم غیب در سی سال یا بیست

۱. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۵۷۸.

سال قبل بیان کند. مثلاً پیغمبر همین قضیه را در سالهای آخر عمر خود در مدینه دید؛ در آن قضیه معروف که در منزل حضرت صدیقه کبری نشسته بودند و جبرائیل آمد و حضرت را به کربلاء برد و حضرت برگشتند درحالی که لباسشان غبارآلود بود و گریه می کردند و آن مسائل را متذکر می شدند و فرمودند: «الآن رفتم در کربلا و دیدم که فرزندانم حسین با این وضعیّت است.»^۱

آیا حضرت در آنجا فقط فیلم تماشا کرد؟ یا نه، واقعیّت را دیده است؟ سیدالشهداء هفت ساله یا شش ساله یا پنج ساله بوده است، پس حضرت چه را دیده است؟ مسلّم است که فیلم ندیده است، از طرف دیگر هم چیزهایی را که دیده واقعیّت بوده؛ یعنی بعینه اتفاق افتاده است، بدون یک سر سوزن تفاوت و اختلاف در تمام مسائل: قطع شدن دستها، افتادن سرها، اسارت صبا و اهل بیت پیغمبر، همه را دیده است. همان حقیقتی را دیده که هنوز زمان اجازه نداده که آن حقیقت، صورت خارجی پیدا کند. التفات کنید! فقط زمان در اینجا مانع است، ولی حقیقت وجود دارد.

عدم ترتب علم حق و اراده پروردگار متعال بر زمان

آن کسانی که می گویند: در علم عنائی حق فقط نقوش هستند، متوجه این مطلب نیستند که علم حق و اراده حق زمان بر نمی دارد. آن حقیقت، ایجاد می شود ولی صورت خارجی اش مترتب بر زمان است. فرق است که خدا این واقعیّت را در سنه شصت و یک هجری خلق کند، یا اینکه آن حقیقت خلق شده باشد و در سنه شصت و یک پرده برداشته شود؛ دو مطلب است.

۱. همان، ج ۴۴، ص ۲۳۹؛ *الارشاد* (شیخ مفید)، ج ۲، ۱۳۰.

مورد امتحان قرار گرفتن حضرت زهرا سلام الله علیها قبل از خلقت

قضیه حضرت صدیقه کبریٰ با آن مصائب، خیلی عجیب بود! یعنی آن مسائلی که برای حضرت اتفاق افتاد، اصلاً عادی نبود. عبارتی که در زیارت آن حضرت است، این است که: «قبل از اینکه خدا تو را خلق کند، تمام امتحانات را در آنجا پس داده بودی و ما در اینجا فقط از آن پرده برداری کردیم و آن را ظاهر کردیم!»

یعنی تمام آن مراحل کمال و مراتب توحید و تجرّد و مراتب ولایت که در تو به واسطه این امتحانات به مرتبه اتمیت و اکملیت مطلق رسیده است، در آن عالم انجام شده است و ما در اینجا الآن بروز و ظهور خارجی اش را مشاهده می‌کنیم؛ یعنی قبل از اینکه تو در این دنیا بیایی، نفست کامل بوده و به ولایت مطلقه رسیده بودی و تمام مراتب تجرّد را با اختیار خودت طی کرده بودی. و ما از این معنا استفاده می‌کنیم که: آنچه در این دنیا برای افراد اتفاق می‌افتد، فقط پرده برداری است و همه آنها در آن عالم و با اختیار افراد تحقق خارجی پیدا کرده است.

منزلت و علو مقام حضرت زهراء سلام الله علیها در بیان مرحوم حدّاد

سؤال: آیا حضرت عالی از حضرت آقای حدّاد راجع به شأن و منزلت و ویژگی‌های حضرت صدیقه مطلب و نکته‌ای را شنیده بودید؟

جواب: بله، در یکی از همان شب‌هایی که ما در کربلاء بودیم، یک مرتبه از ایشان شنیدم - البته چون سرّ نیست عرض می‌کنم - که درباره همان سفری که به حج و به زیارت پیغمبر و حضرت زهرا و ائمه بقیع مشرف شده بودند، می‌فرمودند: در حرم رسول خدا آنچه که بیشتر من را می‌گرفت، آن حقیقت حضرت زهراء سلام الله علیها بود! یعنی با وجود آن وسعت و سعه عجیب رسول خدا که جنبه ابوت بر حضرت صدیقه دارد، اما موقعیت و جاذبه و سعه و

قدرت و قوّت حضرت صدیقه باعث می شد که من از خود بی خود می شدم؛ همین که وارد مسجد النبی و حرم می شدم، می دیدم تمام وجود مرا (تمام وجود یعنی تمام عوالم مرا، نه فقط تمام این وجود مرا) ولایت حضرت صدیقه در خودش محو کرد و دیگر هیچی از من باقی نگذاشت! و در آن شب از این قضیه به عنوان یک مطلب عجیب با مرحوم آقا مذاکره می کردند.

و راجع به حالات خودشان، بنده از مرحوم آقا بسیار شنیدم که در خیلی از گرفتاری ها و موانع راه و سلوک که برای ایشان پیش می آمد، توسّل به حضرت صدیقه برای ایشان کارگشا و گره گشا بود، و خود مرحوم آقا هم همین طور بودند.^۲

۱. روح مجرد، ص ۱۴۶.

۲. نفحات انس، ص ۱۳۰.

فصل دوم: ولادت حضرت صدیقهٔ تاشاهدات رسول الله

حضرت خدیجه بر تمام مسلمین، حقّ حیات دارد

حضرت آیه الله طهرانی - قدس سره - دربارهٔ زحمات و جان‌فشانی‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها در راه نشر اسلام و توحید می‌فرمایند:
«از مرحوم آقا شنیدم که فرمودند:

دوران خوشی و مسرت و ابتهاج رسول خدا صلی الله علیه و آله، همان وقتی بود که هنوز به مقام رسالت نرسیده بود؛ همان وقتی بود که در غار حراء هفته‌ها و اربعین‌ها بیتوته می‌کرد و حضرت خدیجه سلام الله علیها برای آن حضرت، گاهی هر دو یا سه روز یک بار و گاهی اوقات هر روز، غذا و آب می‌آورد و بدون هیچ صحبتی می‌گذاشت و برمی‌گشت!

آن کسانی که به غار حراء رفته‌اند یا از دور مشاهده کرده‌اند، خواهند فهمید که این بانوی معظّمه چه حقّی بر گردن ما دارد؟! آیا می‌توان تصوّر کرد که یک زن مثل حضرت خدیجه، هفته‌ها از شوهرش دور بوده و هر روز از این کوه بالا آمده و برای شوهرش غذا و آب و مایحتاج بیاورد و همان‌جا بگذارد و برگردد؟! در سفر اولی که در سن هفده سالگی در خدمت مرحوم علامه والد - رضوان الله علیه - به حج مشرف شدیم، به اتفاق ایشان و رفقا در هوای گرم و در موقع بهار به غار حراء رفته بودیم. هنگام صبح وقتی از پایین کوه به راه افتادیم تا هنگام رسیدن به غار حراء، هر کدام از ما ده لیوان آب و نوشابه خوردیم؛ به گونه‌ای بود که اگر دو قدم بر می‌داشتیم گرما و عطش آن‌قدر غلبه می‌کرد که اصلاً از کار

می افتادیم!

از طرفی به این صورت نبود که پیغمبر خودسرانه برای عبادت و خلوت در غار حراء حضور پیدا کند؛ بلکه حضور در این مکان از روی دستور الهی بود. یعنی باید پیغمبر در مکانی باشد که هیچ نوع تعلّقی به ظواهر حتّی تعلّق به زن در آنجا راه نداشته باشد. این زن در این مدّت، روزانه یا هر دو روز یک بار به پیغمبر سر می زد به طوری که گاهی غذا و آب را بدون سر و صدا می گذاشت و با پیغمبر حتّی یک کلام هم صحبت نمی کرد و از همان جا برمی گشت که مبادا پیغمبر از آن حال ذکر و ورد و سجده و آن موقعیت بیرون بیاورد و به مسائل روزمره و مطالب عادی مشغول سازد.

حضرت خدیجه این چنین زن بزرگواری بود و زنی واقعاً عجیب بود که حقیقتاً بر تمام مسلمین حقّ حیات دارد. پیغمبر تا آخر عمر به طور مرتّب، ایشان را یاد می کرد و در اوقات مختلف، برای اصحاب خویش از اوصاف ایشان، مطالبی را بیان می فرمود.^۱

رحلت فاطمه بنت اسد، و تشیع و تکفین رسول الله او را

«محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات^۲ - که از کتب نفیس شیعه و از اصول معتمده مؤلّفین است، و مؤلف آن از نقطه نظر زمان بر کلینی و صدوق تقدّم دارد و از مشایخ اجازه صدوق است و زمان حضرت امام حسن عسکری

۱. جلسات پرسش و پاسخ (طهران)، جلسه ۳۴.

جهت اطلاع بیشتر پیرامون حضرت خدیجه سلام الله علیها، رجوع شود به شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۶۰ و مجلس ۲۰۰.

۲. بصائر الدّرجات که موضوعش فقط روایاتیست در فضائل آل محمد و ائمه علیهم السلام؛ در سبک خود بی نظیر و از نقطه نظر اعتبار از کتب معروفه و مشهوره است. (تعلیقه)

علیه السّلام را ادراک کرده و از آن حضرت روایت نموده، و در سنه دویست و نود هجری وفات یافته است - با سند متصل خود از ابراهیم بن هاشم از علی بن اسباط از بکر بن جناح از مرد دیگری از حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که:

چون فاطمه بنت اُسد، مادر امیرالمؤمنین وفات کرد، امیرالمؤمنین علیه السّلام به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم آمد؛ رسول خدا فرمود: ای ابا الحسن! چه شده است؟

امیرالمؤمنین عرض کرد: مادرم مرده است!

رسول خدا فرمود: و مادر من هم بوده است، و شروع کرد به گریستن و می گفت: وا اُمّاهُ! سپس فرمود: ای علی، این پیراهن مرا بگیر و او را در آن کفن کن، و این ردای مرا بگیر و او را در آن کفن کن، و زمانی که از کفن فارغ شدید مرا خیر دهید!

چون کفن نموده و جنازه را بیرون آوردند رسول خدا چنان نمازی بر او گذارد که مانند آن بر هیچ کس، نه قبل از آن و نه بعد از آن، نگذاردند و پس از آن در قبر رفته و بر زمین قبر به پشت خوابیدند.

و چون فاطمه را در قبر گذاردند، رسول خدا فرمود: یا فاطمَةُ! فاطمه گفت: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

رسول خدا فرمود: آنچه را که پروردگارت به تو وعده داد، آیا دیدی که حقّ است؟

فاطمه گفت: آری، ای رسول خدا! خدایت تو را جزا دهد. و گفت و گو و مناجات رسول الله در درون قبر به طول انجامید.

چون رسول خدا خارج شد، عرضه داشتند: شما با فاطمه امروز کاری کردید که با هیچ کس نکردید؛ اولاً در لباس های خودتان او را کفن نمودید؛ ثانیاً در قبر او داخل شدید؛ ثالثاً این گفت و گو و مناجات طویلی را که نمودید و این نماز مفصّلی که بر او گذاردید، هیچ ما بخاطر نداریم که با شخص دیگری نموده باشید!

رسول الله فرمود: اما کفن نمودن او را در لباس خود، به جهت آن بود که

چون من روزی گفتم: مردم در روز قیامت در عالم حشر برای مقام عرض از قبرهای خود عریان محشور می‌شوند، فاطمه صیحه‌ای زد و گفت: وا سَوَاتَاَهْ! «ای وای از رسوایی کشف قبائح!»

پس من لباس خود را بدو دادم و از خداوند در نمازی که بر فاطمه گزاردم خواستم که آن کفن را کهنه نگرداند تا زمانی که فاطمه در بهشت وارد شود؛ و خداوند دعای مرا مستجاب نمود.

و اما داخل شدن من در قبرش، به جهت آن بود که من روزی گفتم: چون میت را داخل قبر گذارند و مردم از کنار قبر برگردند، دو مَلک منکر و نکیر می‌آیند و از او سؤال می‌کنند؛ فاطمه گفت: وا عَوْنَاهُ بِاللَّهِ! «ای پناه به خدا!»

من مکرراً در قبر از پروردگار خود مسئلت نمودم تا آنکه روضه و دری از قبر او به بهشت گشود، پس قبر او باغی از باغ‌های بهشت شد.^۱

و علامه مجلسی - رضوان الله علیه - این روایت را در بحار آورده،^۲ و نیز به‌طور مفصل مضمون آن را از دو کتاب فضائل شاذان و کتاب روضه که در فضائل اهل بیت است روایت نموده است.^۳

صدقات رسول الله برای فاطمه بنت اسد و خدیجه بنت خویلد

فاطمه بنت اسد از زنان بزرگ اسلام بود، به رسول الله بسیار علاقمند بود؛ اوّلین زنی که از مکه به مدینه به دنبال پیغمبر هجرت کرد فاطمه بود. با کمال سختی و مشقت وارد مدینه شد و هنوز رسول خدا در مسجد قبا بودند. پاهای فاطمه تمام آبله زده و زخم شده بود و آماس کرده بود. رسول خدا

۱. بصائر الدرجات، ص ۸۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳۲.

۳. همان، ص ۲۴۱.

دستور دادند استراحت کند، و زنان مدینه برای معالجه پاهای او آمدند. قبر فاطمه در بقیع و در جلوی قبر چهار امام علیهم السّلام قرار دارد؛ آنجا حتماً باید دعا کرد و متوسّل شد که مادر امیرالمؤمنین در نزد خدا بسیار قیمت دارد. رسول خدا برای فاطمه بنت اُسد دعا می‌کردند و طلب مغفرت می‌نمودند و صدقه می‌دادند.

برای خدیجه هم رسول خدا بعد از اینکه از دنیا رفت صدقات می‌دادند و گوسفند ذبح نموده و به فقرا اطعام می‌نمودند، با آنکه سنّ رسول خدا از خدیجه پانزده سال کمتر بود. و عائشه به رسول خدا ایراد می‌کرد که: چرا برای زنی از قریش که از دنیا رفته و سال‌ها گذشته، ذبیحه می‌دهی و آن قدر یاد او می‌کنی؟

پیامبر می‌فرمود:

آیا می‌دانی چه زنی بود؟ من کجا می‌توانم او را فراموش کنم؛ یاری کرد مرا در وقتی که تمام مردم از من روی گردانیدند، و ایمان آورد به من در وقتی که همه مردم مشرک بودند و دعوت مرا نپذیرفتند، و در مشکلات قدم به قدم با من همراه بود.

سال رحلت ابوطالب و خدیجه، سال غم و اندوه رسول خدا

حضرت ابوطالب علیه السّلام در سال دهم از بعثت در اواخر ماه رجب از دنیا رفت، و پس از سه روز یا سی و پنج روز حضرت خدیجه رحلت کرد؛ پیامبر اکرم در آن سال غصّه‌دار بودند و از منزل بیرون نمی‌آمدند و آن سال را «عامّ الحزن» گویند، که حقّاً بر رسول خدا گران گذشت.^۱

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۶۹.

علت عدم ازدواج مجدد پیامبر و امیرالمؤمنین در زمان حیات خدیجه و فاطمه علیهم السلام اجمعی

حضرت آیه الله طهرانی - رضوان الله علیه - روزی در جواب این سؤال که: «چرا حضرت امیر، در زمان حیات فاطمه زهراء، زن دیگری نگرفتند؟» فرمودند: «البته درست است که زن دائم نگرفته‌اند ولی اتفاق افتاده است که در زمان آن حضرت، کنیز گرفته و داشته‌اند. این قضیه در آن موقع، مسئله متداولی بوده است. اما اینکه ایشان در زمان حیات آن حضرت، ازدواج مجدد نکرده‌اند به این صورت نبوده است که تمایل به ازدواج مجدد داشته ولی ازدواج نکرده‌اند بلکه می‌توان گفت که به‌طورکلی امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر روحی در وضعیتی بوده‌اند که با وجود حضرت زهراء علیها السلام، اصلاً تمایل به زن دیگری نداشته و در صورت وجود، اختیار نمی‌کردند. یعنی حالت نفسی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زمان با زمان امامت متفاوت بود و اصلاً شاید بتوان این‌طور گفت که حضرت زهراء برای امیرالمؤمنین علیهما السلام زیاد بود. البته مسئله مربوط به غریزه نبوده است، بلکه نحوه ارتباط امیرالمؤمنین و حضرت زهراء علیهما السلام به صورتی بود که دیگر جایی برای غیر باقی نمی‌گذاشت که امیرالمؤمنین فکر ازدواج مجدد را بکند حتی اگر آن فکر، فکر صحیحی باشد.

پیامبر تا زمان بعثت با زن دیگری ازدواج نکردند، ولی این ازدواج نکردن به‌خاطر احترام به حضرت خدیجه نبود و شاید خود حضرت خدیجه نیز به پیامبر پیشنهاد ازدواج مجدد می‌دادند؛ بلکه شاید بتوان این‌گونه تعبیر آورد که حضرت خدیجه، پیغمبر را از نقطه نظر اشتغال فکری و اشتغال روحی، پُر می‌کرد و دیگر با این نحوه بعثت، شاید این مسئله دچار نقصان می‌شد.

... ممکن است در مراحل سلوکی برای انسان این‌چنین حالاتی پیش بیاید که واجد حالی شود که اصلاً نفس او کشش نداشته باشد که به مسئله ازدواج

رغبت نشان دهد و گویا از این مرتبه خارج شده است. شاید وضعیت رسول خدا و امیرالمؤمنین نیز در آن زمان به این کیفیت بوده است.

مرحوم علامه طهرانی - قدس سره - این مطلب را که: «حضرت علی علیه السلام به خاطر حضرت زهراء ازدواج نکرده است»، رد کرده و متفی دانسته‌اند.»^۱

کیفیت ولادت حضرت زهراء سلام الله علیها

«در عیون أخبار الرضا و أمالی و توحید شیخ صدوق روایت می‌کند از علی بن ابراهیم، از پدرش، از هروی؛ و در احتجاج شیخ طبرسی مرسلأ از هروی روایت کرده است که:

قال: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟! *فَقَالَ: نَعَمْ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ.*

قال: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ! *فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ. مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَذَّبَنَا، وَلَيْسَ مِنَّا وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ، وَخُلِدَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ! قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ ﴿۲﴾. وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرَائِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَازَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي، فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ؛ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ.*

۱. مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۹ (۱۹ شوال ۱۴۲۲).

۲. سوره الرحمن (۵۵) آیات ۴۳ و ۴۴.

فَكُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ.^۱

«أبوصلت هروی می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول الله! از بهشت و دوزخ برای من بازگو کن، که آیا آنها امروز آفریده شده‌اند؟!»

حضرت فرمود: آری، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل در بهشت شد، و آتش را دید در آن وقتی که او را به سوی آسمان به معراج بردند.

من عرض کردم: جماعتی می گویند: آنها امروز در عالم تقدیرند، و هنوز خلق نشده‌اند!

حضرت فرمود: آنان از ما نیستند، و ما از آنان نیستیم. کسی که خلقت بهشت و جهنم را انکار کند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کرده است و ما را نیز تکذیب کرده است، و به هیچ وجه در تحت ولایت ما نیست، و در آتش دوزخ مخلد خواهد شد! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: ﴿اینست آن جهنمی که مجرمان آن را تکذیب می نمایند، که آن مجرمان پیوسته در میان آن جهنم و فلز گداخته دور می زنند و گردش می کنند﴾.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به معراج آسمان بردند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل در بهشت کرد، و از رطب بهشتی به من داد و من آن را خوردم، و آن رطب در صلب من تبدیل به نطفه شد، و چون به زمین بازگشتم، با خدیجه مباشرت و آمیزش نمودم و او به فاطمه حامله شد؛ پس فاطمه حوریّه ای است که انسان است.

و من هر وقت اشتیاق به بوی بهشت پیدا می کنم بوی دخترم فاطمه را

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۹؛ و در عیون أخبار الرضا، ص ۶۵؛ أمالی صدوق، مجلس ۷۰، و از طبع سنگی ص ۲۷۶؛ توحید صدوق، ص ۱۱۸، ضمن حدیث ۲۱ از طبع مطبوعه حیدری؛ و احتجاج طبع نجف، ج ۲، ص ۱۹۱، در ضمن سؤالهای أبوصلت هروی از حضرت رضا علیه السلام آورده‌اند.

استشمام می‌کنم.»^۱

محبت و علاقه شدید رسول خدا به حضرت زهراء

و بر همین نهج در تفسیر علی بن ابراهیم وارد است که:

رسول خدا، فاطمه را (که بر او و بر پدرش و شوهرش و اولادش هزار هزار تحیت و سلام باد) بسیار می‌بوسیدند، و این امر بر عائشه سخت و دشوار بود، و پیوسته در اعتراض بود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عائشه! چون مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم، پس جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک نمود و از میوه‌های آن به من داد و من خوردم، پس خداوند آن را در پشت من تبدیل به نطفه کرد، و چون به زمین آمدم، با خدیجه مواجهه کردم و به فاطمه آبستن شد. و بنابراین من هیچ‌گاه فاطمه را نمی‌بوسم مگر آنکه بوی درخت طوبی را از آن استشمام می‌نمایم.^۲

خواستگاری امیرالمؤمنین از حضرت زهراء سلام الله علیهما

«چون بزرگان قریش آن حضرت را خواستگاری می‌کردند و بعضی از آنها افراد مال‌داری بودند که صد شتر و دویست شتر مهریه می‌کردند و حاضر بودند حضرت زهراء را با همین مهریه‌ها بگیرند، لذا بعد از اینکه عمر آن حضرت را از رسول خدا خواستگاری کرد و پیغمبر رد کردند، و ابوبکر خواستگاری کرد و رد کردند، گفتند: «یا علی، حالا تو خواستگاری کن!» امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون «کیفیت نزول هر یک از مراتب وجود»، رجوع شود به شرح

حکمت متعالیه، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. تفسیر القمّی، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۸۷.

فرمودند: «آخر من که مالی ندارم، من که چیزی ندارم!» گفتند: «چه اشکال دارد؟ حالا خواستگاری کن!»

در آن وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام خواستگاری کردند، سَنَشان ظاهراً بیست و چهار سال بود و ظاهراً یک سال بعد از هجرت بود؛ چون هجرت رسول خدا به مدینه در وقتی بود که امیرالمؤمنین بیست و سه ساله بودند. وقتی که حضرت خواستگاری کردند، پیغمبر پیش حضرت زهراء آمدند و سؤال کردند: «علی از تو خواستگاری کرده است! راضی هستی و امضاء می‌کنی؟» حضرت سکوت اختیار کردند و حضرت رسول با شعف و خرمی برگشتند و فرمودند: «سُکوتُها رِضاها؛ سکوت محذرات در اینجا علامت رضای آنهاست!» طبعاً سکوت دختران و دوشیزگان در این مواقع در تحت حجاب و عفت، علامت رضا و امضاء آنهاست؛ و الا نه.

لذا قرار بر این شد که حضرت را برای امیرالمؤمنین علیه السلام به نکاح در بیاورند و رسول خدا آمدند پیش امیرالمؤمنین و گفتند: «حالا یا علی چه داری؟» حضرت عرض کردند که: «زرهی دارم و شمشیری». رسول خدا فرمود: «شمشیرت را برای خودت نگاه دار، چون در جنگ نیازمند به شمشیر هستی؛ ولی چون جوان دلاور و شجاعی هستی لذا نیازی به زره نداری، زره را بیاور و همان زره را مهریه قرار می‌دهیم.» زره را آوردند؛ رسول خدا زره را به سلمان دادند و سلمان هم آن زره را بُرد در بازار و به پانصد درهم فروخت و رسول خدا از آن پانصد درهم، وسائل عروسی و جهیزیّه حضرت زهراء را تهیه کردند.^۱ این تاریخچه مهریه و مهرالسَّنه است.

افرادی که می‌گویند: «آقا در آن زمان پانصد درهم، پول بوده است و الآن دیگر پول نیست و...» این حرف‌ها همه یاوه است! در آن زمان پانصد درهم پول

۱. رجوع شود به *الأمالی* (شیخ طوسی)، ص ۳۹ - ۴۱.

نبوده است. پانصد درهم پول یک زره بوده است، درحالی که عرض شد بزرگان و اشراف قریش، مهر دختران را صد شتر و دویست شتر قرار می دادند؛ صد شتر به اندازه دینه یک انسان کامل است که شاید اگر امروز بخواهند یک دینه کامل بدهند، به ده میلیون تومان می رسد. و این مسئله، سنت شد؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را برای بانوان امت خود سنت قرار دادند که هر کس می خواهد در تحت این سنت باشد، مهریه را بر این اساس قرار بدهد.^۱

۱. مباحث فقهی، ص ۱۲۷.

المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۳. مطلع انوار، ج ۷، ص ۲۹۶، تعلیقه:

«سخنی که در متن مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرموده اند تمام و کاملاً موجه است. به طور کلی هم چنان که از خود کلمه مهرالسنة پیدا است، یعنی مهری که در اسلام به عنوان سنت و روش از ناحیه شرع مشروع گردیده است، این مهر توسط شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دخت گرامی خویش، صدیقه کبری معین گردید و رسول خدا به دستور جبرئیل امین مأمور شد که آن را برای زنان امت خود مقرر کند.

در این زمینه روایاتی متعدّد از حضرات معصومین علیهم السلام وارد شده است؛ چنان که از موسی بن جعفر علیهما السلام در کتاب محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۱۳، روایتی صحیح السند در این باره مذکور است:

”عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ مَهْرِ السُّنَّةِ كَيْفَ صَارَ خَمْسَ مِائَةِ دِرْهَمٍ؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَوْجَبَ عَلَيَّ نَفْسِي أَنْ لَا يُكَبِّرَهُ مُؤْمِنٌ مِائَةَ تَكْبِيرَةٍ وَيُحْمَدُهُ مِائَةَ تَحْمِيدَةٍ وَيُسَبِّحُهُ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ وَيُهَلِّلُهُ مِائَةَ تَهْلِيلَةٍ وَيُصَلِّي عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْحَوْرِ الْعَيْنِ!» إِلَّا زَوَّجَهُ اللَّهُ حَوْرَاءَ وَجَعَلَ ذَلِكَ مَهْرَهَا؛ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ سُنَّ مَهْوَرُ النِّسَاءِ الْمُؤْمِنَاتِ خَمْسَ مِائَةِ دِرْهَمٍ، فَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.“

”برقی در کتاب محاسن از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند که از آن حضرت درباره مهرالسنة سؤال کردم که چگونه پانصد درهم شرعی معین گردید؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال بر خود واجب و فرض گردانیده است که اگر مؤمنی صد بار او را تکبیر گوید و صد بار او را حمد نماید و صد بار او را تسبیح کند و صد بار او را تهلیل کند و بر محمد و آل او صد بار درود بفرستد، آنگاه بگوید: «پروردگارا از حورالعین خود مرا نصیب فرما!»

خداوند او را با حورالعین تزویج خواهد نمود و این اذکار را مهر آن حورالعین قرار خواهد داد. آنگاه خداوند به پیامبرش وحی فرستاد که مهر زنان مؤمنه را به پانصد درهم سنت نماید و آنان ازدواج خود را به این مهر کابین نمایند، و رسول خدا نیز چنین فرمود:

و نظیر این روایت با اضافاتی نیز نقل شده است و آن اضافه این است:

”و أَيُّهَا مُؤْمِنِ خَطَبَ إِلَىٰ أَخِيهِ حُرْمَتَهُ فَبَدَّلَ لَهُ خَمْسَ مِائَةِ دِرْهَمٍ، فَلَمْ يُزَوِّجْهُ؛ فَقَدَّ عَقَّهُ وَ اسْتَحَقَّ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا يُزَوِّجْهُ حَوْرَاءَ.“ (الكافی، ج ۵، ص ۳۷۷)

”هر مؤمنی که به خواستگاری دختری برود و از پدر او تقاضای ازدواج براساس مهرالسنة نماید و کابین این زوج را بر پانصد درهم استوار دارد، و پدر دختر از پذیرش این مهریه امتناع ورزد و دختر خود را به تزویج او درنیآورد؛ پس مورد عاق آن شخص قرار گرفته است و بر ذمه و عهده خداوند است که از حورالعین، او را نصیب نماید.“

البته در این مورد روایات عدیده دیگری در کتب مشهور، امثال مناقب ابن شهر آشوب و مستدرک الوسائل و بحار الأنوار موجود است، که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر گردید. (مناقب آل ائمه اطهار، ج ۴، ص ۲۷۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۶۲، باب استحباب کون المهور خمس مائة درهم؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۴۸، باب ۱۷: المهور و احکامها)

برای روشن شدن مسئله لازم است قدری موضوع مهرالسنة را توضیح دهیم تا نسبت به برخی از شکوک و ابهامات پاسخ داده باشیم:

همان طور که در متن ذکر شده است، رسول خدا به امیر مؤمنان فرمودند: ”از مال دنیا چه در اختیار و تملک داری که آن را برای همسر خود مهر قرار دهی؟“

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ”شمشیری دارم که با او جهاد می‌کنم و زره‌ای که در جنگ آن را به تن می‌نمایم.“

رسول خدا فرمود: ”شمشیر را نمی‌توانی از دست بدهی، زیرا دیگر وسیله‌ای برای جهاد باقی نمی‌ماند؛ ولی تو هیچ‌گاه پشت به دشمن نمی‌کنی تا زره مانع از ضربت شمشیر و غیره شود، و می‌توانی بدون زره نیز به نبرد ادامه دهی.“

لذا زره را به قیمت پانصد درهم فروختند و با آن جهیزیۀ حضرت زهراء سلام الله علیها را - که مقدار آن در کتب مذکور است - خریدند؛ جهیزیۀ‌ای بسیار ناچیز و در حداقل ممکن.

این چنین مهریه‌ای اصلاً در آن زمان سابقه نداشته است و رسول خدا با این عمل می‌خواستند سنت تعیین مهریه سبک را در امت خود رایج و دارج کنند و به همین جهت فرمودند: ”جبرئیل به

من توصیه نموده است که به اَمّت خود دستور دهی که مهر زنان خود را به همین مهریه و مقداری که برای دخترت معین فرمودی قرار دهند.

حال هر که خود را مشمول اَمّت رسول الله می داند، از این سنّت و روش پیروی می کند؛ و هر که آن را نپذیرفت و با توجیّهات واهی و تأویلات مُضحکه، آن را مربوط به زمان رسول خدا دانست، تحقیقاً مشمول اَمّت آن حضرت نخواهد بود.

بر این اساس، برخی می گویند: "منظور از چنین مهری همان جنبه روحانی و تقدّس آن است، که مقصود پیروی از چنین سنّتی حاصل شود؛ و الاّ در عقد باید به همان مهریه متعارف و مقداری که برای زنان نسبت به شئون اجتماعی و خانوادگی در نظر گرفته می شود عمل نمود و به مهرالسّه اکتفا ننمود."

پاسخ این اشکال کاملاً روشن است؛ زیرا پیروی از سنّت به معنای متابعت و انقیاد نسبت به امری است که مورد نظر شارع بوده است و رسول خدا به غیر از همین مهریه که از فروش زره امیرالمؤمنین علیه السّلام به دست آمد، مهر دیگری برای دختر خود مقرر نفرمود و نگفت که این مهر را به عنوان جهت تقدّس و روحانیتش فعلاً مقرر می داریم، ولی ای علی، بدان که مهر دخرتم فلان مبلغ از طلا و جواهرات و اموال و املاک خواهد بود و تو باید پس از این نسبت به اداء آن ملتزم و متعهد باشی!

فلهذا این سخن بسیار سخیف و نابه جا خواهد بود! مضافاً به اینکه رسول خدا تصریح دارد بر اینکه زنان اَمّت من مهر خود را فقط همین مقدار قرار دهند نه بیشتر، و این به جهت قلّت مقدار مالیت آن می باشد. مضافاً به اینکه اگر منظور رسول خدا جنبه روحانیت این مهریه است، چرا به امیر مؤمنان امر کرد که زره خود را بفروشد و از مبلغ حاصل آن جهیزه را بخرد؟! حضرت می توانست مثلاً به امیرالمؤمنین بفرماید که قدری از آیات قرآن یا چیز دیگری را به عنوان مهر برای حضرت زهراء بیاورد.

و برخی گویند: "این مهریه در آن زمان دارای ارزش و قیمتی بسیار بوده است و می توانستند با آن به اموری ثمین و گرانبساز دسترسی پیدا کنند، مثلاً می توانستند با آن مهریه خانه ای بخرند و هکذا."

این سخن نیز نادرست است؛ زیرا اشیائی که توسط این مهریه خریداری شده است تماماً در کتب تاریخ آمده است و همان طور که گفته شد، جهیزه خریداری شده حداقل از ممکن بوده است.

ثانیاً: مگر یک زره چقدر قیمت دارد؟ آیا می توان با قیمت یک زره خانه ای خرید؟ بنابراین، مهرالسّه مهری است که از جانب رسول خدا برای تمامی ازدواج ها تا روز قیامت سنّت

و روش گردیده است و همه مؤمنین و مؤمنات باید از آن پیروی نمایند و عقد دختران خویش را بر آن اساس مقرر نمایند؛ گرچه در تعیین میزان مهر، اختیار با طرفین است و به هر میزان که مهر متعین گردید، از جانب مرد لازم‌الاجراء و الوفاء خواهد بود.

پاره‌ای نیز در توجیه این مهریه می‌گویند: «علی علیه السلام جز این زره چیز دیگری نداشت، و الا هرچه در تملک خود داشت آن را مهریه حضرت زهراء علیها السلام قرار می‌داد!»

این توجیه نیز مانند دو مطلب گذشته ناموجه است؛ و اینان نمی‌دانند که بدین توجیه، بزرگ‌ترین توهین و تحقیر را نسبت به ساحت مقدس حضرت زهراء علیها السلام روا داشته‌اند و شخصیت ملکوتی آن حضرت را به درهم و دینار و تملکات دنیوی فروخته و معاوضه نموده‌اند! آیا مفاد و مقصود از این سخن جز این است که ارزش و قیمت و بهاء چنین شخصیتی را در مقام تقویم و تعیین مهر، همانند سایر افراد و سایر موارد، به باغ و زمین و املاک و خانه و زراعت بفروشد و معاوضه نمایند؟! زهی سفاقت و جهالت!

مضافاً به اینکه رسول خدا فرمود: «این مهر برای سایر افراد امت من سنت شده است» و این سخن با فرض مذکور، در تناقض و تعارض آشکار می‌باشد.

بنابراین، به طور قطع و مسلم، مهرالسنه همان پانصد درهم است که رسول خدا به واسطه فروش زره امیر مؤمنان آن را صدق بضعه خود، شفیعه روز جزاء، صدیقه کبری سلام الله علیها قرار داد و همان مهر را - نه کم و نه زیاد - برای سایر زنان امت خود تا روز قیامت توصیه فرموده است.

ممکن است این شبهه مطرح شود: «گرچه پیروی از سنت سنیّه رسول خدا امری است ممدوح و مرضی پروردگار؛ ولی چه بسا شوهرانی که ممکن است از این سنت سوء استفاده کنند و به واسطه قلت مهر، نسبت به همسر خود راه ظلم و ستم ببیمایند و بر او سخت‌گیری کنند و در حق او اجحاف روا دارند، و یا اینکه به کمترین بهانه و عذر واهی او را طلاق داده و از خانه و کاشانه بیرون کنند؛ و در این صورت مثل معروف: «خواست ابرویش را اصلاح کند، چشم او را کور نمود!» نمودار می‌شود.»

در پاسخ این مشکل باید عرض کنیم: اجحاف و ظلم و ضرر به هر جهت و در هر صورت در اسلام مردود و مطرود و مستوجب آثار حقوقی و حتی تنبیهی می‌باشد. در نظام اسلام راستین، ضرر و اجحاف وجود ندارد و طرفین - چه مرد و چه زن - موظف به رعایت و انجام وظائف محوله از ناحیه شرع می‌باشند. بنابراین اگر ظلم و تعدی از ناحیه مرد صورت گرفته باشد و او بخواهد بدون جهت شرعی و عقلانی، عیال خود را طلاق بدهد، موظف به پرداخت مهرالمثل خواهد بود، نه مهرالسنه؛ و اگر اجحاف و تمرد و سرکشی از جانب زن باشد، مرد در این صورت

شجره طوبی، مهریه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام

«در تفسیر عیاشی از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت باقر علیه السلام از پدرش از پدرانیش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود:

روزی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود اُمّ ایمن وارد شد و در زیر چادر و روپوش خود چیزی داشت. رسول الله فرمود: ای اُمّ ایمن! در زیر روپوش و عبای خود چه داری؟! اُمّ ایمن گفت: ای رسول خدا! فلانه دختر فلانه را تزویج کردند، و بر او نثار کردند، و من مقداری از نثار او را برداشتم. و پس از این اُمّ ایمن گریه کرد. رسول الله فرمود: چرا گریه می کنی؟! اُمّ ایمن گفت: فاطمه را تو تزویج کردی و چیزی بر او نثار نکردی!؟

رسول الله فرمود: گریه مکن! سوگند به آن کسی که مرا به حق پیامبر بشیر و نذیر قرار داده است، که بر تزویج فاطمه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در میان هزاران نفر از فرشتگان حضور داشتند، و خداوند به درخت طوبی امر کرد تا از زینت‌ها و جواهرات و لباس‌های سُنْدُس و استبرق خود، و از دُرّ و زمرد و یاقوت و عطر خود بر آنها نثار کرد، و آن فرشتگان به قدری از آن نثارها برداشتند که ندانستند با آن چکار کنند! و خداوند طوبی را به عنوان مهریه فاطمه به فاطمه بخشید؛ و طوبی در خانه علی بن ابی طالب است.^۱

تقصیری نخواهد داشت و نه تنها مهری به زن تعلق نمی‌گیرد حتی مهرالسنة، بلکه زن موظف است خسارت‌هایی را که به واسطه مراسم ازدواج بر مرد تحمیل شده است تدارک نماید. بدین لحاظ دیگر نیازی نیست که به جهت رفع این محذور، در صورت تعدی و اجحاف مرد در زندگی، پیشاپیش شرط طلاق به زن داده شود و مرد او را وکیل در طلاق گرداند. إن شاء الله به زودی با توفیق الهی، رساله‌ای در مهرالسنة و طلاق از این حقیر به رشته تحریر و نشر در خواهد آمد؛ بحوله و قوته.»

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

دلیل محبت و علاقه فراوان پیامبر اکرم به حضرت فاطمه زهراء

«پیغمبر فاطمه زهرا را دوست داشتند و این دوستی به خاطر سر پیغمبر بودن بود؛ فاطمه زهرا دختر پیغمبر و سر پیغمبر بود! او را از زینب، دختر دیگرشان بیشتر دوست داشتند، از سایر اولادشان بیشتر دوست داشتند؛ از همه آنها بیشتر دوست داشتند! گذشته از اینکه از خدیجه بود و در زمان بعثت و بعد از اینکه خداوند علیّ اعلیٰ مسئله نبوت را به پیغمبر داده بودند، متولد شده بودند.^۲ فاطمه زهرا یک نمونه‌ای بود! اگر اجمالاً می‌خواهید بدانید، ائمه علیهم السلام از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء هستند؛ یعنی فاطمه زهرا آن قدر باید دارای طهارت و عصمت باشد که امام زمان، مظهر عدل و مظهر توحید، باید از رحم فاطمه زهرا متولد بشود، سیدالشهداء باید از شکم فاطمه بیرون بیاید؛ عالم نمی‌تواند سیدالشهداء را از غیر این شکم ببیند! امام رضا باید از اینجا باشد، موسی بن جعفر باید از اینجا باشد، امام محمد تقی باید از اینجا باشد؛ همه ائمه باید از اینجا باشند! پدر ائمه امیرالمؤمنین است که خودش ترجمه حال زندگی خودش را از زمان کودکی تا هنگام فوت برای ما بیان می‌کند،^۳ و مادرشان هم باید این باشد، که این هم سر پیغمبر است!

«سر پیغمبر است» یعنی پیغمبر است، منتها پیغمبر کوچک و پیغمبر هیجده‌ساله؛ معنایش این است که اصلاً تمام آن روحيات و اخلاق و معنویات و توحید در او پیاده شده است!

نظر پیغمبر نظر ظاهری نیست، نظر واقعی او نظر ملکوتی است. پیغمبر هر وقت می‌خواهد سفر برود، از حجره عیالات نمی‌رود، از حجره دخترش می‌رود؛ وقتی هم که از سفر برمی‌گردد، اول به خانه فاطمه می‌آید و می‌ایستد و سلام

۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ الهدایة الکبریٰ، ص ۱۷۵.

۳. رجوع شود به نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۶۰.

می‌کند، بعداً به منزل خودش می‌رود.^۱ فاطمه را می‌بوسد، دست فاطمه را می‌بوسد، سینه فاطمه را می‌بوسد.^۲ هر وقت فاطمه پیش پدرش می‌آید، پدر از جای خود بلند می‌شود و فاطمه را سر جای خودش می‌نشاند.^۳ اینها بر آن زن‌هایی که خودشان بچه ندارند و می‌بینند که شوهر با بچه زن متوفایش دارد این‌طور می‌کند، خیلی گران است!

حسادت و کینه برخی همسران پیغمبر نسبت به حضرت فاطمه زهراء

یک وقت آن زن مثل أم سلمه، زن مؤمنه‌ای است، و هرچه پیغمبر به فاطمه زهراء بیشتر محبت می‌کند، او بیشتر خوشحال می‌شود، چون خودش وارد در حرم است؛ اما یک وقت زن آلوده‌ای است، یعنی در روح او غش هست و موجب کینه می‌شود، کارشکنی می‌کند، اذیت می‌کند، سعایت می‌کند، حرف زشت می‌زند و پیغمبر را به بدی نسبت می‌دهد! چگونه می‌تواند ببیند که پیغمبر اولاد دختر خود را روی زانو می‌نشاند و او خودش بچه ندارد؟! این می‌خواهد که پیغمبر هم به او همین قسم محبت کند که به فاطمه زهراء محبت می‌کند؛ اما پیغمبر نمی‌تواند، پیغمبر دید ملکوتی دارد، پیغمبر شهوی نیست، پیغمبر زنان را براساس شهوت نمی‌گرفت!

عایشه به خائنه پیغمبر آمد و دختر هم بود، ولیکن پیغمبر حساب او را با حساب فاطمه یکی قرار نمی‌داد؛ این سر خودش است و ملکوت، آن جسم است و ظاهر! آنها می‌گویند: نه، همین که ما زن شدیم باید ما را در یک ترازو و او را در یک ترازو قرار دهد! ولی در یک ترازو قرار نمی‌گیرند؛ جهل و علم در یک ترازو

۱. مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۷۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۹۴.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۷۵؛ الأمالی (طوسی)، ص ۴۰۰؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳. الأمالی (طوسی)، ص ۴۰۰؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۶.

قرار نمی‌گیرند، نور و ظلمت در یک ترازو قرار نمی‌گیرند و پیغمبر نمی‌تواند قرار بدهد! پیغمبر باید حق هر کس را در حدود خودش حفظ کند، لذا این موجب کینه می‌شد و اذیت می‌کردند؛ بعضی اوقات فاطمه زهراء به در خانه پیغمبر می‌آمد، به او می‌گفتند: «پیغمبر نیست!» و در را باز نمی‌کردند!^۱

سرایت دشمنی و کینه‌ورزی نسبت به حضرت زهراء از داخل خانه پیغمبر به خارج

چه گذشت! چه گذشت! و این رشته از داخل به خارج سرایت کرد؛ حزب مخالف اهل بیت که در داخل خانه پیغمبر و متشکل از اُمّ حبیبه و حفصه و عایشه و بعضی دیگر بود، با خارج و با ابوسفیان و عمر و ابوبکر و معاویه و اینها مرتبط بودند و با همدیگر شبکه‌ها و ارتباطاتی داشتند و اسرار داخل خانه پیغمبر را به خارج می‌بردند.^۲ در سوره تحریم است که:

پیغمبر [بعضی] زنان خود را حاضر کرد و فرمود: «من نگفتم که کلمات داخل را به خارج نبرید! چرا بردید؟!» گفتند: «نبردیم!» پیغمبر آیه قرآن را برای آنها خواند. گفتند: «چه کسی به تو خبر داده است؟» پیغمبر فرمودند: «جبرئیل خبر داده است!»^۳

۱. این جریان در *الإحتجاج*، ج ۱، ص ۱۹۷، فی مابین امیرالمؤمنین علیه السلام و عایشه است. (محقق)
 ۲. *صحیح البخاری*، ج ۳، ص ۱۳۲: «عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة: إن نساء رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم كنّ جزين: فجزبُ فيه عائشة و حفصه و صفية و سودة؛ و الجزبُ الآخرُ أُمّ سلمة و سائرُ نساء رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم.»
 ۳. *السيرة النبوية، النجاح الطائي*، طبع قدیم، ج ۲، ص ۲۵۵: «... و كانت عائشة و حفصة عینین لأبویهما فی منزل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فی جميع القضايا.»
 ۳. سوره تحریم (۶۶) آیه ۳: ﴿وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأُكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ﴾.
- جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۳۷۵؛ *معاد شناسی*، ج ۷، ص ۱۰۸.

سبب جاودانگی حقیقت حضرت زهراء سلام الله علیها

اینها نمی‌توانند براساس آن تقوا و عدالت و آن نورانیت و طهارت با فاطمه زهراء دشمنی کنند؛ لذا می‌آیند و فاطمه زهراء را در سنّ جوانی می‌کشند، می‌آیند و محسنش را سقط می‌کنند، می‌آیند و فدکش را می‌برند، می‌آیند و تازیانه می‌زنند! این تازیانه‌زدن‌ها به آن معنویت و به آن مقام صدمه نمی‌زند؛ فاطمه زهرا را قطعه‌قطعه کنید، فاطمه زهراء است، در تمام عوالم شفیع امت است، لوادار توحید در روز قیامت است، مرکز عصمت و طهارت حضرت علی است! او را قطعه‌قطعه بکنید یا نکنید، امام حسین پسر او است؛ خودتان را بکشید و بخواهید ثابت کنید که به امام حسین نگوید: «ابن رسول الله؛ پسر پیغمبر!» اما امام حسین، امام حسین بود و از فاطمه زهراء است و فاطمه زهراء هم دختر پیغمبر است، حالا می‌خواهید پسر پیغمبر به او بگویید یا نگویید، این خارج که تغییر نمی‌کند!

موجودی در دنیا به وجود بیاید و خانمی پا به این عالم بگذارد که آن قدر به پدرش محبت دارد و آن قدر عاشق است و آن قدر به پیغمبر خود و به پدر خود تاسی کرده است که روحش روح پیغمبر شده است، و سرش سر پیغمبر شده است؛ اما واقعاً حیف است! که اینها جاهل‌اند و نمی‌دانند و می‌خواهند دنبال آن اساس را بزنند، می‌آیند اینجا را از بین می‌برند، ولی اینجا قابل از بین بردن و قابل حذف شدن نیست!

پیغمبر از سفر برگشت و اوّل به خانه فاطمه آمد و دید پرده‌ای آویزان است، از در خانه فاطمه به مسجد برگشت. اینجا فاطمه زود ادراک کرد که

۱. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰؛ الهدایة الکبری، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ الملل و النحل (شهرستانی)، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از نظام؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغة (ابن‌ابی‌الحدید)، ج ۶، ص ۴۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

پیغمبر برای چه برگشت؛ همیشه در خانه می‌آمد و می‌نشست! صدا زد: «سلمان بیا این دستبند نقره مرا بگیر!» پرده هم آویزان بود، پرده آویزان را هم باز کرد، و با دستبند به سلمان داد و گفت: «برو این را خدمت پدرم تقدیم کن و بگو این را درباره فقرا قسمت کند!»

سلمان دستبند و پرده را آورد و به پیغمبر داد، پیغمبر فرمودند: «چه کسی داد؟» گفت: «دخترت داد.» حضرت فرمودند: «فاطمه چرا اینها را داد؟» سلمان عرض کرد: «یا رسول الله! فاطمه گفت: "پدرم در خانه وارد نشد؛ و من هرچه تفحص کردم، غیر از این دو چیز علامتی برای عدم ورود او ندیدم!"

پیغمبر فرمود: «جان من فدای فاطمه باد که از سرّ و فکر من خبر دارد!»^۱
این تأسی است!

لشگر اسلام جهاد کرده است و آنقدر از زنها و مردها به‌عنوان اسارت آورده‌اند که مدینه پُر از زن و مرد اسیر است؛ اما فاطمه یک غلام یا یک کنیز ندارد، در همان منزل محقّر، خودش باید پشم را بریسد و ببافد، خودش باید گندم را با دستاس آسیا کند و خمیر کند و ببزد، و خودش باید امام حسین را شیر بدهد! آمدند و گفتند: «یا فاطمه! خب به پدرت بگو: یکی از این زنها که به‌عنوان اسارت آورده است، در منزل بیاورد و به شما بدهد تا کارهای شما را بکند!» و اصرار و ابرام کردند.

یک شخص از طرف فاطمه برای پیغمبر خبر آورد که: «یا رسول الله، شما این‌همه زنها را میان مسلمان‌ها قسمت می‌کنید، آخر این دختر شما هم حقی دارد!»

پیغمبر خودش به خانه فاطمه آمد و گفت: «ای دختر من! ما سهمیه

۱. الأملی (صدوق)، ص ۲۳۴.

مسلمانها را می‌دهیم، اما دوست دارم تو بر این مشکلات صبر کنی! می‌دانی که در روز قیامت، درجاتی برای مؤمنین است که به آن نمی‌رسند مگر با صبر! حالا می‌خواهی من از آن برای تو چیز بهتری بدهم؟»

فاطمه گفت: «یا رسول الله، برای من مرحمت کنید!»

حضرت فرمودند: «بعد از نمازها این تسبیحات را بگو! و بر این تسبیحات مداومت داشته باش تا به آن مقام برسی!» (همین تسبیحات حضرت زهراء.)

فاطمه گفت: «من خادم و کلفت می‌خواهم چکار؟! من رضای شما را می‌خواهم!»^۱

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۶۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۳۶ و ۱۵۳؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۲۹؛ الدعاء، طبرانی، ص ۹۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۱؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۵۵؛ با قدری اختلاف در مصادر.

مطلع انوار، ج ۴، ص ۱۳۸: در حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی در جلد ۱، صفحه ۶۹ با اسناد متصل خود از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت می‌کند که:

«إِنَّهُ قَالَ: قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ بَيْسِي، فَقَالَ عَلَى لِفَاطِمَةَ: "إِيتِي أَبَاكَ فَسَلِّيهِ خَادِمًا تَقَىٰ بِهِ الْعَمَلَ." فَآتَتْ أَبَاهَا حِينَ أَمَسَتْ، فَقَالَ لَهَا: "مَا لَكَ يَا بِنْتِي؟" قَالَتْ: "لَا شَيْءَ، جِئْتُ لِأَسَلِمَ عَلَيْكَ." وَ اسْتَحْيَتْ أَنْ تَسْأَلَ شَيْئًا، فَلَمَّا رَجَعَتْ قَالَ لَهَا عَلِيٌّ: "مَا فَعَلْتِ؟" قَالَتْ: "لَمْ أَسْأَلْهُ شَيْئًا وَ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ."

حتیٰ إذا كانت الليلة القابلة قال لها: "إيتي أباك فسليه خادمًا تتقين به العمل!" فأتت أباهَا، فاستحييت أن تسأله شيئًا.

حتیٰ إذا كانت الليلة الثالثة مساءً خرجنا جميعًا حتى أتينا رسول الله صلى الله عليه و آله) وسلم، فقال: "ما أتى بكما؟!"

فقال علي: "يا رسول الله! شق علينا العمل فأردنا أن نعطينا خادمًا نتقى به العمل."

فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله) وسلم: "هل أدلكما على خير لكما من هجر النعم؟"

قال علي: "يا رسول الله نعم!"

پیغمبر کارهای بیرون را قسمت کرده بود و همان شبی که دست فاطمه را در دست علی گذاشت، فرمود: «ای فاطمه، کارهای داخل منزل به عهده تو، و کارهای خارج به عهده علی است!»^۱ تهیه غذا و کاشتن درختها و چیدن خرما و جاری کردن نهرها و جنگ و جهاد و... به عهده علی است، و خانه‌داری و تکفل امور داخل منزل به عهده فاطمه است؛^۲ و این قسمتی است که پیغمبر برای او کرده است و فاطمه هم سیر پیغمبر است و راضی است!

غالب تواریخ نوشته‌اند:

وقتی فاطمه زهراء را برای امیرالمؤمنین زفاف کردند، سن آن حضرت نه سال بود،^۳ و هنگامی که از دار دنیا رفتند، هجده ساله بودند؛^۴ آن وقت فاطمه زهراء در همین مدت مختصر، پنج اولاد آورد: یکی حضرت امام حسن، یکی حضرت امام حسین، یکی حضرت زینب و یکی حضرت ام‌کلثوم؛ اما محسنش هم که ما به او محسن می‌گوییم، به دنیا نیامد!^۵

حالا اگر محسن به دنیا آمده بود، چه می‌دانیم که از امام حسین کمتر بود، و

قال: "تکبیرات و تسبیحات و تحمیدات مائة حین تُریداً أن تناما، فتبتنا علی ألف حسنة، ومثلها حین تُصبحان، فتقومان علی ألف حسنة."

فقال علی: "فما فاتتني، منذ سمعتها من رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم إلا ليلة صغين، فإني نسيتها حتى ذكرتها من آخر الليل فقلتها."*

*. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۳۴۰: السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۰۴، با قدری اختلاف.

۱. قرب الإسناد، ص ۵۲.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۳۴۰: مناقب آل‌أبی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۷: إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۸۴.

۴. تاریخ أهل البيت، ص ۷۱ و ۷۲: الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷ و ۴۵۸: الهدایة الکبری، ص ۱۷۶.

۵. الهدایة الکبری، ص ۱۸۰؛ تاریخ أهل البيت، ص ۹۳؛ مناقب آل‌أبی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۸؛ تاج الموالید، ص ۷۶.

از امام حسن کمتر بود؟! او هم اولاد علی و فاطمه است دیگر! اما او را همان طور در همان نطفه بودن کشتند! در همان جنین بودن، بین در و دیوار له کردند!^۱

بررسی روایات ناراحتی حضرت فاطمه از امیرالمؤمنین علیهما السلام

تبیین و جواب اوّل

«سؤال: روایتی شنیدم که نمی دانم درست است یا نه! مبنی بر اینکه:

در یک زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام خواب بودند کنیزی سر آن حضرت را بر روی زانو خود می گذارد؛ در این حالت حضرت زهراء این صحنه را می بینند و خیلی ناراحت می شوند!^۲

۱. رجوع شود به *الهدایة الکبریٰ*، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ *الإختصاص*، ص ۱۸۵؛ *الإحتجاج*، ج ۱، ص ۸۳؛ *دلائل الإمامة*، ص ۱۳۴؛ *الملل والنحل* (شهرستانی)، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از نظام؛ *میزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. *مبانی اخلاق در آیات و روایات*، ج ۱، ص ۹۴.

۳. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۱۶۳:

«عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُهَاجِرَيْنِ إِلَى بِلَادِ الْحَبَشَةِ، فَأُهِدِيَتْ لِحُجْعَفْرِ جَارِيَةٌ قِيمَتُهَا أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَهْدَاهَا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخْدُمُهُ فَجَعَلَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ، فَدَخَلَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَوْمًا فَتَطَّرَتْ إِلَى رَأْسِ عَلِيٍّ فِي حَجْرِ الْجَارِيَةِ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْحَسَنِ فَعَلْتَهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ، مَا فَعَلْتُ شَيْئًا! فَمَا الَّذِي تُرِيدِينَ؟ قَالَتْ: تَأْذُنُ لِي فِي الْمَصِيرِ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ!

فَتَجَلَّبَبْتُ بِحُلْبَابِهَا وَ تَبَرَّعْتُ بِرِقْعِهَا وَ أَرَادَتِ النَّبِيَّ، فَهَبَطَ جَبْرَيْلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُقْرُئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَذِهِ فَاطِمَةُ قَدْ أَقْبَلَتْ إِلَيْكَ تَشْكُو عَلَيْهَا فَلَا تَقْبَلْ مِنْهَا فِي عَلِيٍّ شَيْئًا! فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ: حِثِّ تَشْكِينَ عَلِيًّا؟ قَالَتْ: إِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ! فَقَالَ لَهَا: ارْجِعِي إِلَيْهِ فُتَقُولِي لَهُ: رَغِمَ أَنْفِي لِرِضَاكَ!

فَرَجَعَتْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، رَغِمَ أَنْفِي لِرِضَاكَ! - تَقُولُهَا ثَلَاثًا - فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ

عليه السلام: شَكَوْتِنِي إِلَى خَلِيلِي وَ حَبِيبِي رَسُولِ اللَّهِ؟! وَ اسْأَلْتَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ! أُشْهِدُ اللَّهَ يَا فَاطِمَةُ، أَنَّ الْجَارِيَةَ حُرَّةٌ لِرُجُوهِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْأَرْبَعِيَّةَ دِرْهَمِ الْتِي فَضَلْتِ مِنْ عَطَائِي صَدَقَةً عَلَى فَقَرَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ! ثُمَّ تَلَبَّسَ وَ انْتَعَلَ وَ أَرَادَ النَّبِيَّ، فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: قُلْ لِعَلِّي قَدْ أَعْطَيْتُكَ الْجَنَّةَ بِعَيْتِكَ الْجَارِيَةَ فِي رِضَا فَاطِمَةَ وَ النَّارَ بِالْأَرْبَعِيَّةِ دِرْهَمِ الْتِي تَصَدَّقْتِ بِهَا فَأَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ شِئْتَ بِرِحْمَتِي وَ أَخْرِجِ مِنَ النَّارِ مَنْ شِئْتَ بِعَفْوِي! فَعِنْدَهَا قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ.»

ترجمه: « از ابوذر - رحمة الله عليه - روایت است که: من و جعفر بن ابی طالب به بلاد حبشه مسافرت رفتیم، کنیزی که قیمتش چهار هزار درهم بود را برای جعفر هدیه آوردند. وقتی به مدینه برگشتیم، جعفر آن را به علی علیه السلام هدیه داد تا به آن حضرت خدمت کند. علی علیه السلام کنیز را در خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها گذارد. روزی فاطمه سلام الله علیها وارد منزل گشت و دید سر مبارک علی علیه السلام در دامن کنیز است، عرض کرد: یا ابا الحسن: با او تماس برقرار کردی؟ علی علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند، ای دختری پیامبر من با این کنیز عملی انجام ندادم، تو چه قصدی داری؟

فاطمه سلام الله علیها عرض کرد: اذن می دهی به منزل پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم؟ علی علیه السلام فرمود: به تو اذن دادم!

فاطمه سلام الله علیها چادر به سر نمود و نقاب انداخت و عازم منزل نبی اکرم صلی الله علیه و آله گردید، قبل از اینکه فاطمه علیها السلام به منزل پدر برسد جبرئیل نازل شد، عرضه داشت: یا محمد، خداوند سلامت می رساند و می فرماید: فاطمه سلام الله علیها به نزد تو می آید و از علی شکایت دارد، از او درباره علی علیه السلام چیزی قبول مکن.

در این هنگام فاطمه داخل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آمده ای از علی شکایت کنی؟ فاطمه عرض کرد: آری به خدای کعبه قسم!

پیامبر اکرم فرمودند: به سوی علی بازگرد و به او عرض کن: خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو هستم! فاطمه نیز بازگشت و نزد علی علیه السلام آمد و به آن حضرت سه بار عرض کرد: یا ابا الحسن خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو می باشم.

علی علیه السلام فرمود: شکایت من را به نزد دوست و حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله بردی، پناه به رسول خدا می برم از رسوایی، ای فاطمه خدا را شاهد می گیرم که کنیز را در راه خدا آزاد کرده و چهار صد درهم زاندی که از غنیمت نصیب من شده را به فقراء مدینه صدقه دادم.

آیا این روایت صحّت دارد؟

جواب: آنچه من از مرحوم علامه در هنگام صحبت با مرحوم پدربزرگ مادری ما شنیده ام این است که ایشان این روایت را رد کردند. عبارت ایشان این بود که:

«غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ!»^۱ غیرت زن در این موارد کفر است و حضرت زهراء برخلاف شرع و برخلاف دستور پدر خویش کاری انجام نمی دهد.

تبیین و جواب دوّم

در صورت صحت روایت، ممکن است حضرت زهراء نوعی بی توجهی از جانب امیرالمؤمنین علیه السّلام به نظرشان رسیده باشد. امیرالمؤمنین نیز بعداً فرمودند: «من اصلاً متوجّه نشدم که شما در منزل آمده‌ای و برگشته‌ای!»^۱ لهذا این عدم توجه امیرالمؤمنین، باعث شده که آن حضرت نسبت به این قضیه عکس‌العمل نشان دهد. بنابراین در صورت صحّت، این عکس‌العمل می‌توان گفت که این مشکل بعداً بر طرف شده است.

اما امیرالمؤمنین علیه السّلام حتی هنگامی که حضور داشتند، فقط با حضرت زهراء سلام الله علیها بوده‌اند نه با شخص دیگری؛ ولی در تواریخ است که: در بعضی از غزوات و جنگ‌ها، یا در بعضی از مواردی که امیرالمؤمنین به

پس لباس به تن آراست و نعلین به پا نمود و به طرف رسول خدا حرکت فرمود، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرضه داشت: ای محمّد، خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید: به علی بگو: در مقابل این کنیزی که آزاد کردی و رضایت فاطمه را تحصیل نمودی، به تو بهشت داده و در قبال چهار صد درهمی که صدقه دادی دوزخ را در اختیار گذاردم؛ پس هر کس را که خواهی به برکت رحمتم داخل بهشت نما، و با عفو و بخشش از دوزخ بیرون آور! در اینجا بود که علی علیه السّلام فرمودند: من به اذن خدا مردم را بین بهشت و دوزخ تقسیم می‌کنم. (محقق)

۱. شرح نهج البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید)، ج ۱۸، ص ۳۱۲.

سفری رفته‌اند؛ مثل سال آخر حیات رسول خدا در حَجَّة الوداع یا در یمامه، این‌گونه بوده که حضرت کنیزی را برای خود انتخاب کرده‌اند. البته مسائلی که ائمّه علیهم السّلام انجام می‌دادند، جنبهٔ بشری نداشته است؛ بلکه ارتباطات و مسائل دیگری در اینجا مدّ نظر بوده است. اصلاً به‌طورکلی یک سالک می‌فهمد که وقتی شخصی در آن حال سلوکی قرار می‌گیرد، اصلاً نسبت به این چنین مسائل توجهی ندارد.

مثلاً رسول خدا پس از غلبه بر یهود خیبر، صفیّه دختر رئیس قبیله یهود؛ حَبِیِّ بنِ أَخْطَب را به عقد ازدواج خود درآوردند.

لذا در اینجا مسئله غریزه در کار نبوده است. اصلاً در آن زمان همسر پیغمبر شدن نوعی شرافت بوده است؛ همان‌طور که می‌گفتند: ابوبکر با آن ثروتی که داشته، دختر خود را که دوازده سیزده‌ساله^۱ بوده به عقد پیغمبر درمی‌آورد، درحالی‌که پیغمبر در آن زمانی که به مدینه آمدند، پنجاه و سه ساله بودند. لذا این مسئله را به‌عنوان افتخار تلقّی می‌کردند؛ تازه همه‌جا می‌گفت: «من پدرزن پیغمبر هستم!»

الآن سنی‌ها افتخار می‌کنند و می‌گویند:

أبو بکر أبّ زوج النّبیّ؛ «ابوبکر، پدرزن پیغمبر است.»

لذا در مثل قضیه غلبه بر یهود خیبر حتّی اگر پیغمبر هم چنین قصدی نداشت، امّا به‌خاطر مسائل اجتماعی به این ازدواج تن می‌داد؛ به این معنی که چون قبیله آن زن قبیله مهمی است و پدر او هم در این جنگ کشته شده است، از روی ترحم و به‌عنوان الفت بین مسلمین و بین یهود، این دختر را به عقد ازدواج خود در می‌آورند.^۲

۱. عایشه در زمان ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، نه‌ساله بوده است. (محقّق)
 ۲. برای اطلاع بیشتر از نام و تعداد همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، رجوع شود به

نظایر این مسئله نیز وجود دارد. مثلاً وقتی شاه عباس صفوی قصد ازدواج داشت و در آن زمان دو قبیله قزلباش و قراگوزلو، از قبایل مهم شیعه در ایران که در مقابل اهل تسنن می ایستادند، مطرح بودند گفتند:

شاه عباس از کدام قبیله زن بگیرد؟ از هر کدام زن بگیرد به دیگری برمی خورد. در این حال تصویب کردند که از هر دو قبیله زن بگیرد. بعد گفتند: اگر عقد یکی مقدم بر دیگری باشد هر کدام بر دیگری افتخار می کند که من در ازدواج مقدم بوده ام. لذا دو نفر عاقد تعیین کردند که در یک لحظه: «أنکحْتُ» را بخوانند و هر دو دختر در یک لحظه به عقد شاه عباس در آیند. این موارد نشان می دهد که گاهی این مسئله جهت اجتماعی داشته است به صورتی که یک شاه مجبور می شود که در آن واحد دو زن بگیرد چون قبایل در اینجا در تعارض و نزاع واقع می شوند.

در زمان رسول خدا به همین صورت بوده است؛ ولی در بعضی از سرایا که امیرالمؤمنین حضور داشته اند داریم که:

حضرت کنیزی برای خود اختیار کردند که موجب اعتراض عدّه ای قرار گرفته به طوری که آنها این مسائل را حمل بر مسائل غریزی می کردند و به نزد پیغمبر آمده و می گفتند: «یا رسول الله! علی چنین و چنان کرده اند!» پیامبر خیلی عصبانی و ناراحت شدند که «شما خیال می کنید علی از طرف خود به انجام امور می پردازد!»

یعنی ائمه و بزرگان، همیشه با این مشکل مواجه بودند که اجتماع و فهم

إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۷۴ - ۲۸۰: الفصل الأوّل فی ذکر أزواجه و أولاده صلوات الله علیه و آله.

هم چنین برای اطلاع از جواب علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - از این شبهه، رجوع شود به تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۹۵: بحث علمی آخر ملحق به فی تعدد أزواج النبی؛ بررسی های اسلامی (به کوشش سید هادی خسرو شاهی)، ج ۱، ص ۳۰۹ - ۳۱۷: همسران پیامبر اسلام.

عرفی از ادراک آنها عاجز بودند و آنها نیز چاره‌ای نداشتند! در این وضعیت ائمه علیهم السّلام چه بگویند؟ فرض کنید مردم در چنین حالتی می‌گویند: «این حرف‌ها چیست؛ رفته‌اند زن گرفته‌اند دیگر!» لذا برای این مسئله دندان روی جگر می‌گذاشتند.

به هر حال، این قضیه عادی نبوده و همان‌طور که عرض کردم مطالب و مسائلی الهی در کار بوده است؛ نه مسائل غریزی!

سؤال: آیا این حسّاسیت در حضرت زهراء علیها السّلام به صورتی بوده است که قصد داشته باشند قلب امیرالمؤمنین علیه السّلام فقط از آن خود بدانند؟
جواب: خیر؛ این چنین مسئله‌ای را مرحوم آقا رد می‌کردند!^۱

تبیین و جواب سوّم

ایشان در پاسخ از علت ناراحتی حضرت زهراء علیها السّلام در بخش استفتائات سایت مکتب وحی می‌فرمایند:

«حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها از این مسئله ناراحت نشد که چرا چنین شده است، بلکه احساس نموده شاید نسبت به همسرش آن‌طور که خود او توقع دارد، نتوانسته است ربط و پیوند شایسته و بایسته را به انجام برساند.»^۲

توضیحی راجع به حقیقت معنای أمّ أبیها

«سؤال: راجع به خصوص کلمه «أمّ أبیها» توضیحی به خاطرتان می‌آید که بزرگان داده باشند که چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ به‌رحال، آن بزرگان حقیقت اینها را ادراک می‌کنند و ما یک معنای صوری را.

۱. مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۹.

۲. مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۱۳۰.

جواب: بنده از مرحوم آقا راجع به این مطلب شنیده‌ام، ولی از آقای حداد چیزی نشنیده‌ام.

مسئله اُمُّ اَیْبِهَا حقیقت جنبه انفعالی عالم وجود را بیان می‌کند. رسول خدا جنبه فاعلی عالم وجود است؛ جنبه فاعلی مقام واحدیت که همان اراده پروردگار در خلق عالم وجود است، چه عالم مجردات و چه عالم ماده. آن جنبه فاعلیت، نفس پیغمبر اکرم است؛ و جنبه انفعالی که قبول این فاعلیت را بکند، نفس حضرت زهراء است. پس نفس آن حضرت موجب خلقت عالم وجود است و از جمله خود پیغمبر؛ یعنی وجود عینی و خارجی رسول خدا هم به واسطه تجلی جنبه انفعالی حق در نفس حضرت زهراء تحقق پیدا کرده است، که بدون این مسئله جنبه فاعلی فایده ندارد.

وقتی که من می‌خواهم اراده کنم و این آب را بردارم، باید یک لیوانی هم در خارج باشد. هرچه من اراده کنم ولی لیوان نباشد، این اراده من به چه تعلق می‌گیرد؟ اراده فاعل نسبت به انجام یک شیء دو جهت می‌خواهد: یک جنبه فاعلی و یک جنبه انفعالی. هرکدام از این دو نباشد، آن فعل در خارج صورت عینی پیدا نمی‌کند.

جنبه فاعلی نسبت به عالم خارج، وجود پیغمبر اکرم است و جنبه انفعالی آن، نفس ولایتی حضرت صدیقه است، که ضمّ این دو موجب خلقت همه عالم وجود است. پس می‌توانیم بگوییم که: حضرت صدیقه سلام الله علیها از این نقطه نظر، علّت خلق حضرت رسول سلام الله علیه است.^۱

حالات رسول خدا در وقت احتضار

«شیخ کبیر، مفسّر عظیم صاحب مجمع البیان: امین الإسلام اَبی علی فضل بن

۱. نفعات انس، ص ۱۳۵.

حسن طَبْرَسِی - قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتّع خود /علام الوری گوید:
علی بن ابی طالب علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول
خدا بیهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده در سیمایش نگاه
می کرد و ناله می نمود و می گریست و می گفت:

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للأرامل

«او سپید رویی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می شود.
اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوگان و ضعیفان.»
رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمان خود را گشود و با آواز ضعیف و
آرامی فرمود:

يا بُنَيَّةُ! هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ، لَا تَقُولِيهِ! وَ لَكِنَّ قَوْلِي: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا
رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾؛
«ای نور چشمم، دخترکم! این سخن عمویت ابوطالب است، آن را مگو،
ولیکن بگو: ﴿و نیست محمد مگر فرستاده ای از جانب خدا که پیش از وی
فرستادگانی آمده اند و گذشته اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود آیا شما به
همان جاهلیت و دوران بربریت پیش خود بازگشت می کنید؟!﴾»

لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به فاطمه علیهما السلام

فاطمه گریه ای طولانی نمود. رسول خدا به او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه
نزدیک پیامبر شد و رسول خدا با او در پنهانی رازی گفت که چهره اش برافروخته و
خوشحال شد.^۲ و در این حال که دست راست امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

۲. بخاری در صحیح خود، طبع بولاق ج ۶ باب مرض النبی از کتاب النبی ص ۱۰ با سند خود از
عائشه روایت می کند که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن مرضی که به رحلتش انجامید،

حَنَك رسول خدا بود، رسول خدا جان داد و امیرالمؤمنین علیه السّلام نفس رسول خدا را که بیرون آمد به سوی چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح نمودند. و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و چشمانش را به هم نهادند، و ازارش را بر رویش گسترده و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند. چون از فاطمه علیها السّلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصّهات زدوده شد و خوشحال شدی؟! فاطمه گفت:

پدرم به من خبر داد که: تو اولین کسی می‌باشی از اهل بیت من که به من ملحق می‌شود و بعد از من مدّت زیادی عمر نخواهی کرد تا به من می‌رسی. این خبر رسول خدا بشارتی بود برای من که مرا خوشحال نمود.^۱

فاطمه علیها السّلام را به نزد خود خواست و با او در پنهانی راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند و با او در پنهانی راز گفت، و فاطمه علیها السّلام خندید، و ما از فاطمه علّتش را جویا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانی گفت من در این مرض می‌میرم و من گریه کردم و سپس به من در پنهانی گفت: من اولین کسی هستم از اهل بیت او که به دنبال او می‌روم و من خندیدم!

۱. *إعلام الوری بأعلام الهدی*، ص ۱۴۳. و این داستان را نیز شیخ مفید در *ارشاد طبع حروفی* اسلامیّه سنه ۱۳۶۴، در ص ۱۷۳ ذکر نموده است. و ابن سعد در *طبقات*، ج ۲، ص ۱۹۳، با سند خود از ابن عبّاس آورده است که چون سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را طلب کردند و به او گفتند: خیر مرگ من به من داده شده است. فاطمه می‌گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسی هستی که به من ملحق می‌شوی! فاطمه می‌گوید: من خندیدم و رسول الله فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ و جاء اهل الیمن و هم أرقّ أفئدة و الایمان یمان، و الحکمة بیانیة؛ «زمانی که نصرت و ظفر خداوند بیاید...» و در این حال اهل یمن بیایند که ایشان دارای عواطف لطیف هستند و ایمان از مردم یمن است و حکمت از ناحیه یمن می‌باشد» تو حاضر برای ارتحال به سوی خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی که حقّاً او بسیار قبول کننده توبه و رجعت

علت منع کردن رسول خدا حضرت زهراء را از قرائت شعر حضرت ابوطالب عليهم السلام

در اینجا معلوم است که رسول خدا نمی‌خواهد فاطمه را از حقیقت و مفاد آن شعر راقی و عالی ابوطالب علیه السلام منع کند. می‌خواهد بفهماند که روزگار خطیری در پیش داری و به عقب‌برگشتگان از اسلام طبق این آیه تو را می‌کشند و حقت و حق شوهرت را غصب می‌کنند و همه آنها به بربریت و جاهلیت بازمی‌گردند و تو و علی بن ابی طالب از شاکرین هستید و ذیل آیه ﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ برای شما خواهد بود.

چگونه متصور است رسول خدا دخترش را از شعر یگانه حامی و معین و ناصرش در مکه منع کند در حالی که خودش وقتی که یاد این شعر ابوطالب نمود به قدری فرحناک شد که از شدت فرح خندید؟^۲

از این مطالب روشن می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت ابوطالب کمال علاقه را داشته است، و به شعرش کمال توجه و عنایت را داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول خدا در بستر مرگ وقایعی را مشاهده می‌کند که به قدری نگران‌کننده است که شعر ابوطالب فراموش می‌شود.^۳

به سوی اوست.»

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۹۹.

۳. و شاهد و دلیل روشن بر آنکه منظور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از نخواندن شعر ابوطالب و خواندن این آیه، عطف توجه مسلمین را به ارتداد و کفر صحابه ریاست طلب بوده است، آنست که در قرآن کریم آیات بسیاری در مقام و شأن و عظمت پیغمبر و مؤمنین واقعی وارد شده است مثل آیه ۲۹، از سوره ۴۸: فتح: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ

آیا خطری از آن بالاتر متصور است که به رسول خدا نسبت هذیان و یاهوگویی دهند؟ و برای ریاست و زعامت بر مسلمین، ولیّ والای دین: علیّ مرتضی سیدالوصیین را که یکی از دو ثقل است، خانه‌نشین کنند؟ و چون رسول خدا کتف و دوات می‌خواهد تا امر علی را محکم کند، و وصایتش را - گذشته از خطبه‌ها و خطابه‌های شفاهی - اینک با دستور اکید کتباً به مردم اعلان نماید، او را منسوب به یاهوسرائی و هذیان گوئی نمایند؟ و با بلند کردن صدا به «کَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ» و ایجاد مغلظه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و رسول خدا را آزرده و دل‌شکسته نمایند، تا در پی بیست و سه سال تحمل نبوت الآن با یک دنیا غم و غصّه، و اندوه و حُزن رخت از جهان بریندد؟^۱

امر رسول خدا به سدّ ابواب و آوردن کاغذ و قلم برای نوشتن وصیت

«میر خواند که خود سنی مذهب است در کتاب روضه الصفا آورده است که: امّ سلمه گوید که: رسول الله در حین مرض عصابه‌ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند، الا در خانه علی. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف بینم!

الشُّجُودِ ﴿ تا آخر آیه، و مثل آیه ۲ از سوره ۴۷: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِهِمْ﴾.
در این صورت چه داعی برای رسول خدا بود که از خواندن این آیات صرف‌نظر کند و آیه‌ای را که دلالت بر ارتداد و کفر اصحاب پس از رحلت خود می‌کند، بخواند؟!
۱. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

حضرت تجویز این معنی نفرمود. یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح ابواب چه بود؟! و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟! پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن!

رفتار و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب هنگام نزدیک شدن رحلت ایشان

(تا آنکه گوید:)

علماء سیر روایت کرده‌اند که: در زمانی که مرض رسول الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. ایشان اختلاف کردند. بعضی گفتند که آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدت مرض گویند، یا از سر جلد می‌گویند؟ عمر گفت: درد و آلم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند و زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهم به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدل تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری! و مع ذلک گفت: سه وصیت می‌کنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب اخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صلوات بدهید چنانچه من به آن جماعت می‌دادم.

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و می‌گوید: نمی‌دانم که وصیت سیم را سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عَنَّا کِب نسیان در خاطر من تنید؟

ابن عبّاس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از اصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیّت نامه نویسد.^۱
(تا آنکه گوید:)

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیّت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت، سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾ نازل شد. گفتیم: یا رسول الله! این وصیّت به وصیّت وداع کنندگان می نماید! فرمود: آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه ای چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده ای که نموده ای وفا نمای! بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک برکنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیّر گشت، و جبّین مبینش غرق غرق شد. فاطمه که این حالت مشاهده کرد از بی طاقتی برجست، و دست حسن و حسین گرفته افغان برآورد که: یا اَبّتاه بعد از این برحال دختر تو فاطمه نظرِ مرحمت که اندازد؟! و به تیمار فرزندان تو حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقات امم که از اطراف آفاق بیایند که اهتمام نماید؟! یا اَبّتاه جان من فدای تو باد! وای بر گوش من که گفتار شیرین تو را نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

۱. تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در روضة الصفا است خواند میر در حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید: عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول صلی الله علیه و آله می خواست که در باب ولایت امیرالمؤمنین علی کرّم الله وجهه وصیّت نامه ای قلمی گرداند و این دو بیت که در کشف الغمّة ثبت شده مشعر به این معنی است؛ شعر:

أوصی النَّبِیُّ فَقَالَ قَاتِلْهُمْ قَدْ ضَلَّ یَهْجُرُ سَیِّدُ الْبَشَرِ
وَأرَى أبَا بکرٍ أَصَابَ و لم یَهْجُرُ و قَدْ أوصیَ إلی عَمْرٍ

حزن و اندوه فاطمه علیها السّلام در رحلت پدر

حضرت مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله چون نوحه و زاری فاطمه را شنید، دیده‌ها بگشاد و او را نزد خود آواز داد، دست مبارک بر سینه فرزند ارجمند خود نهاده فرمود: بار خدایا، فاطمه را صبری کرامت فرمای! بعد از آن فرمود: ای فاطمه بشارت باد تو را که پیش از همه به من خواهی پیوست!

علی علیه السّلام گوید: گفتم که: فاطمه خاموش باش و نمک بر جراحت رسول الله مپاش! آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر خویش بریزد! بعد از آن دیده‌های خسته بر هم نهاد. فاطمه با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتی کند که موجب آرام دل شما شود. و دو قره العین به قول مادر نزد رسول الله آمدند، حسن گفت: ای پدر مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به مراسم مهربانی من و برادر و پدرم که پردازد؟!...

علی بن ابی طالب گوید که: من از بی طاقتی گریان شدم...^۱

۱. سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سوّم نجف ص ۲۱۳ از ابن عبّاس آورده است که: از علی علیه السّلام حدیثی شنیدم که معنی و مفادش را نفهمیدم. شنیدم که می‌گفت: ان رسول الله أسرّ إلیّ فی مرضه و علّمنی مفتاح ألف باب من العلم یفتح کلّ باب ألف باب. و إنی لجالس بذی قار فی فسطاط علیّ و قد بعث الحسن و عمّاراً یستفیران النّاس إذ أقبل علیّ علیه السّلام فقال: یا بن عبّاس! یقّدم علیک الحسن و معه أحد عشر ألف رجل غیر رجل أو رجلین. فقلت فی نفسی: إن کان کما قال فهو من تلك الألف باب. فلما أظنّنا الحسن بذلك الجند استقبلت الحسن، فقلت لکاتب الجیش الذی معه أسباؤهم: کم رجل معکم؟ فقال: أحد عشر ألف رجل غیر رجل أو رجلین.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض خود با من به پنهانی راز گفت و هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده می‌شود. من در ذی قار در خیمه علی نشسته بودم و این هنگامی بود که حسن و عمّار را فرستاده بود تا مردم را برای جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال علی آمد و گفت: ای ابن عبّاس! حسن اینک بر تو وارد می‌شود و با او یازده هزار مرد

رسول خدا به عائشه فرمود که: ای عائشه بر شما باد که کنج خانه‌های خویش بنشینید، و دست در عروة الوثقی صبر و ستر و صیانت زیند چنانچه حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾؛^۱ «و در خانه‌های خود مستقر باشید!»

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال یافت. اُمّ سَلَمَه گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور است، سبب این گریه از چیست؟!

فرمود: إِنَّمَا بَكَيْتُ رَحْمَةً لِّأُمَّتِي؛ یعنی گریه من جز برای امت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد. فاطمه پرسید که: در روز فَرَجِ أَكْبَرٍ تو را کجا یابم؟! آن حضرت جواب داد که: بر در جَنَّتِ در زیر لواء الحمد مرا دریابی، در آن زمان که من از رحمت رحمن به استغفار جرایم امتان مشغول باشم

عزرائیل به صورت اعرابی به در حجره همایون رسول الله بایستاد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ! رخصت می‌فرماید که در آییم که رحمت خدا بر شما باد؟!!

غیر از یکی یا دو نفر می‌باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشکر نویسی که مأمور نوشتن اسامی سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از یکی یا دو نفر.

۱. آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أَحْزَاب: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾؛ «و در خانه‌های خود متمکن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایی بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زن‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره می‌فرماید که تو را با جنگ جَمَل و شتر سواری در میدان جنگ به‌عنوان سرکرده سپاه چه کار؟! ای زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حب ریاست و کینه دیرینه با علی علیه السلام از قعر خانه خود بیرون مشو!

در آن حین فاطمه زهراء بر بالین آن حضرت نشست، جواب داد که: رسول الله به حال خود مشغول است و اکنون ملاقات با او میسر نیست. بار دیگر مَلَكُ الْمَوْتِ رخصت طلبیده جواب اول شنید. در بار سیم آواز خویش چنان بلند برداشت و رخصت طلبید که هر که در منزل مقدس بود از هیبت آن بر خویش بلرزید.

در آن اثناء حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بیهوش شده بود، به حال خود باز آمده، چشمهای مبارک باز کرده استفسار نمود که: چه می شود؟! صورت واقعه معروض داشتند. فرمود که: ای فاطمه! دانستی که با که سخن می کردی؟! جواب داد که: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

فرمود که: این مَلَكُ الْمَوْتِ است هَادِمُ اللَّذَاتِ است و قاطع آرزوها و متمنیات است، مفرق جماعات، بیوه کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: یا مَدِينَتَاهُ! خَرَبَتِ الْمَدِينَةَ «ای وای بر شهر مدینه؛ شهر مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه مبارک خویش ضم نمود، و زمانی ممتد چشمهای خود نگشود چنانچه حاضران تصور کردند که مرغ روحش بر فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش گوش آن سرور برده گفت: یا اَبْتَاهُ! هیچ جوابی نشنید. گفت: جان من فدای تو باد! به حال من نظر کن و یک سخن با من بگوی!

حضرت مقدس نبوی چشمها باز کرده فرمود: ای دختر من! گریه را موقوف دار که حَمَلَه عرش بر بُكَاء تو می گریند و به دست خود قطرات عبرات از رخسار آن فرزند ارجمند پاک کرد و در تسکین خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد و گفت: بار خدایا وی را در فرقت من صبر کرامت فرمای! و با وی گفت: چون روح مرا قبض کنند بگوی: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ای فاطمه، هر مصیبتی که به کسی رسد در برابر آن عوضی خواهد یافت.

فاطمه گفت: یا رسول الله! کدام کس و کدام چیز تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز دیده های مبارک بر هم نهاده، فاطمه گفت: وَ اَكْرَبَاهُ!

رسول الله فرمود که: هیچ کَرَب و غم بعد از این بر پدر تو نخواهد بود. یعنی اندوه و پریشانی که بر افراد انسان روی می‌نماید به واسطه تعلّقات جسمانی است و اکنون قطع علائق بشریّت دست داد، ندای ﴿اٰزِجِیْ اِلٰی رَبِّكَ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً﴾ به گوش جان رسید. جان نازنین به جوار رحمت ربّ العالمین خواهد شتافت. همه رُوْح و ریحان و جنّت و نعیم مشاهده گشت، هیچ حسرت و اندوه و المّ باقی نخواهد ماند.^۱

۱. آیه الله سیّد شرف‌الدّین عاملی در کتاب ارزشمند خود *النصّ والاجتهاد* طبع دوّم ص ۹۳ تا ص ۹۵ در متن و تعلیقه مطالبی آورده است که حاصلش این است:
أولاً: فاطمه زهراء سلام الله علیها هم‌وزن و هم‌مقام حضرت مریم دختر عمران است؛ به دلالت نصوص صریحه در اخبار متضافره صحیحه؛ از جمله روایتی است که ابن‌عبدالبرّ در *استیعاب* و غیر او از اعلام صاحب‌نظران عاّمه آورده‌اند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دیدن فاطمه علیها السّلام درحالی که فاطمه مریض بود به عیادت رفت و فرمود: ای نور چشم من! ای دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه طعامی ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: ای دخترکم! آیا راضی نیستی که سیده و سرور و سالار زنان جهانیان باشی؟! گفت: ای پدر جان! پس مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود: او سید و سالار زنان عالم خود است و تو سید و سرور زنان عالم خودت هستی! آگاه باش که من تو را به شوهری دادم که او سید و سالار است در دنیا و آخرت... تا آخر روایت.

ثانیاً: فاطمه سلام الله علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد ائمه عترت طاهره و اولیاء آنها چه از امامیّه و غیر امامیّه مسلم است.

و بر افضلیت وی بر سایر زنان حتی سیده مریم بسیاری از محقّقین اهل سنّت و جماعت تصریح کرده‌اند؛ مانند تقی سبکی، و جلال سیوطی، و بدر، و زرکشی، و تقی مقریزی، و ابن‌ابی‌داود، و مناوی بنابر آنچه علامه نهبانی در کتاب *الشرف المؤمنة* در فضایل زهراء ص ۵۹ آورده است.

ثالثاً: فاطمه و مریم و خدیجه و آسیه افضل زنان اهل بهشتند.

و این خبر را امام احمد از حدیث ابن‌عبّاس در ص ۲۹۳ از ج ۱ *مسند* خود آورده و أبو داود در ترجمه خدیجه از *استیعاب* و قاسم بن محمد در ترجمه زهراء ایضاً از *استیعاب* روایت نموده است.

رابعاً: فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیده و بهترین زنان جهانیان هستند.

این خبر را ابو داود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در *استیعاب* آورده است. و عبدالوارث

میرخواند مطلب را دنبال می‌کند تا می‌رسد به اینجا که:

چون رسول خدا را دفن کردند و جمله یاران از سر خاک برگشتند نخست

بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه ایضاً در *استیعاب* روایت کرده است.

خامساً: فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا سیده زنان این امت است.

و این خبر را بخاری در ص ۶۴ از جزء ۴ از صحیح خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از صحیح خود، و ترمذی در صحیح خود، و صاحب جمع بین صحیحین و صاحب جمع بین صحاح سته و امام احمد از حدیث زهراء ص ۲۸۲ از جزء ششم از مسند خود، و ابن عبدالبرّ در ترجمه زهراء از *استیعاب* خود، و محمد بن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از طبقات خود، و ایضاً در طبقات در باب ما قاله النبی فی مرضه، در مجلد ثانی آورده‌اند.

و ما اینک این خبر را با لفظ بخاری در آخرین ورقه از کتاب استیدان از جزء چهارم از صحیح او در اینجا می‌آوریم: حدیث کرد برای ما موسی از ابو‌عوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: ام‌المؤمنین عائشه برای ما روایت کرده و گفت: ما همگی زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روی آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدا بود، رسول خدا چون وی را دید، مرحباً گفت، آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشاند. و سپس با فاطمه به‌طور پنهانی راز گفت. فاطمه گریه شدیدی کرد. چون رسول خدا وی را گریان یافت، برای بار دوم راز گفت و فاطمه بخندید. من از میان زن‌های رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در عین حال گریه می‌کنی؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازی که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمی‌کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقّی که من بر تو دارم، رازی که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو می‌گویم. اما رازی را که در مرتبه اول گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین می‌دانم که اجل من نزدیک شده است، پس ای فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبی بودم و برای تو هستم! فلذا من گریه کردم گریه‌ای را که تو دیدی. رسول خدا چون مرا گریان دید برای مرتبه دوم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمة ألا ترضین أن تكونی سیده نساء المؤمنین، أو نساء هذه الأمة؟! و من خندان شدم.

باید دانست که این دو روایت را سید شرف‌الدین در کتاب دیگر خود که به نام *الکلمة الغراء* است در ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳ ایضاً آورده است. (تعلیقه)

به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمده، شرائط تعزیت بجای آوردند. قرّة العین رسول الله از ایشان پرسید که: پیغمبر را دفن کردید؟! جواب دادند که: آری! فرمود که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبِیِّ الرَّحْمَةِ بود! گفتند: ای دختر رسول خدای! خاطر ما نیز از این صورت ملول و محزون است، اما نسبت به حکم باری سبحانه و تعالی جز انقیاد امر تصوّر نمی‌گردد.

و در مَقْصَدِ أَقْصَى مذکور است که:

فاطمه هر ساعت در روی حسن و حسین نگاه می‌کرد و بر یتیمی خود و نامرادی فرزندان خویش ناله و آه می‌کرد، به طوری که آتش از دل خویش می‌انگیخت و خون دل از دیده مردم می‌ریخت، همه احباب و اصحاب به موافقت ایشان می‌گریستند و در مخاطبه خواجه کاینات و خلاصه موجودات این ابیات می‌خواندند:

ای خواجه! زین شکسته دلان تا چه دیده‌ای

کز ما رمیده جای دگر آرمیده‌ای؟

شناختیم قدر تو ای سایه خدای

زان روی سایه از سر ما درکشیده‌ای

این تنگنای فرش چو در خور تو نبود

مسکن فراز عرش مُعَلّاً گزیده‌ای

بی‌بدرقه به کوی وصالش گذشته‌ای

بی‌واسطه به حضرت خاصّش رسیده‌ای

تو مرغ آشیانه قدسی! غریب نیست

گر باز ازین قفس سوی گلشن پریده‌ای

ما را شمامه‌ای بفرست ای گل امید

زان شمه کز ریاض حقایق شنیده‌ای

در کام جان تشنه دلان جرعه‌ای بریز

زان خمر بی‌خمار که از حق چشیده‌ای^۱

اشعار حضرت زهراء بعد از رحلت پیامبر و مصائب وارده

«ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این اشعار را روایت کرده است:

قُلْ لِلْمُغَيَّبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى	إِنْ كُنْتَ تَسْمَعُ صَرَخَتِي وَنِدَائِيَا
صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا	صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ كَيْالِيَا
قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حِمِّي بِظِلِّ مُحَمَّدٍ	لَمْ أَحْشَ مِنْ ضَيْمٍ ^۲ وَكَانَ جَمَالِيَا
فَالْيَوْمَ أَخْشَعُ لِلدَّلِيلِ وَاتَّقَى	ضَيْمِي وَادْفَعْ ظَالِمِي بَرْدَائِيَا
فَإِذَا بَكَتْ قَمْرِيَّةٌ فِي لَيْلِهَا	شَجْنَاً عَلَى غُصْنِ بَكِيْتُ صَبَاحِيَا
فَلَأَجْعَلَنَّ الْحُزْنَ بَعْدَكَ مُونِسِي	وَلَأَجْعَلَنَّ الدَّمْعَ فِيكَ وَشَاحِيَا
مَاذَا عَلَى مَنْ شَمُّ ثُرْبَةَ أَحْمَدٍ	أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا ^۳

۱. روضة الصفا، ج ۲، باب رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. و نیز خواندمیر در حبيب

السیر، ج ۱، ص ۴۱۹ الی ۴۲۲ حالات آن حضرت را در ایام مرض موت ذکر کرده است.

۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۳. ضیم: ستم.

۴. وُشاح: نوعی گردنبند زینتی که به شکل حمایل بر سینه می‌آویزند.

۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۶۸. و در کتاب السیرة النبویة للسید احمد زینی (دحلان)

که در حاشیه سیره حلبیه طبع شده است، بیت دوم و آخر را از حضرت صدیقه نقل می‌کند که آن حضرت از خاک قبر رسول خدا بر چشم گذارده و انشاء کردند.

و در مفاتیح الجنان در وقایع بیست و هشتم ماه صفر، در ص ۲۹۴ این اشعار را با مختصر اختلافی در لفظ، از شیخ یوسف شامی در کتاب الدر النظیم نقل کرده است. و ایضاً گوید: فاطمه علیها سلام الله بعد از دفن پدر گریست و گفت: یا أبتاه أجاب رباً دَعَاهُ، یا أبتاه مِنْ رَبِّهِ مَا أَدْنَاهُ.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت پدر و مصائبی که از ناحیه دشمنان به آن حضرت می‌رسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک می‌گذارد و بدین اشعار با پدر خود مناجات می‌کرد:

«بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاک‌های زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهی و سخن مرا می‌شنوی، من با تو راز و نیازهایی دارم. ای پدر جان! از هنگامی که تو از دنیا رخت بر بستی، چنان مصیبت‌های کمرشکنی بر من وارد شد که هرآینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد میشد، از سنگینی و سختی آن مانند شب ظلمانی تاریک می‌شدند.

ای پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی‌ای بودی که مرا از هر گزند مصون می‌داشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل من! تا تو بودی من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی‌تو دیدند، باید برای افراد فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علیّ پسرعموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوی ظلم و ستم را بگیرم.

ای پدر مهربان! اگر گاه‌گاهی هنگام شب تار، قُمری در شاخه درخت به گریه در آید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می‌کنم. آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشک‌های چشم من چون گردنبندی، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آری، کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»^۱

۱. رساله مودّت، ص ۲۵۷.

فصل سوم: بعد از شهادت یا مبرتا شهادت حضرت صدیقه

استشهاد حضرت فاطمه زهراء به آیه تطهیر راجع به فدک

«سلیم بن قیس گوید: من به مسجد بیغمبر رفتم و در آنجا حلقه‌ای از مردم نشسته بودند که آنها همه هاشمی بودند، غیر از سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابوبکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد:

می‌دانی به چه علت عمر از جمیع کارگردانان و عمّالش در شهرها غرامت گرفت و حقوق آنها را کم کرد مگر قنفذ را؟
حضرت نگاهی به اطراف کرد و اشک در چشمانش حلقه زد و سپس فرمود:

به علت آنکه قنفذ با تازیانه چنان ضربه‌ای بر بازوی زهرا وارد آورد که تا زمان مرگ زهراء آثار آن تازیانه مانند دُمَل متورّم بود!
و پس از آن می‌فرماید:

عجب است از این امت که محبت این مرد و رفیقش را در دل دارند و در مقابل تمام کارهای او سر تسلیم فرود می‌آورند! اگر عمّال و کارکنان او خائن بودند و این مال را به خیانت تصرف کردند بر او جایز نبود که مقداری از آن را در دست آنها باقی گذارد چون مال، فیء و حق مسلمانان است و جایز نبود که نصفش را بگیرد و نصفش را در دست آنان بگذارد، و اگر کارکنان و مأمورین او خائن نبودند حق نداشت که از اموال آنها چیزی بگیرد نه کم و نه زیاد. این مرد نصف اموال آنان را گرفت بدون

حجت شرعی؛ اگر فرضاً مال در دست آنان خیانت هم بود چون ظاهراً در ید آنها و در تصرف آنها بود، بدون قیام بینه و گواهی شهود جایز نبود از دست آنان برآید. و عجیب‌تر آنکه پس از این عمل باز تمام عمال و کارکنان را به پست‌های خودشان اعاده داد و آنها را منصوب نمود درحالی‌که اگر خیانتی از آنها سرزده بود دیگر جایز نبود آنها را به کار خود منصوب کند.

آن‌گاه امیرالمؤمنین از حوادثی که به دست او پدید آمد و تغییراتی که او در سنت پیغمبر اکرم داد بیان می‌فرماید، تا می‌رسد به داستان فدک که فاطمه علیها السلام در آن وقتی که می‌خواستند فدک را از او بگیرند گفت:

مگر فدک در دست من نیست و من صاحب ید نیستم و وکیل من در فدک نیست و من در حیات رسول خدا از غله آن استفاده نمی‌کردم؟

آن دو نفر گفتند: بلی!

فاطمه گفت: پس چرا در ملکیت فدک از من بینه می‌خواهید و بر چیزی که در دست من است گواه می‌طلبید؟

گفتند: چون مال مسلمین است اگر بینه و شاهد بیاوری، از آن توست و گرنه ما آن را به تو نخواهیم داد.

فاطمه درحالی‌که همه مردم در اطراف او بوده و گوش می‌دادند گفت: شما می‌خواهید عمل پیغمبر را با کردار خود نسخ و باطل کنید و در میان ما اهل بیت حکمی بر خلاف حکم سایر مسلمین بنمایید؛ ای مردم گوش فرا دارید و اعمال و بدعت‌های آنان را نظر کنید.

سپس به آن دو گفت: بگویید: اگر من ادعا کنم که آنچه در تحت تصرف مسلمانان است و اموالی که از آن آنهاست ملک من است شما از من گواه می‌خواهید یا از آنان؟

گفتند: البته از تو گواه می‌خواهیم (چون در تصرف تو نیست!)

فاطمه گفت: اگر تمام مسلمانان ادعا کنند که آنچه در تصرف من است

مال آنهاست، شما از من گواه می‌خواهید یا از آنان؟

در این حال (که حجّت فاطمه قاطع شد و از جواب فرو ماندند) عمر به غضب در آمد و گفت: این مال مال مسلمانان است و زمین مسلمانان است منتها در دست فاطمه بوده و از غله‌اش بهره‌مند می‌شده است. اگر فاطمه اقامه بیّنه کند و گواه آورد بر مدّعی خود و بر آنکه رسول خدا این مال را به او بخشیده درحالی‌که فیء و مال مسلمانان بوده است ما در آن نظری خواهیم نمود.

فاطمه گفت: کافی است سخن، شما را به خدا سوگوند آیا نشنیدید که رسول خدا فرمود: فاطمه، خانم و سیده زنان بهشت است؟

گفتند: آری، ما از پیغمبر شنیدیم!

فاطمه گفت: آیا سیده زنان بهشت ادّعی باطل می‌کند و چیزی که مال او نیست و مال مردم است می‌خواهد بگیرد؟ اگر چهار نفر بر علیه من گواهی به عمل زشتی دهند یا دو مرد شهادت به دزدی دهند، آیا شما تصدیق آنها را می‌نمایید؟

ابو بکر ساکت شد لیکن عمر پاسخ داد: بلی تصدیق می‌کنیم و حدّ بر تو جاری می‌نماییم!

فاطمه گفت: دروغ گفتمی و لثامت باطن خود را بروز دادی، مگر آنکه اقرار کنی که تو بر دین محمّد نیستی. آن کسی که جایز بداند بر سیده زنان اهل بهشت طبق گفتار پیغمبرش حدّ جاری کند ملعون و کافر و از رحمت خدا دور است؛ و کافر است بر دین پیغمبرش محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم.

إِنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً لَا تَجُوزُ عَلَيْهِمْ شَهَادَةٌ لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَا حِشَّةٍ؛ «آن کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها برده و از هر عیب مصون و مبرا داشته است، جایز نیست گواهی گواهان را بر علیه آنها پذیرفت، چون آنها

معصوم و پاکیزه‌اند از هر زشتی و مبری و مصون‌اند از هر عمل قبیح. «
ای عمر به من بگو اگر جماعتی گواهی به شرک یا کفر یا عمل قبیحی
دهند درباره این افرادی که خدا آنها را در این آیه تطهیر مخاطب قرار داده
و آنها را اهل بیت شمرده است یا درباره یکی از آنها چنین گواهی دهد، آیا
مسلمانان می‌توانند از آنها تبری جویند و حد شرک و کفر یا حد آن عمل
قبیح را بر آنان جاری کنند؟

عمر گفت: بلی، اهل بیت که مورد این آیه هستند با سایر مردم در این
جهت مساوی هستند.

فاطمه گفت: دروغ گفتمی، ما هم و سائر الناس سواء لأن الله عصمتهم و
أنزل عصمتهم و تطهیرهم، و أذهب عنهم الرجس، فمن صدق علیهم فإتما
یكذب الله و رسوله؛ «ایشان با سایر افراد مردم یکسان نیستند چون خداوند
آنها را معصوم از گناه و از هر عمل زشتی قرار داده و عصمت آنان را در
قرآن مجید بیان فرموده و مردم را هشدار داده که آنها پاک و پاکیزه‌اند و از
هر آلودگی و زشتی مبرا و مصون، پس هر کس بر علیه آنان سخنی را
تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است.»

چون مطلب به اینجا رسید و احتجاج قوی و مستدل فاطمه راه جواب را بر
آنان بست، ابوبکر به عمر گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که ساکت
شوی... الحدیث.^۲

اخبار رسول خدا از سیلی خوردن فاطمه زهراء سلام الله علیها

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

بَيْنَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۳۴ - ۱۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲. امام شناسی، ج ۳، ص ۱۷۲.

إِذِ التَّفَتَّ إِلَى فَبِكِّي. فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ وَ لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدِّهَا وَ طَعْنِ الْحَسَنِ فِي فَخْذِهِ وَ السَّمِّ الَّذِي يُسْقَاهُ وَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ؛^۱

«در وقتی که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم، حضرت نگاهی به من کرد و گریست. عرض کردم: یا رسول الله! موجب گریه شما چیست؟ فرمود: از ضربتی که بر فرق سر تو وارد می‌شود، و از سیلی‌ای که به چهره فاطمه می‌خورد، و از زخم و جراحی که بر ران حسن وارد می‌شود و از سمی که او می‌آشامد، و از کشته شدن حسین.»

در این روایت از کیفیت سیلی خوردن فاطمه چیزی بیان نشده، کما آنکه از کیفیت ضربت خوردن امیرالمؤمنین یا شکافته شدن ران حضرت مجتبی و سم‌نوشیدن آن حضرت و کشته شدن سیدالشهداء چیزی بیان نشده است.

کیفیت سیلی خوردن صدیقه طاهره سلام الله علیها توسط عمر خطاب

ولی در روایتی که از *دلائل الإمامة* نقل شده است چنین وارد است که:

چون فرستاده ابوبکر از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و گفت که علی از آمدن و بیعت نمودن امتناع می‌ورزد، عمر اصرار نمود که ابوبکر قُنْفُذُ - که غلام ابوبکر بوده و از اولاد بنی‌کعب بن عدی و از طُلقای مکه بود - را برای احضار امیرالمؤمنین بفرستد. ابوبکر قُنْفُذ را با جماعتی به خانه فاطمه برای احضار امیرالمؤمنین فرستاد.

چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند، آن جماعت بازگشتند و فقط قُنْفُذ در خانه ایستاد و مراجعت نمود. چون عمر از آن جماعت شنید که امیرالمؤمنین علیه السلام اذن دخول نداده‌اند خشمناک شد و با جماعتی به خانه فاطمه با کمال شدت روی آورد و دستور داد مقداری هیزم در خانه انباشتند، و

۱. مناقب ابن شهر آشوب (طبع سربلی)، ج ۱، ص ۳۸۳.

سپس خودش به صدای بلند فریاد برآورد به طوری که امیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند: ای علی! برای بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش می‌زنم!

فاطمه فریاد برآورد: ای عمر! تو را با ما چکار؟! عمر گفت: نمی‌رویم تا آنکه خانه را به روی ما باز کنید. و چون دید کسی در خانه را باز نکرد در خانه را آتش زد. فاطمه زهراء در پشت در مشتعل او را از ورود به خانه منع می‌کرد. عمر با لگد محکم به در کوفت به طوری که در باز شد و فاطمه به دیوار چسبید. عمر از روی مقنعه سیلی بر صورت فاطمه زد به طوری که گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد، و با تازیانه بر دست آن حضرت زد. فاطمه فریاد کرد: **وَ اَبْتَاهُ!** و با صدای بلند گریه کرد.

عمر می‌گوید: چون ناله فاطمه را شنیدم، نزدیک بود که قلب من نرم گردد و دست بردارم؛ لیکن چون کید محمد و سیراب شدن علی از خون بزرگان عرب از خاطرم گذشت، فاطمه را مجدداً به دیوار فشار دادم. فاطمه ناله کرد:

وَ اَبْتَاهُ! هَكَذَا يُفَعَلُ بِحَبِيبَتِكَ؟ وَ اسْتَعَاثَتْ بِفِضَّةِ خَادِمَتِهَا وَ قَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ مَا فِي بَطْنِي مِنَ الْحَمَلِ!^۱ «ای پدرجان! آیا این طور با حبیبه تو رفتار می‌کنند؟ و فضّه خادمه خود را صدا کرد و گفت: هرآینه جنینی که در شکم داشتم کشته شد.»

قنغد نیز تازیانه بر دست مبارک حضرت زهراء زده است

و آنچه از کتاب **سُلَیْم بن قیس هلالی** ظاهر است آنست که خود قنغد نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است.

سُلَیْم می‌گوید:

چون مختار بن اَبی الصَّعق ابیاتی را از شعر به عمر نوشت و در آن

۱. **بحار الأنوار** از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۱؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۲۹۴، به نقل از جلد دوّم کتاب **دلایل الإمامة**.

خیانت‌های عمال و حکام او را در بیت‌المال گوشزد نمود، عمر به‌عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمال خود را در آن سال قطع کرد، ولیکن از قنذ عَدَوی چیزی کم ننمود و همان بیست هزار درهمی که سهم او بود به او داد. از قنذ هیچ کم ننمود، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن که پنجهزار درهم باشد، در صورتی که از أبوهریره که عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم کم کرد.

سلیم می‌گوید:

من امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را ملاقات کردم و از علت این امر سؤال کردم. حضرت فرمود: آیا می‌دانی چرا عمر سهمیه قنذ را کاملاً پرداخت کرد و از او چیزی کم نکرد؟ عرض کردم: نه، نمی‌دانم. حضرت فرمود: به علت آنکه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیری کرد، قنذ همان کسی بود که فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتی که فاطمه رحلت نمود مانند دُمُلُج (بازوبند) در روی بازوی او باقیمانده بود.^۱

أبان از سلیم نیز روایت می‌کند که او می‌گوید:

من در مسجد رسول خدا با جماعتی که حلقه وار نشسته بودند برخورد کردم، در این جماعت همه هاشمی بودند غیر از سلمان و أبوذر و مقداد و محمد بن ابی‌بکر و عمر بن ابی‌سلمه و قیس بن سعد بن عباد. در این حال عباس بن عبدالمطلب از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال کرد که: نظریه شما راجع به جریمه نمودن قنذ چیست؟ عمر همه عمال خود را جریمه نموده ولی قنذ را از جریمه کردن عفو نموده است؟! حضرت نگاهی به اطراف خود کردند سپس اشک در چشمان آن حضرت

۱. بحار الأنوار از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۳۰۳، به نقل از کتاب سلیم بن قیس هلالی؛ و کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۳۴.

حلقه زد و فرمودند: آن به شکرانه ضربتی بوده که قنفذ با تازیانه به فاطمه زد. فاطمه از دنیا رفت، و روی بازوی او از اثر آن تازیانه مانند بازوبند متورّم بود.^۱

شاید برای بعضی باور کردن تازیانه یا سیلی زدن عمر به دختر رسول خدا مشکل باشد، ولی از مطالعه در حالات و کیفیات زندگی او به دست می‌آید که بسیار مرد غلیظ‌القلب و سنگین دلی بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او را فرو نمی‌نشانیده است، مگر آنکه انتقام خود را از طرف بگیرد.

عمر در زمان رسول خدا در مقابل دیدگان رسول خدا هنگام تشییع جنازه دختر رسول خدا بر سر زنان بنی هاشم که سوگواری میکردند تازیانه زد. رسول خدا او را از این عمل منع کردند و گفتند: آرام بگیر! گریه کردن بر مرده ناشی از رحمت است و منافات با رضا ندارد.

روایاتی دال بر قساوت قلب عمر خطّاب

مرحوم امینی - قدّس سرّه - از مُسند احمد حنبل و مستدرک حاکم با إسناد صحیح و تلخیص المستدرک و مسند ابوداود طیالسی و استیعاب، نقل می‌کند از ابن عبّاس که: قال:

لَمَّا مَاتَتْ زَيْنَبُ^۲ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ: أَلْحِقُوهَا بِسَلَفِنَا الْحَيِّرِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ. فَبَكَتِ النِّسَاءُ فَجَعَلَ عُمَرُ يَضْرِبُهُنَّ بِسَوْطِهِ. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ يَدَهُ وَقَالَ: مَهَلًا يَا عُمَرُ! دَعِهِنَّ يَبْكِينَ. وَإِيَّاكِنَّ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ... إِلَى

۱. همان مصدر.

۲. زینب دختر رسول خدا سنه هشتم از هجرت وفات نمود، و رسول خدا در فوت او به شدت محزون شدند. (تعلیقه)

أَنْ قَالَ: وَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ وَ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ تَبْكِي فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم يَمْسَحُ عَيْنَ فَاطِمَةَ بِثَوْبِهِ رَحْمَةً لَهَا.^۱

ابن عباس می گوید: «چون زینب دختر رسول خدا از دنیا رفت، حضرت فرمودند: جنازه او را به بقیع ببرید و در نزد قبر سلف صالح ما عثمان بن مظعون دفن بنمائید. زن‌ها همه گریه میکردند، پس عمر با تازیانه خود شروع به زدن آنها کرد. رسول خدا دست او را گرفته و گفتند: ای عمر! آرام بگیر، بگذار گریه کنند.

و آنچه مضرّ است بر شما زن‌ها همانا صیحه‌زدن و فریاد کشیدن و زبان را به شکایت و گلایه از خدا گشودن می‌باشد. (ولی گریه کردن عیب ندارد.)

تا آنکه می‌گوید: چون زینب را در بقیع دفن کردند رسول خدا بر لب قبر نشست و فاطمه نیز در کنار پدر گریه می‌کرد و رسول خدا اشک‌های فاطمه را با لباس خود از روی مهربانی و شفقت پاک میکردند.»

و از بیهقی در السنن الکبری از ابن عباس روایت است که: أَنَّهُ قَالَ:

بَكَتِ النِّسَاءُ عَلَى رُفِيَّةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - فَجَعَلَ عُمَرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يَنْهَاهُنَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم: مَهْ! يَا عُمَرُ!

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِيَّاكُنَّ وَ نَعِيقَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ مَهْمَا يَكُنْ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْقَلْبِ فَمِنْ الرَّحْمَةِ، وَ مَا يَكُونُ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْيَدِ فَمِنْ الشَّيْطَانِ.

قَالَ: وَ جَعَلَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي عَلَى شَفِيرِ قَبْرِ رُفِيَّةَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم يَمْسَحُ الدُّمُوعَ عَلَى وَجْهِهَا بِالْيَدِ، أَوْ قَالَ: بِالثَّوْبِ.^۲

۱. الغدير، ج ۶، ص ۱۵۹.

۲. همان مصدر.

[و آیه الله سیّد شرف الدین عاملی در کتاب الفصول المهمّة، ص ۷۶ روایت می‌کند که: «ما أخرجهُ الإمامُ أحمدُ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ (فِي صَفْحَةِ ۳۳۵ مِنْ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنْ مُسْنَدِهِ) مِنْ جُمْلَةِ

«ابن عباس می گوید: چون رقیه^۱ دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان بر او گریه کردند، پس عمر مشغول شد به منع کردن زنان از گریه و سوگواری. حضرت رسول الله فرمودند: دست بردار ای عمر! سپس فرمودند: شما زن‌ها از صیحه و فریاد بیجا و سخنان ناروا خودداری کنید. آن سوزش که در دل پیدا می شود و آن اشکی که از چشم می ریزد همه رحمت است، و آن گفتار بیجا و سخن ناروایی که بر زبان جاری می شود و آن سیلی که دست بر صورت و بر بدن می زند از شیطان است. ابن عباس می گوید: فاطمه بر کنار قبر خواهر خود رقیه می گریست و حضرت رسول خدا اشک‌های او را با دست خود (یا با لباس خود) از روی او پاک می کرد.»

و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره روایت می کند که: آنه قال:

مَاتَ مَيِّتٌ فِي آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ فَاجْتَمَعَ النِّسَاءُ يَبْكِينَ عَلَيْهِ، فَقَامَ عُمَرُ يَنْهَاهُنَّ وَيَطْرُدُهُنَّ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ: دَعِهِنَّ يَا عُمَرُ! فَإِنَّ الْعَيْنَ دَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ مُصَابٌ وَالْعَهْدَ قَرِيبٌ.^۲

حدیث ذکر فیہ موت رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بکاء النساء علیها قال: فجعل عمر يضربهن بسوطه فقال النبي: دعهن يبكين. وقعد على سفير القبر و فاطمه إلى جنبه تبكي. قال: فجعل النبي يمسح عين فاطمه بثوبه رحمه لها. انتهى.

«امام احمد از ابن عباس در ضمن حدیثی که در آن جریان فوت رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گریه نمودن زنان بر او ذکر شده است، نقل نموده است که: عمر شروع به زدن زنان با تازیانه خود نمود، پس نبی اکرم فرمود: زنان را به حال خود واگذار تا گریه نمایند. آنگاه پیامبر بر لبه قبر نشست و فاطمه در کنار آن حضرت می گریست. راوی گوید: نبی اکرم از روی رحمت و عطف چشم فاطمه را با لباس خویش پاک می فرمود.»

۱. رقیه دختر رسول خدا و در حباله نکاح عثمان بن عفان بود، و بنا به نقل تواریخ در اثر فشارها و کتک‌های عثمان از دنیا رحلت نمود. (تعلیقه)

۲. الغدير، ج ۶، ص ۱۶۰.

«ابوهریره می‌گوید: شخصی از آل رسول خدا از دنیا رفت، زن‌ها بر جنازه او جمع شدند و گریه می‌کردند، عمر برخاست و آنها را از گریه کردن نهی می‌کرد و آنها را از جنازه دور می‌نمود. حضرت رسول الله فرمودند: ای عمر! بگذار زن‌ها را به حال خود تا گریه کنند. اشک از دیدگان بدون اختیار می‌ریزد و بر دل مصیبت وارد شده است و این زن‌ها تازه با این جان سپرده بوده و از زمان انس و گفت‌وگوی آنها با او دیری نپاییده است.»

تحلیل حضرت علامه طهرانی از رفتار عمر خطّاب در تندخویی با زن‌های عزادار

عمر که در مقابل رسول خدای صاحب شریعت و نبی مرسل الهی، بدون کسب تکلیف و سؤال و بدون پرسش مسئله، این‌طور تجرّی نموده و تازیانه بر سر زنان بنی‌هاشم و اقوام و أرحام رسول خدا که عزیز خود را از دست داده‌اند و بر جنازه‌اش حاضر شده‌اند می‌زند، تا به حدّی که رسول خدا او را منع نموده و امر به آرامش و منع از این عمل نمودند، او که از رسول خدا شرم نکرده و دست خود را در چنین موقع خطیری برای زدن زنان داغ‌دیده بدون جرم دراز می‌کند، و گریه را که طبق کلام رسول خدا علامت رحمت است دلیل بر شکایت گرفته با نهایت

[و آیه الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب *الفصول المهمّة*، ص ۷۶ و ۷۷ روایت می‌کند که: و أخرج أحمدُ أيضًا من حديث أبي هريرة (في صفحة ۳۳۳ من الجزء الثاني من مُسنده) حديثاً جاء فيه أنه: مرَّ على رسول الله جنازةً معها بواكٍ فنهَّهْنَّ عمرُ فقالَ لَهُ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: دَعُوهُنَّ فَإِنَّ النَّفْسَ مُصَابَةٌ وَالعَيْنَ دَامِعَةٌ.

«و نیز احمد از حدیث ابوهریره روایتی را نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است جنازه‌ای از برابر پیامبر عبور نمود که زنانی به همراه آن می‌گریستند، عمر آنان را منع نمود؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان را به حال خود واگذار! چرا که نفس مصیبت دیده و چشم گریان است.»

سنگدلی بستگان و أرحام دختران رسول خدا را می‌زند و زنان را مورد آزار قرار می‌دهد؛ چه مانع او می‌شود که بعد از رسول خدا برای رسیدن به مقصود خود و سرکوبی متخلفین از بیعت و برای تسلیم نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام که طبق تواریخ و اخبار از مدت‌ها کینه آن حضرت را در دل می‌پروریده است، در خانه را آتش زند و شعله از در بالا گیرد و فاطمه سلام الله علیها بضعه رسول خدا را لطمه زند و با تازیانه بر دست‌های او بنوازد و او را در میان در و دیوار عالماً و عامداً بفشرد تا آنکه جنین خود را سقط کند.

فضیحتِ کار به درجه‌ای بود که برای هیچ‌کس مخفی نشد، و آلام و مصائب حضرت صدیقه و مظلومیّت او و جنایات أبوبکر و عمر را همه فهمیدند و هر چه دیگر خواستند پنهان کنند نشد و کار از کار گذشته بود.

أبوبکر در وقت مردن می‌گفت که:

ای کاش سه کاری که انجام دادم آنها را انجام نداده بودم؛ فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي
فَعَلْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهَا فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَذَكَرَ فِي
ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا.^۱

و به عبارت دیگر:

فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ.^۲

و به عبارت دیگر:

وَإِنْ أَعْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ.^۳

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. الغدير، ج ۷، ص ۱۷۰.

۳. المعجم الكبير طبرانی، طبع دار إحياء التراث العربي، بيروت، ج ۱، ص ۶۲؛ و در الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸ وارد است که: فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ وَإِنْ كَانَ أَعْلَنَ عَلَى الْحَرْبِ. و در العقد الفرید طبع ثانی، ج ۴، ص ۲۶۸ وارد است که: فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَ إِنْ كَانُوا أَعْلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ.

«اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم، یکی آنکه ای کاش من در خانه فاطمه را نمی‌گشودم، و به خانه فاطمه برای تجسس نمی‌رفتم گرچه علیه من جنگ بر پا می‌کردند.»
 ستم‌ها و آزارهایی که به آن مظلومه مقهوره نمودند، اولین حاصل و نتیجه حکومت آنها بوده و بهترین معرف از طرز عمل و رفتار بعدی آنهاست.^۱

نمازگزاران بر حضرت صدیقه علیها السلام

«حضرت فاطمه بنت رسول الله که دختر آن حضرت از خدیجه بود پنج سال بیشتر نداشت؛ فاطمه بدون مادر در دامان رسول الله بزرگ شد.
 بعد از سه سال حضرت رسول الله به مدینه هجرت کردند و بعد از ده سال که در مدینه بودند رسول خدا و به دنبال او حضرت زهرا رحلت کردند.
 یعنی حضرت زهراء سیزده سال بدون مادر زندگی نمودند و در دامان پیغمبر پرورش یافتند. روح رسول الله و سرش، سیر رسول خدا بود؛ ملکوت برای او مشهود بود، با مردگان تکلم می‌کرد و فرشتگان با او به سخن می‌پرداختند و بدین جهت او را مُحدّثه گویند. در بعضی اوقات برای پدرش از اخبار غیبیه بیان

و یکی از چیزهایی که ابوبکر بر آن اسف می‌خورد سوزاندن و إحراق فجاءه سلمی است. در کامل التّواریخ جزری آورده است که: ایاس بن عبد یالیل سلمی به نزد ابوبکر آمد و سلاح خواست تا با اهل رده جنگ کند، ابوبکر به او سلاح داد و او را به مأموریتی گماشت. او بر خلاف امر ابوبکر آن سلاح را در جنگ با مسلمین بکار برد. ابوبکر طریقه بن حاجز را فرستاد تا او را گرفته و اسیر کرده و به نزد ابوبکر فرستاد. ابوبکر دستور داد در مصلای مدینه آتشی بر افروختند و دست و پای او را مانند طفل قنذاقی بستند و او را زنده در آتش انداختند.
 ابوبکر در وقت مرگ خود می‌گفت: من دوست داشتم در وقتی که او را نزد من آوردند، آتش نمی‌زدم یا او را با شمشیر می‌کشتم و یا او را رها می‌نمودم. (تعلیقه)
 ۱. رساله مودت، ص ۲۴۸.

می‌کرد و برای امیرالمؤمنین بیان می‌نمود.

رسول خدا رحلت نمود، و فاطمه به‌خوبی می‌شناسد این مردم تبه‌کار را که چگونه می‌خواهند اساس اسلام را واژگون کنند و به‌صورت حقّ به جانب، اصول مسلّمه اسلام را متزلزل و متغیّر سازند.

فاطمه، دختر رسول خدا در تحت دو فشار باطن و ظاهر بعد از مدّت کوتاهی از دنیا رفت و طبق وصیّت خود او، او را در شب، کفن و دفن نمودند و کسی را برای مراسم تجهیز و نماز و دفن خبر نکردند.

در آن سیاهی شب افرادی که بر فاطمه نماز گزارند فقط هفت نفر بودند.

چنان‌که شیخ کَشّی روایت می‌کند از جبرئیل بن احمد فاریابی از حسین بن خرّزاد از ابن فضال از ثعلبّه بن میمون از زراره از حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السّلام از پدرش از جدّش از علی بن ابی‌طالب علیهم السّلام که فرمود:

صَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ، بِهِمْ تُرْزَقُونَ وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمَطَّرُونَ؛ مِنْهُمْ
 سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُدَيْفَةُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.
 وَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَ أَنَا إِمَامُهُمْ، وَ هُمُ الَّذِينَ صَلُّوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ
 عَلَيْهَا السَّلَامُ.^۱

«زمین گنجایش و تحمل عظمت هفت نفر را ندارد، و به برکت آنها شما روزی می‌خورید و مددهای غیبی به شما می‌رسد و باران رحمت بر شما می‌بارد؛ از آن جمله است سلمان فارسی و مقداد و ابو ذرّ و عمار و حذیفه رحمة الله عليهم. و امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمود: و من امام آنها هستم و ایشانند آن کسانی که بر دختر پیغمبر، فاطمه نماز گزارند.»^۲

۱. رجال کَشّی طبع بمبئی، ص ۴، ضمن بیان ترجمه سلمان فارسی.

۲. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۷۳.

درد دل امیرالمؤمنین با رسول خدا در فراق حضرت صدیقه کبری

سلام الله علیهم اجمعین

«فاطمه آن قدر غصه در دل داشت که با کسی بیان نمی‌کرد و با احدی در میان نمی‌گذارد. چون امیر المؤمنین فاطمه علیهما السلام را در میان قبر گذاشت و خاک بر آن انباشت، درد دل با رسول خدا می‌کند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ وَ السَّرِيعَةِ
الْحَاقِقِ بِكَ! قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقَّ عَنهَا مَجْلُدِي إِلَّا أَنْ
لِي فِي التَّأْسَى بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وَ فَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ.

تا آنکه عرض می‌کند:

وَ سَتَبْتُكَ ابْنَتِكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَحْفَهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْرِيهَا
الْحَالَ؛ هَذَا، وَ لَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَجُلْ مِنْكَ الذِّكْرُ. وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامَ
مُؤَدِّعٍ لَا قَالٍ وَ لَا سَمِيمٍ؛ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَن مَلَالَةٍ، وَ إِنْ أَقِمَ فَلَا عَن سُوءِ
ظَنٍّ بِنَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ.^۱

«و به زودی ای رسول خدا دخترت به تو خبر خواهد داد که چگونه این
امت برای خرد کردن او و شکستن او، با هم همکاری کردند؛ از فاطمه با
ابرام و الحاح بازپرسی کن و جریان واقعه را طلب کن.»^۲

وصایای حضرت زهراء به امیرالمؤمنین علیهما السلام

«إِنَّ مَوْلَاتِنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ أَوْصَتْ
عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَلَاثٍ وَصَايَا نَفَّذَهَا بَعْدَ وَفَاتِهَا:

۱. نهج البلاغه عبده، طبع مصر، مطبوعه عیسی البابی الحلبی، ج ۱، باب الخطب، ص ۴۱۷، خطبه ۲۰۰.

۲. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۷۵.

۱. أن يدفنها ولا يدع أحدا ممن وقع بينها وبينهم خصاماً في حياتها، ولا من أتباعهم أن يحضر جنازتها.
۲. أن يتزوج بعدها بابنة أختها أمامة بنت زينب زوجة أبي العاص بن الربيع و قالت له: "إنها تكون لولدي مثلي."
۳. أن يتخذ لها نعشاً كانت وصفته لها أسما بنت عميس، و كانت رآته في هجرتها إلى الحبشة و أخبرتها أن الحبشة يتخذونه، فاستحسنته الزهراء عليها السلام لما فيه من الستر للمرأة.
- فلما توفيت حضر الناس ينتظرون أن تُخرج الجنازة فخرج إليهم أبوذر و قال: "انصرفوا فإن ابنة رسول الله أخر إخراجها هذه العشيّة."
- فانصرفوا. فلما جن الليل دفنها على عليه السلام و معه الحسنان و عمارة و المقداد و عقيل و الزبير و سلمان و بريدة و نقر من بني هاشم فدفنوها في جوف الليل، و سَوَّوا قبرها مع الأرض لئلا يعرف؛ فلذلك خفي على الناس قبرها و اختلفوا في موضعه؛ فقيل: في بيتها، و قيل: في البقيع، و قيل: بين القبر و المنبر؛ و إنه إليه الإشارة بقوله صلى الله عليه و آله و سلم: "ما بين قبري و منبري روضة من رياض الجنة."
- و الأصح أنها دُفنت في بيتها؛ و الله أعلم.^۱

اختلاف در تاریخ شهادت حضرت صدیقه سلام الله علیها

«در مقاتل الطالبین، طبع معارف بیروت، جلد ۱، صفحه ۴۹ و ۵۰ آورده است

که:

و كانت وفاة فاطمة عليها السلام بعد وفاة النبي صلى الله عليه و آله و سلم بمدّة تختلف في مبلغها؛ فالمكثّر يقول: بستّة أشهر و المُقلّل يقول: أربعين يوماً؛ إلا أن الثّابت في ذلك ما روى عن أبي جعفر محمد بن علي: "أنّها تُوفيت

۱. مطلع انوار، ج ۹، ص ۲۱۷.

بعده بثلاثة أشهر.^۱

راجع به نوشته روی قبر فاطمه زهراء سلام الله عليها

«در روز شنبه، ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۴۰۹ هجریه قمریه، روز میلاد با سعادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله عليها، نامه‌ای از شیخ البررة الکرام عماد الطائفة الفخام، آقای حاج میرزا محمدرضا مجاهد - طول الله عمره - به دست حقیر از طهران در مشهد مقدس رسید، که دو روز قبل مرقوم داشته بودند، و به‌عنوان عیدی ارسال فرموده بودند. و حقیر برای حفظ آن مطالب در اینجا یادداشت نمودم: «... یکی از خطباء به نام آقای حاج شیخ فاضل تبریزی پس از تمام شدن بیانش بر منبر، در کنار نشست و از سفری که در ماه جمادی‌الثانیه به مکه و مدینه (۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴ هجری شمسی) برای اداء عمره و زیارت مشرف شده بود، صحبت می‌نمود، می‌گفت:

روزی که برای زیارت مرقد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد حرم مطهر شدم؛ دیدم عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر داخل سرداب قبر می‌شوند. آقای شیخ فاضل گفت:

من هم مقداری آجر برداشتم و به دنبال عمله‌ها به درون سرداب وارد شدم. چشمم به شکل قبور افتاد. با دقت مشاهده نمودم. در پشت سر قبور، قبری دیدم کنار محراب نمازگزاران بنا شده، روی آن این عبارت نوشته شده است:

”فاطمةٌ مَهْجَةٌ قَلْبِي، و ابناها ثَمَرَةٌ فُوَادِي، و بَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي،
و الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ؛
مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.“^۱

مرثیه آیه الله کمپانی در مصیبت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها

و چه نیکو فخر الفلاسفة و الحكماء المتألهين و شیخ الفقهاء و العلماء المعاصرين؛ مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی - طاب ثراه - سروده است:

وَلِلسَّيَاطِ رَنْةٌ صَدَاهَا	فِي مَسْمَعِ الدَّهْرِ فَمَا أَشْجَاهَا (۱)
وَالْأَثْرُ الْبَاقِي كَمَثَلِ الدَّمْلُجِ	فِي عَضْدِ الزَّهْرَاءِ أَقْوَى الْحُجْجِ (۲)
وَمِنْ سَوَادٍ مَتْنَهَا اسْوَدَّ الْفَضَا	يَا سَاعَدَ اللَّهُ الْإِمَامَ الْمُتَرْتَضَى (۳)
وَلَسْتُ أُدْرِى خَبَرَ الْمِسْمَارِ	سَلَّ صَدْرَهَا خِرَازِنَةَ الْأَسْرَارِ (۴)
وَفِي جَنِينِ الْمَجْدِ مَا يَدْمِي الْحَشَا	وَهَلْ لَّهُمْ إِخْفَاءٌ أَمْرٍ قَدَفَشَا (۵)
وَالْبَابُ وَالْجِدَارُ وَالِدَمَاءُ	شُهُودٌ صِدْقٍ مَا بِهِ خِفَاءُ (۶)
لَقَدْ جَنَى الْجَانِي عَلَى جَنِينِهَا	فَأَنْدَكَّتِ الْجِبَالُ مِنْ حَيْنِهَا (۷)
وَرَضَّ تَلْكَ الْأَضْلَعُ الزَّكِيَّةُ	رَزِيَّةً مَا مِثْلَهَا رَزِيَّةُ (۸)
وَمِنْ بُبُوعِ الدَّمْعِ مِنْ تَدْيِهَا	يَعْرِفُ عَظْمُ مَا جَرَى عَلَيْهَا (۹)
وَجَاوَزَ الْحَدَّ بِالطَّمِّ الْحَدَّ	شَلَّتْ يَدُ الطَّغْيَانِ وَالتَّعَدَّى (۱۰)
فَاحْمَرَّتِ الْعَيْنُ وَعَيْنُ الْمَعْرِفَةِ	تُذْرِفُ بِالدَّمْعِ عَلَى تَلْكَ الصَّفَةِ (۱۱)
وَلَا يَزِيلُ حُمْرَةَ الْعَيْنِ سِوَى	بِيضِ السُّيُوفِ يَوْمَ يَنْشُرُ اللَّوَى (۱۲)
فَإِنَّ كَسَرَ الضِّلَعِ لَيْسَ يَنْجِرُ	إِلَّا بِصَمَامٍ عَزِيزٍ مُقْتَدِرُ (۱۳)
أَهْكَذَا يَصْنَعُ بِابْنَةِ النَّبِيِّ	حِرْصًا عَلَى الْمُلْكِ فَيَا لَلْعَجَبِ (۱۴)

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. کتاب وفاء الصّدیقة الزّهراء علیها السلام تألیف سیّد عبد الرزاق موسوی مقرّم ص ۳۶ و ص

۱. «آن تازیانه که بر زهراء خورد، ناله و صدائی کرد که طنین آن در گوش روزگار پیچیده است؛ پس چقدر غصّه و حزن آور بوده است؟»
۲. و آن اثری که در بازوی زهراء همانند دُمَل باقی ماند؛ بهترین و قوی ترین دلیل برای ضرب تازیانه است.
۳. و از سیاهی آنچه که از بازوی او ظاهر شده بود؛ عالم تیره و تار گشت؛ خداوندا! امام مرتضی را در این مصیبت مدد کن و یاری فرما!
۴. و من آن کسی نیستم که خبر میخ را بدانم و بفهمم؛ تو از سینه زهراء که خزینه اسرار است این مطلب را بپرس!
۵. و درباره داستان سقط جنین: محسنی که صاحب هر گونه فضیلت و شرف است؛ مطالبی است که دل انسان را خون می کند. و آیا برای این جنایت پیشگان ممکن است پنهان دارند خبری را که روزگار آن را فاش ساخته و از چهره آن نقاب برداشته است؟!
۶. آری اینک در و دیوار و خون‌هایی که از صدیقه آمده است؛ گواهان راستینی هستند که در آن خطائی نیست.
۷. حَقّاً و تحقیقاً آن شخص جنایت پیشه، بر جنین زهراء چنان جنایتی کرد که از ناله و آه زهراء کوه‌ها پاره پاره و خرد و گسسته شد.
۸. و آن استخوان‌های سینه پاک و طاهر و مُطهر را چنان درهم کوفت که مصیبتی در جهان همانند آن مصیبت نیست.
۹. و از جوشیدن و جاری شدن خون از دو پستان زهراء، اندازه جنایاتی که

۳۷ و این ابیات را بجهت وفات حضرت صدیقه علیها السلام در این موضع انتخاب کرده است و لیکن تمام قصیده را که مُصدّر به بیت: *جوهرة القدس من الكنز الحفی، بدت فأبدت عالیات الأحرف می‌باشد و شامل ۱۰۹ بیت است؛ در همین کتاب از ص ۱۲۶ تا ص ۱۳۱ آورده است. (تعلیقه)*

بر او وارد شده است فهمیده می شود.

۱۰. و با سیلی ای که بر صورت زهراء نواخت؛ دیگر جنایت را از حدّ به در برد، شلّ و بدون حرکت باد دست طغیان و تعدّی.

۱۱. چشمان زهراء از آن سیلی قرمز شد؛ و چشم عرفان روزگار پیوسته برای این حالت زهراء اشکبار است.

۱۲. و آن قرمزی دیدگان زهراء را چیزی نمی تواند برطرف گرداند؛ مگر شمشیرهای آبدار و برتده، در روزی که پرچمها را بر علیه دشمنان باز کنند، و کتیبهها را حرکت دهند.

۱۳. زیرا که شکسته شدن پهلو و ضلع سینه را چیزی منجر نمی کند، و آن زخم را مرهم نمی نهد، مگر شمشیر برتده استوار و با قدرت.

۱۴. آیا این گونه با دختر پیغمبر رفتار می کنند، برای حرصی که به حکومت و ولایت دارند؟ این بسیار عجیب است!»^۱

مرثیه دیگری از آیه الله کمپانی در مصیبت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها

«و هم چنین آیه الله اصفهانی کمپانی در مصیبت حضرت صدیقه سلام الله علیها، مرثیه ای بسیار جالب و حاوی حقائق، در دیوان شعر پارسی خود آورده است، و ما در اینجا به ذکر دو بند اوّل آن اکتفا می کنیم:

تا در بیت الحرام از آتش بیگانه سوخت

کعبه ویران شد، حریم از سوز صاحبخانه سوخت

شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه

شد چنان، کز دود آهش سینه کاشانه سوخت

۱. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۹.

آتشی در بیت معمور ولایت شعله زد
تا ابد زان شعله، هر معمور و هر ویرانه سوخت
آه از آن پیمان شکن کز کینه خمّ غدیر
آتشی افروخت تا هم خمّ و هم پیمانانه سوخت^۱
لیلی حسن قدم، چون سوخت از سر تا قدم
همچون مجنون، عقل رهبر را دل دیوانه سوخت
گلشن فرّخ فر توحید، آن دم شد تباہ
کز سموم شرک، آن شاخ گل فرزانه سوخت
گنج علم و معرفت شد طعمه أفعی صفت
تا که از بیداد دونان گوهر یکدانه سوخت
حاصل باغ نبوّت، رفت بر باد فنا
خرمنی در آرزوی خام آب و دانه سوخت
کرکس دون، پنجه زد بر روی طاوس ازل
عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت
آتشی آتش پرستی در جهان افروخته
خرمن اسلام و دین را تا قیامت سوخته
سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود
کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود؟
طور سینای تجلی، مشعلی از نور شد
سینه سینای وحدت، مشتعل از نار بود

۱. در نسخه بدل، «خمخانه» آمده است.

نالاه بانو زد اندر خرمن هستی شَرَرُ
 گویی اندر طور غم، چون نخل آتشبار بود
 آن‌که کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی
 از کجا پهلووی او را تاب آن آزار بود
 گردش گردون دون بین، کز جفای سامری
 نقطه پرگار وحدت، مرکز مسمار بود
 صورتش نیلی شد از سیلی، که چون سیل سیاه
 روی گیتی^۱ زین مصیبت، تا قیامت تار بود
 شهریاری شد به بند بنده‌ای از بندگان
 آن‌که جبریل امینش بنده دربار بود
 از قفای شاه، بانو بانوای جانگداز
 تا توانایی به تن تا قوت رفتار بود
 گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد
 لیک پای هم‌تش بر گنبد دوار بود
 دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد
 لیک بر گردون بلند از دست آن گمراه شد^۲

در مروج الذهب آورده است که:

و لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ جَزَعَتْ عَلَيْهَا بَعْلُهَا عَلِيُّ جَزَعًا شَدِيدًا وَ اَشْتَدَّ بَكَاءُهَا وَ ظَهَرَ
 أَنِينُهُ وَ حَيْنُهُ وَ قَالَ فِي ذَلِكَ:
 لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الْأَذَى دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٌ

۱. در نسخه بدل، «گردون» آمده است. (تعلیقه)

۲. دیوان کمپانی، ص ۴۲ و ۴۳.

وَإِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومُ خَلِيلٌ (۲)¹

«چون فاطمه سلام الله علیها رحلت کرد، برای او شوهرش علی جزع شدیدی کرد، و گریه‌اش شدت یافت؛ و آه و ناله‌اش ظهور کرد؛ و در این مصیبت این دو بیت را إنشاء فرمود:

۱. در عاقبت، برای هر اجتماعی که بین دو محبوب صورت گیرد، فراق و جدایی است، و تمام مصیبت‌ها در برابر مرگ، ناچیز و کم مقدار است.
۲. آری ازدست‌دادن من فاطمه را بعد از احمد؛ دلیل بر آنست که هیچ محبوب و یار مهربانی دوام ندارد و باقی نمی‌ماند.»²

۱. مروج الذهب، طبع مطبعه سعادت مصر، ۱۳۶۷ هجری قمری، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۲۹۸.

۲. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۳. إن شاء الله در جلد دوم، درباره علل انحراف و ریشه‌یابی حوادث بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان شهادت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام، مطالبی تقدیم خوانندگان گرامی خواهد شد.

فهرست منابع و مصاد

- نرم افزار جامع الأحادیث، نسخه ۳/۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.^۱
نرم افزار جامع التفاسیر، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
نرم افزار کیمیای سعادت، نسخه ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.

۱. کلیه مطالب این مقاله و منابع استفاده شده، به جز مواردی که منابع مذکور در پاورقی‌ها به نقل از کتب مرحوم علامه طهرانی و حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیهما بوده است، از نرم افزارهای موجود در دسترس همگان نقل شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

معرفی آثار

(گروه موضوع بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع)

مبانی اصیل مکتب تشیع در آثار عرفا و بزرگان از اولیاء الهی همچون علامه آیه الله العظمی و حجّة الله الکبری، حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی و خلف صالح ایشان، حضرت آیه الله حاج سیّد محمدمحسن حسینی طهرانی قدّس الله أسرارهما، بهترین گنجینه برای فتح باب معرفت و شکوفایی عقلانیّت می باشد.



در این مجموعه، برای سهولت اطلاع از مبانی اصیل مکتب تشیع، مطالب به صورت دسته بندی و موضوعی در قالب «سلسله مقالات موضوعی علوم و مبانی اسلام و تشیع» برای حق جویان و رهروان مکتب حریت و عقلانیّت، تقدیم می گردد:

آثاری که تاکنون منتشر (نشر مجازی) شده است، بدین شرح است:

۱. مهر درخشان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت آیه الله حاج سیّد محمدمحسن حسینی طهرانی قدّس الله نفسه الزکیّه.
۲. کیمیای سعادت در پرتو رفیق
۳. تکامل عقول در پرتو انتظار ظهور (جلد اوّل)
۴. سیره سالکان در ماه رمضان
۵. سیری در تاریخ امام حسن مجتبی علیه السّلام (جلد اوّل)
۶. سیری در تاریخ امام رضا علیه السّلام
۷. سیره سالکان در زیارت مشاهد مشرفه (در موضوع زیارت امام رضا علیه السّلام)
۸. آموزه های مکتب غدیر در فرهنگ تشیع

۹. سالک آگاه (جلد اوّل)

۱۰. سیری در تاریخ حضرت فاطمه زهراء (جلد اوّل)



از سر ولایت و امامت که معدن و منبع نور می باشد، و اتحاد و وحدت انوار خنمه طیبه که از جمله آمان مقام اقدس و اعظم حضرت بی بی فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد؛ معلوم می شود که چگونه نور آن مقام معظم، از مناشی و مبادی عالم ایجاد و نشئه حیات در دو سلسله تکوین و تشریح است. و با آنکه ذکوریت و اثابیت در عوالم تجرد نیست و حقیقت ولایت، ولایت الله است، و آن واحد است؛ مع ذلک به مناسبت ملاحظه نشاء کثرت آن حضرت را با اسم رجال نام برده و در پیوت رفیع انوار وحی و الهام و ذکر خدا قرار داده است.

از صفحه ۳۹ کتاب)

